



## خاندان صدر

سید صدرالدین صدر (جد شهید صدر)

سید صدرالدین محمد صدر ، فرزند سید صالح بن سید محمد بن سید ابراهیم شرف‌الدین بن زین‌العابدین بن سید نورالدین موسوی عاملی .

او یکی از مفاخر شیعه و از علمای بزرگ مسلمانان و از نوابغ علم و ادب بود که کمتر کسی در فضیلت و تقوا با او برابری می‌کرد. در روستای «معرکه» از روستاهای جبل‌عامل به دنیا آمد. در نجف اشرف رشد یافت و مراتب علمی را پشت‌سر گذاشت. سپس به کاظمین و از آنجا به اصفهان مهاجرت کرد. پس از مدتی دراز بار دیگر به نجف اشرف بازگشت و در آن دیار از دنیا رفت و همان‌جا به خاک سپرده شد.

پدرش (سید صالح) از علمای بزرگ و مرجع تقلید و رهبر طائفه امامیه در سرزمین شام بود که برای فرار از ظلم حاکم ستمگر جبل‌عامل در آن زمان (احمد جزّار) از آنجا به نجف اشرف مهاجرت کرد و در سال ۱۲۱۷هـ/ ۱۸۰۲م از دنیا رفت.

سید صدرالدین صدر در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۱۹۳هـ/ ۱۷۷۹م در جبل‌عامل به دنیا آمد. در سال ۱۱۹۷هـ/ ۱۷۸۳م با پدرش به عراق مهاجرت کرد و ساکن نجف اشرف شد. او از همان کودکی چنان به تحصیل علوم اسلامی و معارف الهی اهتمام ورزید که در سن هفت سالگی تعلیق‌های بر کتاب *قطر‌الندی (۱)* نوشت. از او نقل می‌کنند:

«در سال ۱۲۰۵هـ/ ۱۷۹۰م در بحث استاد وحید بهبهانی حاضر شدم. آن زمان دوازده سالم بود. ایشان قائل به حجیت مطلق ظن بود و روی آن اصرار داشت. در همان سال در بحث علامه طباطبایی سید بحرالعلوم نیز حاضر شدم.»

می‌گویند سید بحرالعلوم در همان زمان مشغول سرودن «الدرة (۲)» بود و چون مهارت سید صدرالدین صدر را در شعر و ادبیات دیده بود اشعار خود را به او نشان می‌داد تا نظرش را بگوید.

سید حسن صدر در تکمله *امل‌الامل* می‌گوید که شیخ جابر کاظمی (شاعر معروف مخمس ازریه) گفته است: «سید رضی شاعرترین شعرای قریش است و سید صدرالدین از او هم شاعرتر است.»

سید صدرالدین صدر قبل از رسیدن به سن تکلیف به مرتبه اجتهاد رسید و آیت‌الله سید علی طباطبایی معروف به صاحب ریاض در سال ۱۲۱۰هـ/ ۱۷۹۵م به او اجازه اجتهاد داده و تصریح کرده بود که او چهار سال پیش از آن به درجه اجتهاد رسیده است؛ یعنی در سن سیزده سالگی. این اتفاقی است که تنها درباره علامه حلی و فاضل هندی نقل شده است، گذشته از اینکه سید صدرالدین صدر در فن شعر و ادبیات بر این دو برتری دارد.

همچنین سید حسن صدر در تکمله *امل‌الامل* می‌گوید: شیخ محمدحسن صاحب جواهر و شیخ حسن فرزند شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (از اساتید بزرگ نجف اشرف) هنگامی که سید صدرالدین از اصفهان به نجف اشرف بازگشت، به فضیلت و برتری علمی او اذعان می‌کردند و مانند شاگرد در محضر او می‌نشستند.

روزی سید صدرالدین نزد صاحب جواهر آمد. صاحب جواهر به سوی او رفت و دستش را گرفت و در جای خود نشاند. سپس روبه‌رویش نشست و گفت‌وگویی علمی و فقهی میان آن دو آغاز شد. در این میان سخن به اختلاف فقها در مسأله‌ای کشیده شد. سید صدرالدین با بیانی ممتاز به تبیین اختلاف فقها درباره آن مسأله پرداخت و اختلاف آنان را از ابتدا تا عصر خود روشن کرد و نشان داد که چگونه آن اختلاف‌ها ریشه در تفاوت اصول و مبانی فقها دارد و خود این اصول و تفاوت‌های آنها با یکدیگر را نیز تشریح کرد. صاحب جواهر از مهارت سید صدرالدین شگفت‌زده شد و بعد از رفتن او گفت:

«سبحان‌الله! گویا این سید با همه علما نشست‌وبرخاست داشته و مباحثه کرده و از سلايق و مبانی آنها آگاه شده است. به خدا این [احاطه] از عجایب روزگار است. ما خودمان را فقیه می‌دانیم، حال آنکه فقیه متبحر اوست.»

سید صدرالدین هنگام مناجات با خداوند عبارات و جملات خاصی داشت، از جمله:

«رضای تو و تنها رضای تو را می‌خواهم، نه بهشت جاودان؛ مگر بهشت جاودان بدون رضای تو خوش است؟! (۳)

سید صدرالدین با دختر عالم بزرگ شیعه، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پسری به نام سید محمدعلی معروف به «آقا مجتهد» است که از بزرگان عصر و نوادر روزگار خود بوده است.

سید صدرالدین در روزهای پایانی زندگی‌اش در اصفهان به یک نوع بیماری شبیه فلج مبتلا شد و در عالم رویا امام علی علیه‌السلام را دید که به او فرمود: «تو در نجف اشرف مهمان ما خواهی بود». سید با دیدن این خواب متوجه شد که زمان مرگش نزدیک شده است و از این رو به نجف اشرف مهاجرت کرد و در شب جمعه، اول ماه صفر ۱۲۶۴هـ/ ۱۸۴۸م از دنیا رفت و او را در گوشه غربی صحن شریف نزدیک به باب سلطانی به خاک سپردند.

تالیفات سید صدرالدین

۱. *اسره العتره* که کتاب فقهی استدلالی است.
۲. *القسطاس المستقیم* که درباره اصول دین است.
۳. *المستطرفات* که گزیده‌هایی درباره فروع فقهی است که فقها به آن نپرداخته‌اند.
۴. *شرح منظومه الرضاع*؛ وی در این کتاب ابتدا مبحث رضاع (شیردهی و احکام فقهی آن) را به نظم درآورده و سپس آن احکام را به شیوه‌ای عالی تشریح کرده است. آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی هم شرحی بر این کتاب نوشته است.
۵. *حاشیه بر رجال ابوعلی*.
۶. *قره العین*؛ موضوع این کتاب ادبیات عرب است که آن را برای بعضی از فرزندان خود نوشته است. یکی از شاگردان او در ابتدای کتاب *معدن الفوائد* می‌گوید: «کتاب *قره العین* با وجود حجم کم از معنی ابن‌هشام با آن حجم بهتر است.»
۷. شرح مقبوله عمر بن حنظله.
۸. رساله‌ای در باب حجیت ظن.
۹. رساله‌ای در باب مسائل ذوالریاستین.

۱۰. قوت لایموت که رساله عملیه به زبان فارسی است.

شاگردان سید صدرالدین صدر

بعضی از شاگردان سید صدرالدین صدر عبارت‌اند از:

۱- سید میرزا محمدهاشم صاحب کتاب *اصول آل الرسول*.

۲- سید محمدباقر موسوی صاحب کتاب *روضات الجنات*.

۳- استاد فقها و مجتهدان، شیخ مرتضی انصاری صاحب کتاب‌های *مکاسب و رسائل*.

۴- حجت‌الاسلام سید محمدحسن مجدد شیرازی.

۵- شریف‌العلماء مازندرانی.

سید اسماعیل صدر (پدر بزرگ شهید صدر)

استاد فقها و مجتهدان آیت‌الله‌العظمی سید اسماعیل صدر در سال ۱۲۵۸هـ/۱۸۴۲م، در اصفهان متولد شد. سید اسماعیل بعد از وفات پدر (در سال ۱۲۶۴هـ/۱۸۴۸م) در سایه برادر بزرگ‌ترش سید محمدعلی، معروف به آقامجتهد تربیت یافت. او به هوش خارق‌العاده‌اش مشهور بود تا جایی که در اوایل رسیدن به سن تکلیف از علمای فاضل به‌شمار می‌آمد.

سید اسماعیل صدر در سال ۱۲۸۰هـ/۱۸۶۳م از اصفهان به نجف اشرف مهاجرت کرد تا در درس شیخ انصاری حاضر شود؛ اما وقتی به کربلا رسید شیخ انصاری از دنیا رفته بود؛ با این حال سید اسماعیل از مهاجرت به نجف اشرف منصرف نشد. به آنجا رفت و در محضر فقها و علمای وقت تحصیل کرد و در کنار آن به تدریس و تربیت طلاب مشغول شد. او علاوه بر فقه و اصول و حدیث، دانش‌هایی مانند کلام، فلسفه، ریاضیات، هندسه، هیئت و نجوم را به شیوه قدیم آموخت و افزون‌براین، از آرای جدید در این علوم نیز مطلع شد.

سید اسماعیل به یکی از شاگردان خاص میرزای شیرازی تبدیل شد و بعد از مهاجرت میرزا به سامرا در نجف اشرف ماند و به فعالیت علمی خود ادامه داد.

او در نیمه شعبان سال ۱۳۰۹هـ/۱۸۹۱م، برای زیارت امام حسین علیه‌السلام به کربلا سفر کرد. در این سفر نامه‌ای از استاد خود، مجدد شیرازی به‌دستش رسید که از او خواسته بود به سامرا بیاید. او دعوت استاد را اجابت کرد و به سامرا رفت. میرزای شیرازی از او خواست آنجا بماند؛ چراکه از سال ۱۳۰۰هـ/۱۸۸۳م، به‌واسطه کثرت مشغولیت‌ها و مراجعه‌کنندگان و ضعف بدنی تقریباً تدریس را کنار گذاشته بود و از این‌رو در سال ۱۳۰۹هـ/۱۸۹۱م که سید اسماعیل صدر به سامرا رفت، کرسی تدریس را به وی واگذار کرد. به این ترتیب سامرا همچون گذشته محور انتشار علم و کعبه آرزوهای علما و مورد توجه فضلا در تعلیم و تعلم و تربیت و اخلاق و تهذیب نفس باقی ماند تا اینکه جهان اسلام به سوگ مجدد شیرازی نشست. بعد از وفات مجدد شیرازی، مرجعیت و زعامت شیعه به سید اسماعیل صدر منتقل شد.

سید اسماعیل صدر در پی بیماری در ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۳۸هـ/۱۹۱۹م از دنیا رفت. او را در جوار جدش امام موسی کاظم علیه‌السلام در آرامگاه خانوادگی آل صدر دفن کردند.

او نماد عفت و همت عالی و اتکا بر خود و توکل به خدا بود. دین را ترویج می‌کرد، عالم تربیت می‌نمود، به کارکنان و دانشجویان کمک می‌کرد، پناهگاه فقرا و مساکین بود و بی‌منت پول به دست مستحقان می‌رساند و حتی بعضی وقت‌ها فقیران از اینکه پول از طرف ایشان بوده است هم باخبر نمی‌شدند.

اساتید سید اسماعیل صدر

۱- برادرش سید محمدعلی معروف به آقامجتهد که سطح عالی و برخی کتاب‌های زبان عربی و ریاضی را نزد او آموخت.

۲- شیخ محمدباقر اصفهانی که مدت ده سال بحث خارج را نزد او خواند.

۳- شیخ فقیه، استاد علما و محققان، شیخ مهدی بن شیخ علی بن شیخ جعفر کاشف‌الغطاء.

۴- استاد اعظم مجدد شیرازی.

شاگردان سید اسماعیل صدر

شاگردان و علمای بزرگی در نجف اشرف و سامرا و کربلا و کاظمین در محضر سید اسماعیل صدر درس خوانده‌اند؛ از جمله:

۱- آیت‌الله حاج سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی؛ او در سامرا شاگرد سید صدر بود و بعد به اصفهان مهاجرت کرد و یکی از مراجع مسلمانان شد.

۲- حجت‌الاسلام حاج سید حسین فشارکی اصفهانی.

۳- آیت‌الله شیخ عبدالحسین آل‌یاسین کاظمی که بعد از وفات استادش یکی از مراجع بزرگ کاظمین شد.

۴- حجت‌الاسلام والمسلمین میرزا علی آقا شیرازی، فرزند مجدد شیرازی.

۵- حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی سیستانی که در سامرا و کربلا شاگرد او بود و به مشهدالرضا مهاجرت کرد و یکی از مراجع بزرگ آن دیار شد.

۶- استاد فقها و مجتهدان آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدحسین نائینی.

۷- حجت‌الاسلام والمسلمین میرزا محمدحسین طبسی.

۸- آیت‌الله شیخ محمدرضا آل‌یاسین.

۹- آیت‌الله مجاهد، امام عبدالحسین شرف‌الدین.

فرزندان سید اسماعیل صدر

او چهار پسر از خود به جا گذاشت که همه آیات علم و اخلاق و تقوا بودند:

۱- آیت‌الله سید محمد مهدی صدر؛

۲- آیت‌الله سید صدرالدین صدر؛

۳- حجت الاسلام والمسلمین سید محمدجواد صدر؛

۴- آیت الله سید حیدر صدر.

سید حیدر صدر

او پدر سید شهید آیت الله سید محمدباقر صدر است. سید حیدر صدر نمونه عالمی عابد و زاهد بود که در جمادی الاولی ۱۳۰۹هـ/۱۸۹۱م در سامرا متولد شد. یکی از علما درباره تاریخ ولادت او این طور سروده است:

وی در سال ۱۳۱۴هـ/۱۸۹۶م همراه پدر به کربلا مهاجرت کرد و مقدمات و ادبیات عرب را در محضر چند تن از علمای فاضل آنجا آموخت. سپس بحث خارج را در محضر پدرش سید اسماعیل صدر و سید حسین فشارکی و مرحوم آیت الله حائری یزدی در کربلا فراگرفت و در عنفوان جوانی به یکی از علمای شناخته شده و مورد توجه تبدیل شد.

صاحب الذریعه در کتاب اعلام/الشیعه درباره او می گوید: «بارها چه در زمان پدرش و چه پس از وی، با او دیدار و مجالست داشتیم و از علم سرشار و دانش بسیارش آگاهی یافتیم. وی همواره در حال تلاش بود و معمولاً وقتی در مجلس دانشمندان حاضر می شد باب بحث و گفت و گوی علمی را می گشود. رفتار پسندیده و اخلاق نیکویی داشت و نزد هر که او را می شناخت، محبوب بود.»

آیت الله سید حیدر صدر آیت زهد و تقوا و بی توجهی به دنیا و زینت های آن بود و تنها به علم و معرفت و تحقیق اهتمام می ورزید و هیچ فرصتی را برای طلب علم از دست نمی داد.

وفات سید حیدر صدر

سید حیدر صدر در شب پنجشنبه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۵۹هـ/۱۹۴۰م، در کاظمین از دنیا رفت و در آرامگاه آل صدر دفن شد. (۴)

من از همسرش شنیده بودم که می گفت: «چون مال اندکی داشتیم، شبی را که سید حیدر از دنیا رفت بدون شام گذرانیم؛ و این تنگدستی و زندگی سخت تا یک ماه بعد از فوت او ادامه داشت»، با اینکه می دانیم ایشان از مراجع بزرگ شیعه در آن عصر بوده است. این مطلب نشان می دهد سید حیدر صدر تا چه حد از دنیا و زینت های آن رویگردان بوده است. خوشا به حال او و فرجام نیکش!

تألیفات سید حیدر صدر

۱- رساله ای در باب وضع الفاظ؛

۲- حاشیه بر کفایه؛

۳- رساله ای در باب معنای حرفی؛

۴- رساله ای در باب تفاوت احکام به دلیل تفاوت اسباب؛

۵- الشبهه الحیدریه (۵) که شبهه ای مرتبط با علم اجمالی است؛

۶- حاشیه بر العروه الوثقی؛

ایشان رساله‌های دیگری هم دارد که متأسفانه همه این کتاب‌ها و رساله‌ها گم شده‌اند و فقط بحث «شبهه حیدریه» باقی مانده که مرحوم آقا ضیاء عراقی در مجلس درسش به آن پرداخته و برخی طلابش در تقریر بحث او آن را نوشته‌اند.

فرزندان سید حیدر صدر

سید حیدر صدر دو پسر و یک دختر از خود به یادگار گذاشت که هرکدام آنها گوهری گران‌بها به‌شمار می‌آیند:

۱- آیت‌الله سید اسماعیل صدر؛

۲- آیت‌الله العظمی شهید سید محمدباقر صدر؛

۳- علویه فاضل شهید سیده آمنه (بنت‌الهدی) صدر. (۶)

سید اسماعیل فرزند سید حیدر

شهید صدر در پی درگذشت سید اسماعیل صدر زندگینامه‌ای آکنده از اندوه و حسرت را به رشته تحریر درآورد؛ نوشته‌ای سرشار از حسرت فقدان یکی از ارکان و ستون‌های اسلام که امید می‌رفت خدمات فراوانی به این رسالت مقدس انجام دهد. این زندگینامه که متن آن را در اینجا می‌آوریم ما را از هر توضیحی بی‌نیاز می‌کند:

آیتی در ذکاوت و فراست و حضور ذهن و سرعت فهم بود و در اخلاق و تواضع و سلامت نفس و طهارت روح و پاکی ضمیر و خیرخواهی و محبت نسبت به همه مردم، همتایی نداشت. بیش از سی سال از عمرم را همراه او بودم؛ چنان فرزندی با پدر و شاگردی با استاد و دوستی با دوست و برادری با برادر نَسبی و برادری در دردها و آرمان‌ها و علم و سلوک. در این مدت همواره باورم به وجود بزرگ او و قلب عظیمش که برای محبت همه مردم جا داشت، بیشتر شد؛ قلبی که نتوانست غصه‌ها و دغدغه‌های بزرگی را که آن مرحوم برای دین و عقیده و رسالتش داشت، تاب بیاورد و در نهایت این قلب بزرگ، خیلی زود از تپیدن باز ایستاد.

در جوانی‌اش او را می‌دیدم که سخت مشغول تحصیل علم بود و در شب جز ساعتی اندک، خواب را به چشم راه نمی‌داد و در روز طعم استراحت را به خود نمی‌چشاند، همواره می‌کوشید و بی‌وقفه پیشرفت می‌کرد و هر روز علمش فزونی می‌یافت و در کنار این همه، در عبادت و دستورات دینی نیز سخت کوش بود؛ عباداتی که او را از لحاظ روحی و درونی رشد می‌داد و به واسطه همین مجاهدت‌ها در سال‌های آخر اقامتش در نجف به مرتبه والایی از صفا و معنویت رسیده بود. هنوز به خاطر دارم که روزی با او در راهی می‌رفتم که ناگاه به من اطلاع داد که وقتی به فلان مکان برسیم، چنین اتفاقی روی خواهد داد و دقیقاً همان که او گفته بود به صورت غیرمنتظره، اتفاق افتاد. من احتمال می‌دهم که آن مرحوم در آن دوره از این دست گشایش‌های معنوی بسیار داشت.

وی در ماه رمضان سال ۱۳۴۰ [۱۹۲۱م] در کاظمین به دنیا آمد و در سایه پدر، رشد کرد و برخی از دروس مقدماتی را نزد همو آموخت و دروس سطح را در محضر عده‌ای چون عمویش امام سید محمد جواد صدر و حجت‌الاسلام میرزا علی زنجانی گذراند. پس از تکمیل دروس سطح عزم هجرت به نجف نمود و حال آنکه به لطف ذکاوت و نبوغ و پشتکاری که داشت از حد معمول دروس سطوح بسیار عالم‌تر بود. از یاد نمی‌برم که پیش از هجرت به نجف رساله‌ای درباره طهارت اهل کتاب و رساله‌ای در حکم قبله فرد متحیر نوشته بود. این دو رساله هنوز به خط خود او باقی است و نشان‌دهنده مرتبه‌ای از پختگی علمی و دقت و احاطه است که معمولاً تنها کسی به این حد می‌رسد که دوره‌ای از درس خارج را با کمال تلاش و شایستگی سپری کرده باشد. در همان دوران، فقیه خاندان آل‌یس، آیت‌الله شیخ محمد رضا آل‌یس، هر دو این رساله‌ها یا فقط رساله اول را دیده بود و بسیار پسندیده و گفته بود

که این از نشانه‌های اجتهاد است. پس از هجرت به نجف در درس فقیه آل‌یس و آیات عظام شیخ محمد کاظم شیرازی و سید محسن حکیم و سید عبدالهادی شیرازی و سید ابوالقاسم خوئی و شیخ مرتضی آل‌یس شرکت کرد و از سوی آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی و آیت‌الله شیخ مرتضی آل‌یس اجازه اجتهاد گرفت. آیت‌الله حکیم در پاسخ به عده‌ای که از ایشان خواسته بودند که به ایشان حاکم شرعی را برای رفع دعاوی، معرفی کند، این طور نوشته بود که گواهی می‌کند او (سید اسماعیل صدر) حاکمی شرعی است که حکمش لازم‌الاجرا است.

از آن دوران یک محصول فقهی گرانقدر نیز به ارمغان آورد؛ نوشتن شرح استدلالی گسترده‌ای بر کتاب «بلغه الراغبین فی فقه آل‌یس» که رساله عملیه آیت‌الله امام شیخ محمد رضا آل‌یس است. آن مرحوم، شرح این متن فقهی را که به خوبی گواه مرتبه والای او در اجتهاد و فقاہت و گستره احاطه و هوش فراوان او است، در چندین جلد و بالغ بر هزاران صفحه به رشته تحریر درآورد.

پس از چندی شروع به تدریس خارج نمود و عده‌ای از طلاب نصف یک دوره کامل اصولی را در درس او شرکت کردند. اما این تدریس با مهاجرت او به کاظمین در سال ۱۳۸۰ هـ.ق [۱۹۶۰ م] ناتمام ماند و او با حضور در کاظمین محور علم و دین و مرکز زعامت دینی گشت. وی در کاظمین افزون بر درس‌های فقه و اصول برای عده‌ای از علمای کاظمین و بغداد، درس تفسیری را آغاز نمود که بیش از صد تن از دانشگاهیان و فرهیختگان در آن شرکت می‌جستند.

حیات علمی و روش‌های فعالیت دینی و تبلیغی به دست او رشد و رونق فراوانی یافت. همواره برای کارش از روح و قلب و همت خود خرج می‌کرد و بیش از حد معمول خود را به زحمت می‌انداخت؛ متعهد و عابدی بود که به عبادتش بسیار عشق می‌ورزید، مدرسی بود که در تدریس خود بسیار تلاش می‌کرد، مسئولی دینی بود که با همه وجدانش و همتش با مسئولیت‌هایش مواجه می‌شد و آنها را انجام می‌داد. خدا گواه است که همواره در رنج و زحمت بود و علی‌رغم همه تلاش‌ها و خستگی‌هایش یکی از پذیراترین افراد در برخورد با مردم بود و در ارتباط با آنها سعه صدری کم‌مانند داشت، تا این‌که در ذی‌الحجه دو سال پیش، خداوند متعال جوار خود را برای او برگزید.

وی حجم انبوهی از تألیفات را از خود به جای گذاشت که مجموع آنها از نفیس‌ترین میراث‌ها به شمار می‌آید. این تألیفات عبارت‌اند از:

- ۱- شرح فقهی و استدلالی بر کتاب «بلغه الراغبین» در چند جلد که این اثر مهم‌ترین محصول علمی آن مرحوم است.
- ۲- حاشیه‌ای بر «کفایه الأصول» که در آن نظرات و بحث‌های خود را به صورت گسترده بیان کرد.
- ۳- حاشیه‌ای بر «العروه الوثقی» که در آن در برخی موارد به دلیل نیز اجمالاً اشاره شده است.
- ۴- حاشیه‌ای بر کتاب «التشریح الجنایی الإسلامی» اثر عبدالقادر عوده که در آن، نظر فقه جعفری را در مورد مسائلی که کتاب به آنها پرداخته، ابراز نموده است. تا کنون یک جلد از این اثر به چاپ رسیده است.
- ۵- گفتارهایی در تفسیر قرآن که جلد اول آن به چاپ رسیده است.
- ۶- شرح رساله حقوق امام علی بن الحسین علیهما السلام.
- ۷- تقریرات درس آیت‌الله خوئی در اصول.

- ۸- تقریرات درس آیت‌الله خویی در طهارت.
  - ۹- تقریرات درس آیت‌الله خویی در مکاسب.
  - ۱۰- رساله‌ای درباره قاعده فراغ و تجاوز.
  - ۱۱- شرح کتاب نکاح «العروۃ الوثقی».
  - ۱۲- حاشیه بر جزء دوم شرح لمعه.
  - ۱۳- رساله‌ای در حکم تراحم بین حج و نذر.
  - ۱۴- رساله‌ای در تشخیص مدعی و منکر.
  - ۱۵- رساله‌ای در بیع با کودک و احکام آن.
  - ۱۶- رساله‌ای در اسباب اختلاف میان مجتهدان.
  - ۱۷- مستدرک الأعیان شامل ملاحظاتی نسبت به کتاب «اعیان الشیعه».
  - ۱۸- [رساله عملیه به شکل] حاشیه‌ای بر رساله «بلغه الراغبین».
  - ۱۹- تقریر درس خارج فقه امام فقید شیخ محمد رضا آل‌یس.
  - ۲۰- فوائد فی الفقه و الأصول.
  - ۲۱- فصل الخطاب فی حکم اهل الکتاب.
  - ۲۲- رساله‌ای درباره معنای عدالت به همراه رساله‌ای درباره حد ترخص برای مسافر.
  - ۲۳- رساله‌ای درباره قبله فرد متحیر.
  - ۲۴- رساله‌ای درباره نماز جمعه.
  - ۲۵- رساله‌ای درباره لباس مشکوک.
  - ۲۶- رساله‌ای علمی درباره فروع علم اجمالی.
- این مرحوم دو پسر و یک دختر پس از خود به جا گذاشت؛ پسران: سید حیدر صدر و سید حسین صدر که پس از پدرش در صحن حرم کاظمین امامت جماعت را بر عهده دارد. دختر وی نیز همسر سید حسین فرزند محمد هادی صدر است. (۷)
- جناب آقای سید محمدجعفر صدر برای من تعریف کرد که وقتی مادر شهید صدر [در سال ۱۹۸۶م] از دنیا رفت، جسد او را به نجف اشرف منتقل کردند تا ایشان را در آرامگاه امام شرف‌الدین - واقع در بیرون سمت چپ صحن شریف رو به خیابان شیخ طوسی - دفن کنند. داخل آرامگاه در کنار پسرش مرحوم سید اسماعیل صدر مکانی را برای او آماده کردند. هنگام دفن ایشان



دیوار فاصل میان قبر او و قبر پسرش فروریخت و دیدند که جسد پسرش هنوز سالم است و به همان شکل مانده و هیچ تغییری نکرده است. رضوان خداوند بر او باد! و خدا او را همراه اجداد طاهرینش در بهشت سکنی دهد!

## شهید صدر

نسب شهید صدر

شجره‌نامه خاندان صدر به امام موسی بن جعفر علیهما السلام و از آن حضرت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌رسد. افراد این خاندان این شجره‌نامه را با دقت و توجه حفظ می‌کنند و یکی از دیگری به ارث می‌برند. ویژگی این شجره‌نامه آن است که تمام مردان این خاندان تا جدشان امام موسی بن جعفر علیهما السلام از علمای فاضل یا مراجع بزرگ بوده‌اند و این ویژگی چیزی است که کمتر در میان خاندان‌ها یافت می‌شود.

شجره‌نامه شهید بزرگ ما آیت الله العظمی سید محمدباقر صدر به این شکل است:

سید محمدباقر فرزند سید حیدر، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صدرالدین، فرزند سید صالح، فرزند سید محمد، فرزند سید ابراهیم شرف الدین، فرزند سید زین العابدین، فرزند سید علی نورالدین، فرزند سید حسین، فرزند سید محمد، فرزند سید حسین، فرزند سید علی، فرزند سید محمد، فرزند سید تاج الدین، فرزند سید محمد، فرزند سید عبدالله، فرزند سید احمد، فرزند سید حمزه، فرزند سید سعدالله، فرزند سید محمد، فرزند سید علی، فرزند سید عبدالله، فرزند سید محمد، فرزند سید طاهر، فرزند سید حسین، فرزند سید موسی، فرزند سید ابراهیم مرتضی، فرزند امام موسی بن جعفر علیهما السلام. (۸)

تولد شهید صدر

او در روز ۲۵ ذی القعدة سال ۱۳۵۳ هـ/ ۱۹۳۴ م، در سایه‌سار جدش امام موسی بن جعفر علیهما السلام در شهر کاظمین متولد شد. این روز از ایام مبارک است؛ زیرا روایت شده که دحوالارض در این روز اتفاق افتاده و ابراهیم خلیل و عیسی بن مریم در شب آن متولد شده‌اند. خداوند عزوجل اراده کرده بود که این نوزاد مبارک مهیای امانت‌داری رسولان و پاسداری از شریعت شود و الگوی اعلی و رهبر صالح بندگانش باشد و آمال و آرزوها و اهداف انبیا را داشته، و در مسیر آنان و پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کند.

شهید صدر تنها دو سه سال طعم مهربانی پدر را چشید و سپس از عشق و عاطفه پدری محروم شد.

این محرومیت در کنار فقر و تنگدستی باعث شد وجود او بیشتر صیقل بخورد و به بهترین شکل ممکن تربیت و آماده شود و چه بسا این سنت خدای متعال درباره کسانی است که می‌خواهد بار رسالت او را بر دوش بکشند: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى... وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى؛ آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود» (۹)

برخلاف این تصور رایج که سختی‌ها و دشواری‌ها اثرات منفی روی انسان می‌گذارد، این شرایط روی شخصیت سید شهید تأثیر مثبت گذاشت و فقر و یتیمی مانع حرکت او به سمت هدفش نشد و در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین مراحل تکامل و رشد خود از همه سختی‌های پیش رویش گذشت.

مادر شهید صدر

مادر شهید صدر، دختر آیت‌الله شیخ عبدالحسین آل‌یاسین، زنی عابد و پرهیزکار و صبور از سلسله دین و تقوا و علم بود.

آیت‌الله شیخ عبدالحسین آل‌یاسین یکی از بزرگ‌ترین فقهای زمان خود و معروف به زهد و عبادت و تقوا بود. در کاظمین متولد شد و در سایه جدش مرحوم آیت‌الله شیخ محمدحسن آل‌یاسین رشد کرد. آیت‌الله شیخ محمدحسن آل‌یاسین از مفاخر علمای شیعه بود که به نقل مرحوم حاج علی بغدادی در مفاتیح‌الجنان، امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف نیابت او را تأیید کرده بود. (۱۰)

مرحوم شیخ عبدالحسین آل‌یاسین از کاظمین به سامرا مهاجرت کرد و در محضر مجدد شیرازی درس خواند. بعد از وفات جدش شیخ محمدحسن زعامت شیعه در بغداد و کاظمین به او منتقل شد. سپس به کربلا مهاجرت کرد و در محضر مرحوم سید اسماعیل صدر درس خواند و به مرتبه عالی اجتهاد رسید. آنگاه به کاظمین بازگشت و از مراجع تقلید شیعه شد و مرجعیت گسترده‌ای یافت. او در ۱۸ صفر ۱۳۵۱ هـ/ ۱۹۳۲ م، در کاظمین از دنیا رفت و او را در نجف اشرف در آرامگاه آل‌یاسین به خاک سپردند.

مادر شهید صدر نمونه تقوا بود و جانش از عشق به خدای متعال و رسولش و اهل بیت او علیهم‌السلام پر شده بود. در آخرین روزهای زندگی‌اش نیز این عشق او به اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام بود که بر دردها و بیماری‌های طاقت‌فرسا غلبه می‌کرد و با وجود اینکه راه رفتن برایش سخت بود، به کمک دخترش شهید بنت‌الهدی به زیارت امام و مقتدای خود می‌رفت.

از قرآن جدا نمی‌شد و قرآن همیشه هم‌نشین او بود. در طول شبانه‌روز قرآن می‌خواند و بلافاصله پس از یک ختم قرآن، دور جدیدی را شروع می‌کرد. دائم‌الذکر بود و مدام تسبیح و حمد خداوند را می‌گفت، تا اینکه جان مطمئن از رحمت پروردگارش از پیکر مطهرش جدا شد، و خداوند را راضی و خوشنود ملاقات نمود.

فرزندانش شهید صدر

شهید صدر یک پسر و پنج دختر پاک و مخلص از خود به یادگار گذاشت. پسر او «سید محمدجعفر» است که در سال ۱۹۷۰ هـ/ ۱۳۹۰ م به دنیا آمد.

گزینش حوزه توسط شهید صدر

نبوغ شهید صدر از همان کودکی خود را نشان داد. می‌گویند: وقتی او به سن ده - یازده سالگی رسید دو گرایش در خانواده نسبت به ادامه تحصیل او وجود داشت که هرکدام از این انتخاب‌ها آینده او را به سمتی متفاوت می‌کشاند. از یک طرف مادرش او را تشویق می‌کرد در حوزه درس بخواند و زندگی طلبگی را انتخاب کند و از طرف دیگر مرحوم سید محمد صدر (۱۱) به او پیشنهاد می‌داد مسیری را انتخاب کند که دنیای او را تأمین کند و از زندگی حوزوی و فقر آن دور باشد.

شهید صدر با اقدامی عملی به این کشمکش‌ها فیصله داد و انتخاب خود را به دیگران که علایق متفاوتی نسبت به آینده او داشتند، اعلام کرد. او بدون اینکه چیزی در این باره بگوید به‌نوعی دست به اعتصاب غذا زد و تا مدتی در طول شبانه‌روز فقط به یک تکه نان

بسند می‌کرد. بعد از چند روز همه متوجه اعتصاب نرم او شدند و دلیل آن را پرسیدند. شهید گفت: «کسی که می‌تواند چند روز با یک تکه نان زندگی کند تا آخر عمر هم می‌تواند با همان سر کند. من از فقر و گرسنگی نمی‌ترسم.»

به این شکل او توانست همه را قانع کند که رفتنش به حوزه علمیه و پیوستن به صفوف وارثان انبیا کار درستی است، حتی اگر زندگی سختی پیش رو داشته باشد. و این آغاز راه به سمت حوزه علمیه و فعالیت علمی و جهادی بود.

گفتنی است شهید صدر قبل از اینکه کاملاً وقت خود را به تحصیل حوزوی اختصاص دهد، خواندن و نوشتن می‌دانست و در مدارس ابتدایی «منتدی النشر» در کاظمین درس می‌خواند. در آن زمان هم با وجود سن کم، ذکاوت و نبوغ و توانایی‌های بسیارش باعث تحسین اساتید و شاگردان می‌شد.

### سرگذشت علمی شهید صدر در نجف اشرف

مهاجرت به نجف اشرف و تحصیل در آنجا

نجف اشرف قبله‌گاه دل‌ها و کعبه آمال است. از دیرباز تا کنون مردم همواره به سوی آن بار سفر بسته‌اند و چرا چنین نباشد در حالی که نجف، دروازه شهر علم (۱۲) و وصی رسول خدا را در خود جای داده و به برکت انفاس قدسی او، حوزه علمیه سالیان سال زیسته و علمای بزرگ و عظیم‌القدری در آن پرورش یافته‌اند. بنابراین طبیعی بود که مرحوم آیت‌الله سید اسماعیل صدر و شهید ما سید محمدباقر صدر شیفته آنجا باشند و در سال ۱۳۸۵هـ/ ۱۹۴۵م، همراه همه افراد خانواده به آنجا مهاجرت کنند. مسیر حوزوی رسمی شهید صدر از این شهر و از این تاریخ آغاز می‌شود.

نبوغ و ذکاوت خارق‌العاده و توانایی‌های شهید صدر او را از حضور نزد اساتید و علما بی‌نیاز می‌کرد و همان‌طور که خودش گفته بود بیشتر کتاب‌های مقدمات را بدون استاد فهمیده بود؛ با این حال بسیار اهتمام داشت که بر اساس برنامه‌ها و عرف حوزه سر کلاس حاضر شود. او غرور نمی‌ورزید و از حضور و نشستن در مقابل اساتید و یادگیری و بهره بردن از مباحث ایشان پرهیز نمی‌کرد و حتی به این حضور خود می‌بالید.

شهید صدر از محضر اساتیدی چون آیت‌الله شیخ عباس رمیثی و آیت‌الله ملاصدرا بادکوبه‌ای که بخش دوم کفایه و اسفار اربعه را نزد ایشان خواند، بهره برد. همچنین آیت‌الله شیخ محمدتقی جواهری که بخش اول کفایه و بخشی از لمعه را نزد ایشان خواند. این افراد اساتید شهید صدر بودند. ایشان بعضی از دروس مانند مکاسب را هم نزد اساتید دیگری آموخت مثلاً با استادش - مرحوم آیت‌الله سید محمد روحانی - توافق کرد که درس را نزد ایشان شرح بدهد و مواردی که به بحث استاد یا توضیح او نیاز دارد با هم بحث و بررسی نمایند.

تعلیق شهید صدر بر *بلغة الراغبین*

وقتی مرحوم آل‌یاسین در سال ۱۳۷۰هـ/ ۱۹۵۰م، از دنیا رفت، مرحوم آیت‌الله شیخ عباس رمیثی تعلیق‌های بر رساله مرحوم آل‌یاسین (*بلغة الراغبین*) نوشت و چون به ذکاوت و نبوغ شهید صدر حتی در آن سن کم، بسیار اطمینان داشت از او خواست در جلسه مربوط به نوشتن تعلیق حضور پیدا کند و در فرآیند استنباط شرکت داشته باشد. رمیثی در آن زمان به شهید صدر می‌گفت: «تقلید برای تو حرام است». این نشان می‌دهد که شهید صدر در سن بسیار کم به مرتبه اجتهاد رسیده بود.

همچنین خود شهید صدر می‌گفت: «من از وقتی به سن تکلیف رسیدم از هیچ‌کسی تقلید نکردم.»

شهید صدر نیز در آن دوره تعلیق‌های بر *بلغة الراغبین* نوشته بود و از گم شدن آن نسخه که از ارزشمندترین خاطرات حیات علمی ایشان بود اظهار تأسف می‌کرد.

#### تعمق در مطالب

شهید صدر عادت نداشت مباحث علمی را سطحی بررسی کند، بلکه چنان به اعماق مطلب غور می‌کرد که همه موارد پنهان مطلب برایش آشکار شود، به‌گونه‌ای که جایی خالی باقی نمی‌گذاشت که پژوهشگر دیگری بتواند تحقیق یا تعمیق بیشتری در آن مسأله برای او ارائه کند. ایشان در نتایج یا راه‌حل‌ها و نقطه نظراتش تردیدی نداشت و به‌رغم پیچیدگی و شاخه‌شاخه بودن مطالب علمی، در کاوش آنها و خلط نکردن مباحث با هم از قدرتی فوق‌العاده برخوردار بود. مطلب چنان برای او واضح بود که کاملاً به آن احاطه داشت و احتمال خطا در مطالب او تا حد زیادی کم می‌شد. به همین جهت وقتی ایشان تحقیق جدید یا مطلب تازه‌ای ارائه می‌کرد کاملاً بر همه مطالب علمی مورد بحث یا نوشته‌شده مسلط بود.

شهید صدر هنگام مطالعه یا نوشتن یا فکر کردن کاملاً از محیط اطرافش رها و طوری در فعالیت خود غرق می‌شد که اصلاً به اطرافش توجهی پیدا نمی‌کرد.

همسرش، ام‌جعفر، می‌گفت: «ایشان وقتی غرق مطالعه یا فکر می‌شود همه‌چیز حتی غذا خوردن را فراموش می‌کند و درنهایت، من مجبور می‌شوم رشته تفکر و مطالعه او را قطع کنم و بگویم: ظهر شد و چیزی برای خوردن نداریم. آن وقت از جایش بلند می‌شود و می‌رود تا چیزهایی که لازم داریم بخرد.»

نکته جالب این‌که شهید صدر می‌گفت گاهی پیش می‌آمد که شبانه‌روز به‌طور مداوم غرق فکر می‌شد و فقط موقع خواب دست از تفکر برمی‌داشت، اما وقتی بیدار می‌شد افکارش را از همان نقطه‌ای که موقع خواب قطع کرده بود مجدداً شروع می‌کرد. این مسأله بیانگر قدرت فکری اوست.

به‌سبب وجود همین ویژگی ایشان همه تألیفاتش را در یک مرحله و بدون بازبینی نوشته و اصلاً چیزی که ما به آن چرک‌نویس و پاک‌نویس می‌گویند، نداشته است. حتی مهم‌ترین و دقیق‌ترین و سخت‌ترین کتابش، یعنی «الأسس المنطقیه» را هم در یک مرحله نوشته است. علاوه بر آن، سرعتش در نوشتن هم عجیب بود.

#### تدریس و تألیف

#### فعالیت‌های درسی

شهید صدر دو تدریس داشت:

یک. بحث اصول که در روزهای تحصیلی و یک ساعت بعد از اذان مغرب در مسجد جواهری برگزار می‌شد.

دو. بحث فقه که در روزهای تحصیلی و ساعت ده صبح در مسجد شیخ طوسی برگزار می‌شد.

علاوه بر اینها، شهید صدر جلسه درس سومی هم عصرها در خانه خودش برای طلاب خاصش داشت که مدتی در آن بحث فقهی می‌شد و در این اواخر موضوع آن به یک بحث فلسفی با موضوع تحلیل ذهن بشری تغییر یافته بود و البته بسیار پیش می‌آمد که در این جمع درباره قضایای سیاسی و اجتماعی و... هم بحث شود.

شهید صدر همچنین مدتی قبل از مرجعیت در شهادت ائمه علیهم السلام سخنرانی‌های ارزشمندی ایراد می‌کرد که بعضی از آنها با صدای خودش ضبط شده و بخشی از آن بعداً به اسم «اهل البیت؛ تنوع ادوار و وحده هدف» چاپ شد. (۱۳) شایان ذکر است که حکومت عقلی بعث، اندکی بعد از شهادت شهید صدر نوارهای صوتی دروس فقهی و اصولی شهید صدر را همراه سایر تألیفات و مکتوبات و سخنرانی‌هایش مصادره کرد و فقط تعداد اندکی از دروس و سخنرانی‌های ایشان نزد شاگردانش حفظ شده است.

تألیفات شهید صدر

- ۱- غایه الفکر فی علم الاصول که ده بخش دارد و فقط بخش پنجم آن چاپ شده است؛
- ۲- فذک فی التاریخ؛
- ۳- فلسفتنا؛
- ۴- اقتصادنا(دو جلد)؛
- ۵- المدرسه الاسلامیه، سلسله مقالاتی است که دو عنوان از آن چاپ شده: «الانسان المعاصر و المشکله الاجتماعیه» و «ماذا تعرف عن الاقتصاد الاسلامی»؛
- ۶- المعالم الجدیده للاصول؛
- ۷- البنک اللاربوی فی الاسلام؛
- ۸- الاسس المنطقیه للاستقراء؛
- ۹- بحوث فی شرح العروه الوثقی (چهار جلد)؛
- ۱۰- موجز احکام الحج؛
- ۱۱- الفتاوی الواضحه؛
- ۱۲- دروس فی علم الاصول (حلقات)، در سه حلقه که حلقه سوم دو جلد دارد؛
- ۱۳- بحث حول الولایه؛
- ۱۴- بحث حول المهدی علیه السلام؛
- ۱۵- تعلیقه بر رساله بلغه الراغبین که با کمال تأسف گم شده است؛
- ۱۶- تعلیقه بر منهج الصالحین (اثر آیت‌الله سید محسن حکیم) در دو جلد؛
- ۱۷- تعلیقه بر مناسک حج (اثر آیت‌الله خویی)؛
- ۱۸- سلسله مباحث «الاسلام یقود الحیاه» که عناوین آن عبارت‌اند از:  
الف) نگاهی فقهی و مقدماتی به پیشنهاد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

ب) تصویری از اقتصاد جامعه اسلامی

ج) سرفصل‌های اقتصاد در جامعه اسلامی

د) خلافت انسان و شهادت انبیا

ه) منابع قدرت در کشور اسلامی

و) اصول کلی بانکداری در جامعه اسلامی

۱۹- سخنرانی‌های شهید صدر در باب تفسیر موضوعی قرآن که تحت عنوان مکتب قرآن چاپ شده است. (۱۴)

شهید صدر تألیفات دیگری هم دارد که حکومت بعث آنها را مصادره کرد، از جمله کتابی که در ایام حصر می‌دیدم که مشغول نوشتن آن است و هنوز اسمی برای آن انتخاب نکرده بود. وقتی موضوع آن را پرسیدم گفت: درباره اصول دین است (۱۵) همچنین کتاب دیگری درباره تحلیل ذهن انسان که آن را تمام نکرد و بعد از شهادتش حکومت آن را مصادره کرد.

## اخلاق و منش رفتاری شهید صدر

اخلاق و روحیات شهید صدر

شهید صدر در روش اخلاقی نیز همچون رفتارهای دینی و اجتماعی خود مکتبی برجسته به‌شمار می‌آید. در ادامه به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

حقیقت عاطفه در شخصیت شهید صدر

عاطفه و احساسات شهید صدر به معنای درست کلمه واقعی بودند. او صحنه‌سازی و بازیگری بلد نبود. وقتی برای کسی ناراحت می‌شد از اعماق وجودش ناراحت می‌شد و وقتی کسی را دوست داشت از اعماق وجودش دوست می‌داشت. کسانی که با شهید صدر زندگی کرده‌اند از نحوه رفتار و تأثیر شرایط بر چهره او، به سادگی این موضوع را می‌فهمیدند.

این عاطفه برای خدا و برای رضای او و تقرب به او بود، نه صرفاً یک حالت فطری محض. البته شهید صدر توانسته بود این عاطفه را چنان پرورش و رشد دهد که هرکس با او برخورد داشت، فکر می‌کرد اصلاً ذات او به همین شکل سرشته شده است. ولی شهید صدر اختیار این عاطفه را در دست داشت و آن را در راه خدمت به اهداف عظیم و مبانی عالی به کار می‌گرفت و به مقتضای مصلحت اسلام مدیریتش می‌کرد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این عاطفه این بود که همه مردم را دربرمی‌گرفت و فقط متعلق به خانواده و فرزندان و خویشاوندان یا شاگردان و نزدیکان شهید صدر نبود و همه فرزندان این امت از این عاطفه برخوردار می‌شدند.

این عاطفه شهید صدر حتی دشمنانش را هم دربرمی‌گرفت. در ایام حصر، نیروهای امنیتی خانه شهید صدر را کاملاً محاصره کرده و مثل گرگ‌هایی گرسنه که در کمین شکارشان هستند، گرداگرد خانه را گرفته بودند. اما مهربانی شهید صدر حتی شامل حال

آنها هم می‌شد. یکی از شاگردان شهید صدر می‌گوید: ظهر یکی از روزهای حصر من در کتابخانه خوابیده بودم که با صدای «لا حول ولا قوة الا بالله» گفتن شهید صدر بیدار شدم. خیال کردم اتفاقی افتاده و از ایشان پرسیدم آیا چیزی شده؟ گفت: «نه! از شکاف کوچک پنجره به این‌ها [یعنی نیروهای امنیتی] نگاه می‌کردم و دیدم که تشنه‌اند و در این روز گرم تابستانی عرق از سروریشان جاری است.»

گفتم: اینها همان کسانی هستند که خانه‌تان را محاصره کرده‌اند و حامیان و یاران شما را زندانی می‌کنند؟ اینها همان کسانی هستند که کودکان‌تان را ترسانده‌اند و آنها را از ساده‌ترین چیزهایی که بچه‌های هم‌سن‌وسالشان دارند محروم کرده‌اند. گفت: «پسرم حرفت درست است، اما ما باید با آنها مهربان باشیم. اینها چون در محیط اسلامی صحیحی زندگی نکرده‌اند و فضای مناسب تربیت ایمانی برایشان فراهم نشده، منحرف شده‌اند. خدا چقدر امثال این افراد را مورد هدایت و رحمت خود قرار داده و آنها به افرادی صالح و مؤمن تبدیل شده‌اند.»

بعد به طبقه پایین رفت و خدمتکارش حاج عباس را بیدار کرد و از او خواست به آنها آب بدهد.

این احساسات واقعی و عواطف صادقانه حتی روی نیروهای امنیتی که خانه شهید صدر را محاصره کرده بودند هم تأثیر گذاشت. یکی از افسران امنیتی که رئیس این نیروها بود، برای شهید صدر پیام فرستاد: «سیدنا! در برابر این ترسوها [منظورش حاکمان رژیم بعث بود] عقب‌نشینی نکنید. آنها از ترس شما به خودشان می‌لرزند، کفش شما به همه آنها شرف دارد...». این افسر در مدت حصر خدمات بزرگی انجام داد.

مواضع قاطعانه شهید صدر

در کنار تمام آنچه گفته شد شهید صدر هر جا لازم بود مواضع قاطعانه‌ای می‌گرفت؛ موضعی که چون مستقیماً به مسائل اسلامی یا فعالیت اسلامی و مرجعیتی مربوط است هیچ تعارف و تسامحی برنمی‌دارند. ما در این مواضع تصویر دیگری از شهید صدر می‌بینیم که با آنچه گذشت تفاوت دارد و چهره‌ای کاملاً متفاوت از شهید صدر را نشان می‌دهد، طوری که اگر کسی شهید صدر را نشناسد، شاید گمان کند که او اصلاً چیزی به نام عاطفه و احساس نمی‌شناسد.

رفتار شهید صدر با اساتید

یکی از مسائل قابل پژوهش و مستندسازی، اخلاق و رفتار شهید صدر با اساتیدش است که برخی دیگر از جنبه‌های رفتار و شخصیت معنوی شهید صدر را نشان می‌دهد.

آیت‌الله‌العظمی خویی استاد اصلی شهید صدر به‌شمار می‌آید که شهید مدت زیادی در مباحث فقهی و اصولی او شرکت می‌کرد. در دوره‌ای که شایع شده بود رابطه میان آیت‌الله‌العظمی خویی و شهید صدر سرد و سست شده، یک نفر از شهید صدر سؤالی در این باره پرسید. متن سؤال و جواب به این شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

رابطه روحی شما با مرجع اعلاى دینی، حضرت آیت‌الله‌العظمی خویی دام‌ظله‌الوارف از قدیم برای ما معلوم است، اما چیزهایی می‌شنویم که ابهاماتی را پدید آورده و باعث شد مستقیماً از شخص خودتان درباره این موضوع سؤال کنیم. والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته.

بسم الله الرحمن الرحيم

این سؤالی که شما لطف کرده و از من می‌پرسید از یک جهت باعث امتنان من است؛ چون فرصت بیان آنچه را در دلم می‌گذرد به من می‌دهد و از جهت دیگر باعث ناراحتی من است؛ چون حاکی از این معنا است که رابطه‌ای که از شریف‌ترین و پاک‌ترین و مقدس‌ترین روابط در زندگی من است، یعنی رابطه‌ام با سرور و استاد و تکیه‌گاهم، آیت‌الله العظمی امام خویی - سایه‌اش مستدام باد - در معرض شک و ابهام قرار گرفته است؛ استادی که من در محضر او نور علم را دیدم و به دست او طعم معرفت را چشیدم. علم بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند پس از ایمان به بشر ارزانی می‌دارد و اگر من چیزی از این نعمت به دست آورده باشم، همه ارزش آن به ایشان بازمی‌گردد. من چیزی نیستم جز ثمره‌ای از ثمرات وجود و فیض شریف ایشان و فرزندی از فرزندان معنوی‌شان.

حال اگر کسی می‌خواهد از این حقیقت چشم‌پوشی کند یا این چشم‌پوشی را به من نسبت بدهد و با این کار قلب پدر را از پسر برگرداند یا از موقعیت این پسر سوءاستفاده کند و مقام والاتر پدر را زیرسؤال ببرد، من از فرصتی که سؤال شما ایجاد کرده استفاده می‌کنم تا خیلی شفاف به شما بگویم: من با حضرت استاد خویی - سایه‌اش مستدام باد - تا کنون به‌سان فرزندی برای پدر و شاگردی برای استاد و طلبه‌ای برای مرجع بوده و پس از این نیز چنین خواهم بود. من بارها این مطلب را به صراحت به مردم و طلاب و مسئولین گفته‌ام و راضی نیستم کسی غیر از این بگوید و بر اساس دیگری غیر از این با من و ایشان - سایه‌اش مستدام باد - رفتار نماید. اگر کسی هم می‌خواهد نام مرا [به عنوان مرجع] مطرح کند باید بداند که چیزی که بیش از اندازه من را آزار می‌دهد این است که بخواهد این مسئله به شکلی بیرون از رابطه طولی [و بالا به پایین] میان پدر و فرزند و استاد و شاگرد طرح شود. هر نوع اقدامی که با اقتضائات این رابطه هم‌خوان نباشد، خلاف رفتار و رابطه من با ایشان است. از گذشته شیوه و روش عالمان بر این بوده است که بین دو مسئله تفاوت بگذارند: یکی صدور فتوا و امور مربوط به آن که در عمل دینی شخصی به کار می‌آید و دیگری پای‌بندی به اقتضائات مرجعیت اعلی و پاسداری از آن. من بر این باورم که باید میان این دو مسئله تمایز گذاشت و آنها را جدای از هم دید و به هیچ وجه جایز نیست که جایگاه مرجعیت اعلی مورد خدشه قرار بگیرد و هر عملی که موجب گسستن اتحاد و اجتماع مؤمنان بر گرد مرجعیت اعلی باشد و منجر به تفرقه‌شان شود، جایز نیست.

عاجزانه از خداوند متعال خواستارم که ما را به بقای وجود حضرت استاد بهره‌مند فرماید و سایه گسترده‌اش را بر سر ما مستدام بدارد و توفیق انجام تکلیف فرزندی نسبت به ایشان را به ما بدهد.

۸ جمادی‌الاولی ۱۳۹۶هـ - [۱۹۷۶م]

محمدباقر صدر (۱۶)

شهید صدر در عمل هم همین شیوه را در پیش گرفت و به شخص آیت‌الله خویی احترام گذاشته و جز نیکی هیچ چیز درباره ایشان بر زبان نیاورد. شهید صدر تا آخرین روز قبل از حصر که به شهادتش منجر شد، به دیدن استاد خود می‌رفت و هراز چندگاهی از حال و سلامتی ایشان جويا می‌شد.

اما در سطح مرجعیت، شهید صدر به رغم اینکه می‌دانست ملت عراق به او بیشتر از دیگران نیاز دارند، چون ایشان بود که می‌توانست نیازها و خواسته‌های مردم و شرایط سیاسی موجود را درک نماید، اما باین حال به شدت مراقب بود که احترام مرجعیت آیت‌الله خویی، نه فقط در عراق بلکه در هر جا که شیعه حضور داشت، حفظ شود. او بارها و بارها از شاگردانش خواسته بود او را



تنها در امتداد مرجعیت مرحوم آیت‌الله خویی به‌عنوان یک مرجع مطرح کنند، نه در عرض ایشان و اصرار داشت که آیت‌الله خویی مرجع اول است.

رفتار شهید صدر با مردم و توجه به آنها

یکی از ویژگی‌های برجسته و متمایز شخصیت شهید صدر رفتار و نحوه تعامل او با عموم مردم بود. رفتار او نمونه‌ای زیبا است که شماری انبوه از ویژگی‌های نیک در آن تجلی دارد؛ صفاتی چون: مدارا و محبت و همدلی و درک مشکلات و دغدغه‌های مردم و مشارکت با آنها و هم‌زیستی با آنها بر اساس احساسات اسلامی و انسانی و برخورد با نکات منفی و مشکلات با قلب و روحی بزرگ. بیشتر افرادی که با ایشان ملاقات داشته یا در مجلس عمومی او حاضر بودند، چه عوام چه خواص، این ویژگی را احساس کرده‌اند. شهید صدر به همه احترام می‌گذاشت و از هر مهمانی استقبال می‌کرد. مردم را از عمق جان و دل دوست داشت. فقط کافی بود او را یک‌بار ببینی یا با او همنشین باشی تا او وارد قلبت شود و احساس کنی تمام وجودت از عشق به او پر شده است.

قطعا چنین روحیه اخلاقی عالی و شفاف بودن یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های رهبر است؛ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. (۱۷) شهید صدر این‌گونه با مؤمنین مهربان و نرمخو بود و محبتش به مردم از اعماق دلش می‌جوشید.

من مدت طولانی با شهید صدر زندگی کردم، و از بردباری و صبر و بخشش او تعجب می‌کردم. او در پیشامدها صبری داشت که کوه‌ها را به تعظیم وامی‌داشت و با روحیه‌ای محمدی افرادی را که به او بدی می‌کردند، می‌بخشید.

در اینجا فقط چند نمونه از اخلاق شهید صدر را بیان می‌کنم، هرچند این نمونه‌ها هم قادر نیستند روحیه عالی و بلند او را کامل نشان دهند:

۱- یکی از طلاب درخواست کرد که دیداری خصوصی با شهید صدر داشته باشد. او از نظر مالی بسیار در مضیقه بود و در این دیدار برای انجام عمل جراحی همسرش از ایشان کمک مالی خواست. شهید صدر در آن دوره وضعیت مالی بدی داشت و شدیداً در تنگنا بود، اما با این حال صد دینار به این طلبه کمک کرد و عذرخواهی کرد که مبلغ آن کم است. آن طلبه این مبلغ را که در آن زمان پول زیادی به شمار می‌رفت، گرفت و تشکر کرد.

بعداً آن طلبه در یکی از مجالس نجف درباره بخشندگی و دست‌ودل‌بازی شهید صدر حرف زده و ماجرای خودش را تعریف کرده بود. یکی از افرادی که در آن جلسه حاضر بود و ماجرا را شنیده بود، با اینکه نیازی به پول نداشت از روی طمع تصمیم گرفت داستان این طلبه را تکرار کند. برای همین نزد شهید صدر آمد و با ذکر همان دلیل از ایشان پول خواست. شهید صدر از او عذرخواهی کرد و گفت هر وقت پول به دستش برسد درخواست او را انجام می‌دهد.

این مرد فکر کرد شهید صدر این عذر را بهانه کرده تا به او چیزی ندهد و واقعاً این‌طور نیست که پول نداشته باشد. برای همین شروع کرد با انواع ناسزا و تهمت‌ها به شهید صدر حمله کرد و گفت: «شما وجوه شرعی را خرج طلای زنان و دخترانتان می‌کنید و برای خودتان قصر می‌سازید و ماشین می‌خرید. دو روز قبل فلانی آمد و شما به او صد دینار دادید، اما امروز که من آمدم هیچ چیز

به من نمی‌دهید». شهید صدر همچنان ساکت بود و گوش می‌داد و سعی داشت تا آنجا که می‌شود او را آرام کند، ولی تلاش‌هایش بی‌فایده بود.

من که حرف‌های وقیحانه او را می‌شنیدم، عصبانی شدم و تصمیم گرفتم تنبیهش کنم. برای همین وقتی که او می‌خواست برود، من هم همراهش از در کتابخانه بیرون رفتم. شهید صدر که از حالت چهره‌ام فهمیده بود من چه قصدی دارم، از من خواست بنشینم و خودش همان‌طور ساکت ماند. وقتی صدای بسته شدن در خانه را شنید و مطمئن شد آن مرد از خانه بیرون رفته، به من گفت: «می‌خواستی چه کار کنی؟». به او قصدم را گفتم. گفت: «ناراحت نباش، من حرف‌های بیشتر و تندتری از اینکه شنیدی می‌شنوم. تو باید به اندازه مسئولیتی که داری اخلاق و تحملت را بالا ببری. من با وجود اتهام‌ها و ناسزاهایی که از این مرد شنیدم، نسبت به او کینه و تنفر پیدا نمی‌کنم، چون او اگر اوضاع مرا می‌دانست این حرف‌ها را نمی‌زد. روزی فرا می‌رسد که خودش پشیمان می‌شود و اشتباهاتش را اصلاح می‌کند». و خداوند خواست که این روز فرا برسد. آن مرد نزد شهید صدر آمد و عذرخواهی کرد و دست و پای شهید صدر را بوسید. آن موقع شهید صدر نصیحت خود را به یاد من آورد و گفت: باید با مردم این‌طور رفتار کنیم.

۲- به شهید صدر اطلاع دادند یکی از افراد شناخته‌شده حوزه علمیه به مدیر کل سازمان اطلاعات و امنیت نجف گفته است: «منتظرید صدر دیگر چه کار کند؟ آیا می‌خواهید او به خمینی دوم در عراق تبدیل شود؟ چرا او را اعدام نمی‌کنید؟». وقتی خبر این حرف به شهید صدر رسید، فقط یک جمله گفت: «خداوند تو را ببخشد، اگر امروز مرا بکشند، فردا هم شما را می‌کشند» و بیشتر از این هیچ واکنشی نشان نداد.

نمونه‌هایی از رفتار شهید صدر با ملت‌های دیگر

اگر بخواهیم از برداشتها و ماجراهای شخصی دور شویم و حقایق را در افقی گسترده‌تر بررسی کنیم، قلبی را خواهیم دید که با مسلمانان عراق و پاکستان و ایران و هند و همه مسلمانان در سراسر نقاط زمین با روح واحد زندگی می‌کند و دردها و دغدغه‌ها و مشکلات آنها درد خود او به شمار می‌رود. ما در اینجا به بعضی از این موارد که گویای روحیه و اخلاق عالی شهید صدر است اشاره می‌کنیم.

یکی از این موارد، موضع‌گیری او نسبت به مردم مقاوم لبنان در هنگام بحران بزرگی است که گرفتارش شده بودند و افراد فقیر و بی‌پناه و مستضعف قربانیان آن بودند. شهید صدر تنها در کلام و با استفاده از عبارات محبت‌آمیز و دلسوزانه با آنها همدردی نکرد (هرچند که این هم خوب و مطلوب است) بلکه با پشتوانه مالی و مادی بسیار محدود خود هم به آنها یاری رساند. گاهی برای کمک به آنان پول می‌فرستاد و نیز اجازه می‌داد وجوه شرعی بدون نیاز به مراجعه به او و کسب اجازه‌اش صرف آنان شود. باید اعتراف کنم کمک‌های شهید صدر از دو نظر چندان چشمگیر نبود: یک مبلغی که شهید صدر به آنها داد زیاد نبود تا بتواند نیازهای بزرگ آنها را برطرف کند. دو. بحران و نیاز مردم لبنان به حدی بود که پرداخت هر مبلغی، ولو بسیار زیاد هم ناچیز شمرده می‌شد. شهید صدر از آن دسته مراجع نبود که وجوه شرعی به طور منظم به او برسد و برای همین نمی‌توانست در کمک به مردم لبنان مشارکت فعال داشته باشد. اوضاع شهید صدر به گونه‌ای بود که بعضی وقت‌ها شهریه طلاب را هم به سختی فراهم می‌کرد و گاهی قرض می‌گرفت تا بتواند شهریه آنها را بدهد. اما در هر حال اینکه ایشان حتی با همین مقدار اندک مشارکت داشت و اموالی را که به او می‌رسید صرف امور مربوط به خودش نمی‌کرد، مسأله‌ای است که باید حتماً بیان شود.

رفتار شهید صدر با خانواده

پر بیراه نیست اگر بگویم: نحوه رفتار و بیان و اخلاق شهید صدر با خویشاوندان خود یعنی آل‌الصدر و خانواده‌اش یعنی همسر مکرمه و فرزندان و مادر و خواهر شهیدش بسیار خاص بود. احساسات فطری خویشاوندی به‌طور طبیعی نوعی رفتار اخلاقی و روابط صمیمانه و محبت و مودت به وجود می‌آورد؛ اما علاوه بر این ویژگی‌ها، شهید صدر بسیار اهتمام داشت این روابط، هدفمند و مؤثر باشند و تأثیر آن‌ها از رهگذر نقش الگویی او محقق می‌شد؛ چراکه او خود را رهبری می‌دانست که باید ویژگی‌های نمونه‌ای داشته باشد که الگوی دیگران قرار بگیرد.

شیوه رفتار شهید صدر با خانواده‌اش نیز تصویری شگفت‌انگیز و آکنده از انواع احساسات اسلامی و انسانی و معنوی است؛ تصویر رفتار فرزندی صالح و نیکوکار با مادرش، تصویر رفتار برادری وفادار و مهربان با خواهرش، تصویر همسری مخلص برای زنش و تصویر پدری نمونه برای پسر و دخترانش.

شهید صدر با وجود اینکه به امور مرجعیت و مسئولیت‌های اسلامی فراوان و مشکلات و سختی‌های مربوط به این اقدامات مشغول بود، از بعد تربیتی غفلت نکرده و مسئولیت خود را نسبت به افرادی که در خانه‌اش بودند کاملاً ایفا می‌کرد.

شهید صدر هر روز حتماً لحظاتی را کنار مادرش می‌نشست و با او هم‌کلام می‌شد و تلاش می‌کرد با این کار قدری از رنج‌های بیماری و مشکلات جسمی او و همچنین نگرانی‌هایش نسبت به خودش را کم کند. مادر شهید صدر خیلی نگران جان پسرش بود و احساس می‌کرد رژیم به‌هرحال او را رها نخواهد کرد. به همین دلیل ایشان از هر راه ممکن تلاش می‌کرد قلب مادرش را آرام کند و این نگرانی‌ها را بکاهد. هر روز به‌جای اینکه فقط در کتابخانه‌اش بنشیند و مطالعه و تفکر کند، ساعتی را به اتاق مادرش می‌رفت، کتاب‌ها و دفترهایش را با خودش می‌برد و در آنجا کارها و دروس خود را آماده می‌کرد و بیشتر اوقات تا عصر هم آنجا می‌ماند. این کار را تا آخرین روز قبل از دستگیری منجر به شهادتش، انجام می‌داد.

رفتار شهید صدر با خواهرش، بنت‌الهدی نیز در نهایت لطافت و ظرافت بود. او می‌دانست که این قهرمان ایثارگر که آینده خود را به عنوان یک زن به خاطر مادر و برادرش فدا کرده است سزاوار بزرگ‌داشت و احترام کامل است. به همین دلیل وقت زیادی به ایشان اختصاص می‌داد و در راه تعلیم و تربیت او تلاش می‌کرد. شهید بنت‌الهدی بسیار عالی و با آگاهی همه‌جانبه از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی و اسلامی عراق رشد کرد. او نمونه کوچک برادرش بود و همان هم‌وغم اسلامی و روحیه زلال و هدفمندی آگاهانه را در کارها و تلاش‌هایش داشت.

همسر بزرگوار شهید صدر، یعنی ام‌جعفر که شریک سختی و آسایش ایشان بود در قلب شهید جایگاه ویژه‌ای داشت. او به خاطر شهید صدر رنج و مشقت زیادی را تحمل کرده بود؛ از همان لحظه اول ازدواج که با مهاجرت به عراق درد غربت را چشید تا آن آخرین روزهای زندگی مشترکشان که ماجرای تلخ و دردناک حصر روی داد. او در همه این دوران سخت در کنار شهید صدر بود و با مشکلات همراهی می‌کرد. به همین جهت ام‌جعفر جایگاه خاصی در قلب شهید صدر داشت و به‌حق شایسته این توجه فراوان و خاص ایشان بود. شهید صدر اهمیت و ارزش این ایثارها را درک می‌کرد و نسبت به او با مهربانی و احترام فراوانی برخورد می‌کرد. من از وقتی با این خانواده آشنا شدم حتی یک‌بار هم ندیدم که مشکلات و کمبودها، رابطه خوب شهید صدر و همسرش را حتی ذره‌ای مکدر کند (۱۸) و این مسأله واقعاً شگفت‌انگیز است.

رفتار شهید صدر با پسر و دخترانش نیز در نهایت لطافت و محبت و مهربانی بود. او با کودکانش گرم می‌گرفت و حقیقتاً با آنها خوش‌رفتار بود؛ هیچ وقت دست روی آنها بلند نکرد و به آنها کمترین سخن اهانت‌آمیزی نگفت. بهترین شیوه‌ها را برای تربیت آنها به کار می‌برد و به اقتضای شرایط گاهی اوقات با روحیه دوستانه و گاهی با روحیه پدرانانه با آنها رفتار می‌کرد.

هر روز موقع اذان ظهر که جلسه شهید صدر تمام می‌شد و به اندرونی می‌آمد، کودکش طوری از او استقبال می‌کردند که گویی از سفری دور برگشته است و واقعاً از خوشحالی پر در می‌آوردند. وقتی فرزندانش - که حدوداً ده دوازده ساله بودند - با او حرف می‌زدند، مثل افراد بزرگسال با آن‌ها برخورد می‌کرد؛ کاملاً به حرف‌هایشان گوش می‌داد و با آنها بحث و گفت‌وگو می‌کرد. او با این کار تلاش داشت اطمینان و اعتماد به نفس و قدرت شخصیت را در آنها ایجاد کند. یادم هست که یکی از دختران کوچکش - که ده سال یا کمتر سن داشت - دفتری آماده کرده بود و هر روز از شهید صدر می‌خواست روایتی را در آن بنویسد. شهید صدر در برآوردن خواسته او درنگ نمی‌کرد و روایتی را برایش می‌نوشت و او هم هر روز نوشته شهید صدر را حفظ می‌کرد. شهید صدر نام او را لقمان حکیم گذاشته بود. این دختر بعدها به همسری شهید سید مؤمل صدر درآمد.

شهید صدر کودکش را طوری تربیت می‌کرد که خودشان را از آن اسلام بدانند و بفهمند که هر چه دارند دست آن‌ها امانت است، نه اینکه ملک خودشان باشد.

شهید صدر با همسر گرامی‌اش، ام‌جعفر توافق کرده بودند که اگر یکی از بچه‌ها کاری کرد که باید تنبیه می‌شد، ام‌جعفر او را تنبیه کند. شهید صدر در بیان دلیل این کار می‌گفت: بچه‌ها از نظر فطری و تربیت و آمیزش با مادر بیشتر انس و الفت دارند و این باعث می‌شود، خاطره تنبیه به سرعت از قلبشان پاک شود، اما چنین اتفاقی برای پدر به وقت طولانی‌تری نیاز دارد. ضمن اینکه خودش برای آموزش مفاهیم و اندیشه‌های اسلامی به فرزندان از دیگران توانایی بیشتری دارد و این مسأله نیازمند زمینه‌ای مساعد و قلب‌های بامحبت است. شایان ذکر است که اگرچه شهید صدر با کودکان خود رفتاری متواضع داشت، هیبت او باعث می‌شد فرزندان به او احترام بگذارند و حدود رابطه مؤدبانه را با او نگه دارند.

زهد و کناره‌گیری شهید صدر از دنیا

شهید صدر نمونه عالی زهد به مفهوم صحیح اسلامی آن بود او یک زاهد واقعی بود و برای افرادی که بخواهند در این مسیر حرکت کنند الگویی شایسته به‌شمار می‌آید.

شهید صدر به این جهت که چیزی از مال دنیا در اختیار نداشت یا اسباب رفاه برای او مهیا نبود، زهد نمی‌ورزید و این‌طور نبود که درواقع زهد، گزینه اجباری او در زندگی باشد. شهید صدر در حالی از دنیا و رفاه روی گرداند که دنیا به او روی آورده بود و رفاه و آسایش در مشت او بود و رفتارش طوری بود که انگار این کلام را تکرار می‌کند: «یا دنیا غری غیری؛ ای دنیا غیر من را فریب بده» (۱۹)

نکته اینجاست که شهید صدر می‌توانست با اموال حلال و طیب و طاهر خودش بهترین و سعادتمندترین زندگی را داشته باشد، با این حال در خوراک و پوشاک و نسبت به خرید خانه و ماشین و غیره زهد می‌ورزید. این، همان زهد واقعی است که باعث می‌شود انسان این شخصیت عظیم را بزرگ بدارد.

زهد به‌خودی‌خود یک کار نیک و حسنه به‌شمار می‌آید که انسان به‌واسطه آن به خدای متعال نزدیک می‌شود و رضایت او را به دست می‌آورد. شهید صدر نیز یکی از ستارگان آسمان تقوا بود و در میان علمای زاهد می‌درخشید. درعین‌حال که شهید صدر از این زهد نیز چیزی فراتر از تربیت و تطهیر نفس را در نظر داشت. او می‌خواست الگوی یک مرجع الهی را به تصویر بکشد و مرجعی متواضع و زاهد را نشان دهد که مفهوم رهبری علوی و فداکار را مجسم می‌کند. رهبری که همچون علی علیه‌السلام به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا می‌کرد و با رفتار و سلوک خود رساترین مبلغ و دعوت‌کننده به اسلام بود.

شهید صدر دریافته بود از آنجا که مرجعیت نهاد رهبری مسلمانان است، از سوی رژیم حاکم مورد هجوم قرار گرفته است و در عین حال بعضی پایگاه‌های مردمی نیز انتقادات شدیدی در خصوص مسائل مادی به مرجعیت داشتند. برای همین ایشان می‌بایست از مرجعیت دفاع می‌کرد؛ چون دفاع از مرجعیت دفاع از اسلام به‌شمار می‌آمد. بنابراین شهید صدر با زهد خود این دو کار نیک را با هم جمع کرد: هم به خداوند متعال تقرب می‌جست و هم با رفتار خود از دینش دفاع می‌کرد.

شهید صدر در لباس پوشیدن خود تا جایی که شرایط اجتماعی به او اجازه می‌داد زهد می‌ورزید، در حالی که می‌توانست بهترین پارچه‌ها را به تن کند. هیچ‌وقت ندیدم شهید صدر عبایی ببوشد که بیشتر از پنج دینار [یعنی کمتر از قیمت متوسط عبا در آن دوران] قیمت داشته باشد، در حالی که محبان و دوستدارانش بهترین لباس‌ها و پارچه‌ها را به او هدیه می‌دادند. شهید صدر خواسته بود که همه هدایا اعم از پارچه و غیرپارچه را جمع کنند تا آنها را بعداً میان طلبه‌ها تقسیم کنند. او هر روز قبل از ظهر وقتی در مجلس عمومی‌اش حاضر می‌شد، به اوضاع و ظاهر طلاب دقت می‌کرد و اگر می‌دید لباس‌های یکی از آنها مناسب شأن طلبگی نیست پارچه‌ای را همراه پول دوختش به دست آن طلبه می‌رساند.

یک روز خدمتکار شهید، آقامحمدعلی محقق در ساعتی که معمولاً شهید صدر انتظار ورود کسی را نداشت به کتابخانه می‌رود و می‌بیند که شهید صدر نان خشک می‌خورد و یک لیوان آب هم دستش است. شهید صدر که اصلاً انتظار نداشت آقای محقق در آن ساعت به طبقه بالا بیاید، خجالت کشید و رویش را به طرف دیوار چرخاند تا آقای محقق نبیند ایشان چه می‌کند. آقای محقق به من گفت که شنیده بود شهید صدر با ام‌صالح (خدمتکاری که برایشان کار می‌کرد) حرف می‌زند و می‌گوید: «هر وقت ناهار آقای محقق را فرستادی نان گرم را برای ایشان بفرست و نان سرد را برای ما بگذار.»

با اینکه در سال‌های اخیر وضعیت مالی شهید صدر بهبود پیدا کرده بود، اثاث و لوازم خانه ایشان هیچ تغییری نکرد با این حال بعد از شهادت شهید صدر رژیم همان وسایل ساده را هم مصادره کرد تا نهایت خبائث و پستی خود را ثابت کند.

شهید صدر می‌گفت: «الآن که من در این موقعیت - یعنی مرجعیت - هستم سطح زندگی‌ام باید هم‌سطح زندگی یک طلبه معمولی باشد.»

اساس خانه شهید صدر عبارت بود از یک اتاق پذیرایی که یک فرش در آن پهن شده بود و چون آن فرش قدیمی بود. سمت چپ اتاق پذیرایی هم اتاق مفروش دیگری بود که مقبره خاندان مامقانی بود و شهید صدر هیچ وسیله‌ای در آن اتاق نداشت. طبقه بالا و کتابخانه با دو تکه زیلو مفروش بود که آن هم بخشی از مهریه مادر شهید صدر بود. در اندرونی - محل سکونت خانواده - یک اتاق بود که هم برای خواب و هم پذیرایی از مهمان و هم دور هم نشستن خانواده استفاده می‌شد و ساده‌ترین زیرانداز را داشت. اتاقی بالای این اتاق قرار داشت که مخصوص شهید صدر بود و با موکت فرش شده بود و چند تشک برای خواب در آن بود و بیشتر شبیه انباری بود تا اتاق استراحت و خواب.

وضعیت خوراک هم در خانه ایشان همین‌طور بود. شهید صدر در عین اینکه بسیار دقت داشت زندگی را در سطحی مقبول از معیشت نگه دارد، به همراه خانواده‌اش به ساده‌ترین خوراک ممکن اکتفا می‌کردند. همسر گرامی ایشان هر روز روی یک کاغذ کوچک موارد مورد نیاز خانه را که شامل موارد ساده و متعارف می‌شد، می‌نوشت و به آقای محقق می‌داد تا تهیه کند.

پر بیراه نیست اگر بگوییم: زهد از ویژگی‌های این خانواده مظلوم و اخلاق آنها بود. آنها با اینکه همواره خانواده‌ای عالی‌مقام و در سطح بالای اجتماعی بودند، عادت داشتند که به گذران زندگی با آنچه برای همه در دسترس بود اکتفا کنند و ابراز تفاوت با دیگران و تفاخر به آنها را واقعاً دوست نداشتند.

شهید صدر تا پایان عمر اتومبیل شخصی نداشت. یکی از خیرین وصیت کرده بود که ماشین تویوتای او را به شهید صدر بدهند. وقتی شهید صدر این ماشین را تحویل گرفت، دستور داد آن را بفروشند و پول آن را به اموال مربوط به شهریه و مساعدت به طلاب اضافه کرد، درحالی که خودش به وسیله نقلیه شدیداً نیاز داشت. سید محمدباقر صدر در تمام عمر خود هیچ خانه و ملکی نداشت.

افراد گوناگون از شهید صدر درخواست می‌کردند که اجازه بدهد آنها از اموال شخصی خودشان و نه از وجوه شرعی، برای ایشان خانه بخرند. یکی از این پیشنهادهای از طرف تاجری بصری که از علاقه‌مندان شهید صدر بود به ایشان داده شد. او متوجه شد خانه کنار منزل شهید صدر به فروش گذاشته شده و تصمیم داشت آن را برای شهید صدر بخرد و به او اطلاع داد که پول خرید خانه را از دارایی شخصی خودش پرداخت می‌کند، نه از وجوه شرعی، اما شهید صدر این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: «اگر این خانه را بخری من آن را برای سکونت طلاب وقف می‌کنم و هیچ وقت خودم در آن زندگی نخواهم کرد.»

سید محمدباقر صدر تا پیش از شهادت در خانه خاندان گرامی مامقانی (۲۰) سکونت داشت و این خانه را آیت‌الله شیخ محیی‌الدین مامقانی به رایگان در اختیار ایشان قرار داده بود. این خانه دو بخش داشت؛ بخشی برای سکونت خانواده و بخش دیگر مقبره خانوادگی خاندان مامقانی.

زندگی شهید صدر این‌طور بود؛ مدتی در خانه‌ای استیجاری زندگی می‌کرد و بعد هم در همین خانه‌ای که در اختیار او قرار داده شده بود و هیچ‌وقت خانه‌ای برای خودش نخرید.

#### عبادت شهید صدر

یکی از ابعاد عالی زندگی شهید صدر بعد عبادی شخصیت ایشان است. جالب است که شهید صدر در مسائل عبادی به کیفیت توجه داشت، نه کمیت، و در این زمینه تنها به واجبات و مستحباب مهم اکتفا می‌کرد.

ویژگی مهم عبادت‌های شهید صدر انقطاع کامل به سوی خدای متعال و اخلاص و خشوع کامل بود. «قَدْ أُلْحَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ بی‌تردید مؤمنان رستگار شدند، آن‌هایی که در نمازشان با خشوع هستند.» (۲۱) شهید صدر تنها زمانی نماز می‌خواند و دعا می‌کرد و چنین عباداتی را انجام می‌داد که توجه و انقطاع کامل برایش حاصل می‌شد. او این موضوع را پنهان می‌کرد و چون معمول عباداتش را در خفا انجام می‌داد نزدیک‌ترین افراد به او هم چیزی در این باره نمی‌دانستند.

بسیار شگفت‌انگیز است که انسانی، آن هم فردی در موقعیت شهید صدر که مشکلات و دغدغه‌های زیادی داشت، در همه عمرش بتواند دست‌کم در سه نوبت از روز، از همه مشکلاتش به گونه‌ای رها شود که حالت انقطاع و خشوع کامل پیدا کند. این مسأله بسیار سخت است و در این سطح عالی به‌ندرت می‌توان به آن دست یافت.

جمعی از علما و مؤمنین از ایشان خواستند که امامت نماز جماعت در حسینیه شوشتری‌ها را به عهده بگیرد. از نظر بعضی از صاحب‌نظران - از جمله مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی آل‌یاسین - این کار لازم بود؛ چون حصن و حصار برای شهید صدر در مقابل خشونت و تجاوز رژیم ایجاد می‌کرد و حضور دینی و اجتماعی او را به واقعیتی تبدیل می‌کرد که به چالش کشیدن آن سخت بود.

اما شهید صدر قبول نکرد. با این حال شهید صدر بعد از اصرار و پافشاری دایی‌اش مرحوم شیخ مرتضی آل یاسین مجبور شد این کار را قبول کند و نماز ظهر و عصر را در حسینیه شوشتری‌ها به عنوان امام جماعت اقامه نماید.

شهید صدر می‌گفت:

«من از کودکی با خودم عهده کرده‌ام که فقط با حضور قلب و خشوع نماز بخوانم، برای همین بعضی وقت‌ها مجبورم آن‌قدر منتظر بمانم که بتوانم افکار داخل ذهنم را بیرون بریزم و خلوص و خشوع برایم ایجاد شود و بعد نماز را اقامه کنم.»

این حالت شهید صدر فقط به نماز ایشان اختصاص نداشت، بلکه در همه عبادات ایشان دیده می‌شد. او از پیرامون خودش بریده و غرق در قرآن می‌شد و با لحنی حزین و اندوهگین و با اشک‌های جاری قرآن می‌خواند، طوری که قلب انسان از شنیدن صوتش می‌لرزید و جان انسان تعالی پیدا می‌کرد.

### مرجعیت و حوزه علمیه

شهید صدر پیش از بر عهده گرفتن مرجعیت

مرجعیت در اندیشه و رفتار شهید صدر یکی از موضوعات شایسته پژوهش است که می‌توان از رهگذر آن، دریافت که شهید صدر چه تلاش‌ها و برنامه‌هایی را دنبال می‌کرد تا مرجعیت را به سطح آرمان‌های بلند اسلامی برساند و آن را به مرجعیتی تبدیل کند که با اقتضائات عصر حاضر و نیازهای جدید آن تطابق داشته باشد.

حوزه علمیه به‌عنوان یک نهاد دینی و علمی در سایه مرجعیت، و مرجعیت در آغوش حوزه زندگی می‌کند. شهید صدر با توجه به این جایگاه، چه دیدگاهی نسبت به حوزه داشت؟ آیا شهید صدر می‌خواست برای تجدید بنای حوزه برنامه‌ریزی کرده و همه برنامه‌های درسی و اداری آن را بر اساس نقش حوزه در زندگی اسلامی و با توجه به نیازهای عصر حاضر و نیازهای آینده سازمان‌دهی کند؟ برای درک اندیشه شهید صدر نسبت به حوزه باید به سؤالاتی از این دست پاسخ داد.

در اینجا قصد نداریم به تاریخ مرجعیت و حوزه علمیه بپردازیم و نقاط مثبت و مواضع عالی و یا نقاط ضعف آنها را بیان کنیم؛ نقاط ضعفی که باعث شد مراجع آگاه با مشکلات زیادی روبه‌رو شوند و بهای گزافی بابت آنها بپردازند و گاهی با تأخیر، نتایج مثبتی را برای روند حرکت اسلام برداشت کنند. این مسأله به بررسی‌های مستقلی نیاز دارد که ریشه‌های مشکل را در دل تاریخ جست‌وجو و بیان کند. در اینجا تنها به مواردی که شهید صدر به آنها توجه داشت اشاره می‌کنیم.

از نظر شهید صدر، شخص محوری و فردی بودن مرجعیت اولین و مهم‌ترین قضیه‌ای بود که باید اصلاح می‌شد؛ به این معنا که هر مرجع باید نهادمندی و سازمان‌گرایی را به‌عنوان روش فعالیت مرجعیتی خود در پیش بگیرد تا از این رهگذر بیشترین حد ممکن از خدمت برای اسلام محقق شود. هر مرجع باید زنجیره‌ای از یک سلسله بزرگ‌تر باشد و مثل یک خشت قوی، خشت قبل و بعد از خود را تحکیم نماید؛ یعنی مرجع جدید باید روند سازندگی را از آنجا ادامه دهد که مرجع پیش از او تمام کرده، نه اینکه به شیوه مرجعیت فردی آن را از نقطه صفر شروع کند؛ زیرا مرجعیت دینی، یک اعتبار شخصی نیست که وقف افرادی خاص باشد، بلکه یک مسئولیت دینی و مقامی الهی است و بر همین اساس، نباید این امانت را به دست اوضاع و شرایط، رها کرد، بلکه باید ساختار سالمی برای آن ساخت که ادامه عمل مرجعیت و سلامت مسیر آن را تضمین نماید. نکته مهم دیگر این است که مرجعیت و حوزه،

از یک سازماندهی درونی دقیق و با شاخصه‌های معین و روشن برخوردار باشد که همه عرصه‌های فعالیت مرجع را تحت پوشش بگیرد.

شهید صدر با تدوین طرح‌نامه «المرجعیه الموضوعی» [۲۲] به این مسأله پرداخته است. شهید صدر مشکلات مرجعیت فردی را تشخیص داده و قبل از برعهده‌گرفتن عملی مرجعیت، راه‌حل‌های مؤثری برای آنها پیش نهاده بود. او ساخت یک بنای مرجعیتی و حوزوی محکم و مطابق با نیازهای زمانه را در نظر داشت و به آن می‌اندیشید؛ بنایی که پاسخگوی تمام نیازهای زندگی امت باشد و به کامل‌ترین شکل در خدمت اسلام قرار بگیرد. اما با توجه به فضای حوزه، سنت‌های حاکم بر آن و به‌ویژه امکانات عملی و مادی بسیار اندک شهید صدر در آن دوران، امکان نداشت این تغییر به شکلی بسیار سریع اتفاق بیفتد. به همین جهت در آن دوره تنها انتخاب شهید صدر این بود که از شرایط و امکانات موجود استفاده کرده و بر اساس طرح مدون خود، گام‌های آغازین تغییر این بنا را شروع کند.

قطعاً تغییری که شهید صدر در آن دوره مد نظر داشت تغییری همه‌جانبه بود که از یک سو مرجعیت و حوزه و از سوی دیگر امت را دربرمی‌گرفت. با توجه به تاریخ تأسیس حزب الدعوه الاسلامیه در اواخر سال ۱۹۷۵م، مصادف با ربیع الاول ۱۳۷۷هـ و نیز تاریخ تأسیس جماعه‌العلماء در سال ۱۹۵۸م، می‌توانیم دریابیم که او تصمیم داشت برنامه‌ای همه‌جانبه و فراگیر را برای هر دو گروه اجرا نماید.

#### تأسیس جماعه‌العلماء

اولین نشانه‌های تغییر با تأسیس جماعه‌العلماء در نجف اشرف و انتشار مجله «الاضواء» آشکار شد. شکی نیست که شهید صدر با تمام توان و قدرت خود نقش بسزایی در حمایت و تکامل و رشد جماعه‌العلماء ایفا کرد. شهید صدر اگرچه عضو جماعه‌العلماء نبود، از طریق دایی‌اش مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی آل یاسین که به شهید صدر و قدرت درایت و برنامه‌ریزی او کاملاً اعتماد داشت در این تشکل تأثیر می‌گذاشت.

آیت‌الله سید محمدباقر حکیم درباره جماعه‌العلماء و دلایل و اهداف تشکیل آن در آن دوران می‌نویسد:

«برای پی بردن به عمق حوادثی که به آن خواهیم پرداخت و درک مبارزه شهید صدر با حزب بعث عراق، باید به اوایل سال ۱۳۷۸هـ/۱۹۵۸م، یعنی بعد از تغییر حکومت عراق در پی انقلاب چهاردهم ژوئیه (۲۳) مراجعه کنیم؛ زمانی که ملت عراق بر اثر انقلاب چند دستاورد سیاسی و اجتماعی به دست آورد و پس از آن مجموعه‌ای از جریان‌های سیاسی و فکری در صحنه سیاسی عراق پدیدار شد.

در مرحله نخست، درگیری میان جریان مارکسیسم به رهبری حزب کمونیست عراق و دیگر جریان‌های سیاسی مانند جریان قوم‌گرا و جریان اسلامی تشدید شد. حزب کمونیست عراق از حمایت معنوی رهبر انقلاب، عبدالکریم قاسم برخوردار بود. جریان قوم‌گرا شامل ناصری‌ها و بعثی‌ها و دیگران می‌شد که به دلیل حمایت جمهوری متحد عربی به رهبری جمال عبدالناصر، حضور سیاسی فعالی در حکومت و هم‌چنین در میان مردم داشت. جریان اسلامی توده‌گسترده‌ای از ملت مسلمان عراق را به همراه خود داشت، اما به جز برخی احزاب سیاسی کوچک از هیچ حضور سیاسی قدرتمندی برخوردار نبود.

علمای نجف اشرف دریافتند که در این شرایط، اسلام به عنوان یک قدرت فکری و سیاسی اصیل، باید مطرح شود؛ قدرتی که از طرفی با دین آسمانی پیوند دارد و از سویی در میان ملت مسلمان عراق ریشه‌دار است. جماعه‌العلماء در سایه این اندیشه متولد



شد. می‌توان گفت این گروه بر پایه طرز تفکر شهید صدر، آرمان‌ها و دغدغه‌های بزرگ مرجع اعلا، مرحوم امام سید محسن حکیم و نیز نیاز شدید بخش گسترده‌ای از مردم به چنین طرح‌هایی، شکل گرفت. همان‌طور که در خاطرات خود درباره جماعه العلماء در نجف اشرف گفته‌ام، شهید صدر به دلیل سن کم از اعضای جماعه العلماء به شمار نمی‌رفت، با این حال در پویایی و هدایت آن نقشی اساسی را ایفا می‌کرد.

با تشکیل جماعه العلماء و فعالیت‌های آن، علمای نجف اشرف توانستند خط صحیح اسلامی را مطرح کنند و یک قدرت سیاسی اسلامی و متمایز تشکیل دهند. جماعه العلماء به‌رغم شدت حوادث و نداشتن تجربه سیاسی کافی و نبود آگاهی اسلامی به‌روز در میان مردم، از طریق چاپ نشریه‌های گوناگون، برگزاری مراسم مردمی و ارتباط با جوانان برای تحکیم پایه‌های این خط اصیل تلاش کرد.

از جمله مهم‌ترین منشورات جماعه العلماء مجله «الاضواء الإسلامیه» بود که تحت نظارت هیئتی از علمای جوان که ارتباط وثیقی با شهید صدر داشتند، منتشر می‌شد.

پس از گذشت کمتر از یک سال، جماعه العلماء توانست یک پایگاه اسلامی جوان بسازد و در پی آن تصمیم گرفت به منظور نشان دادن حضور خود و ادامه راهی که ترسیم کرده بود نشریه «الاضواء الاسلامیه» را منتشر نماید. مجله الاضواء توانست از طریق خط فکری و سیاسی خود و ترسیم کلیات و شاخصه‌های خط اسلامی، روحیه اسلامی را در میان طیف گسترده‌ای از مردم منتشر کند. بخش مهمی از این شاخصه‌ها در مقالاتی با نام «رسالتنا» (۲۴) بیان می‌شد که شهید صدر آنها را می‌نوشت و با اجازه جماعه العلماء به اسم آنها منتشر می‌شد.

از آنجا که یکی از آرمان‌های ما انتقال این اندیشه‌ها به لبنان بود، من در سال ۱۳۸۰هـ/ ۱۹۶۰م، به این کشور سفر کردم. شهید صدر آن زمان در کاظمین بود. من برای خداحافظی به کاظمین رفتم و چند روزی با شهید صدر بودم و پس از آن به لبنان رفتم. بعد از حضور در لبنان همیشه نامه‌های طولانی برای او می‌فرستادم و او هم به من پاسخ می‌داد و با همان عواطف خروشان از دغدغه‌های اسلامی‌اش با من صحبت می‌کرد.

شهید صدر در یکی از این نامه‌ها از حمله ناجوانمردانه به خودش که رد پای حزب بعث در آن دیده می‌شد، سخن گفته و معتقد بود که «حسین صافی» پشت‌پرده این حمله است. او کیلی از یک خانواده روحانی بود که خودش هم قبلاً لباس روحانیت می‌پوشید و روابط شخصی محکمی با برخی روحانیون و نیز با مسئول حزب بعث در نجف اشرف داشت و از طریق تحریک برخی افراد این حمله را مدیریت می‌کرد.

شهید صدر در ماه صفر ۱۳۹۰هـ/ ۱۹۶۰م، نامه‌ای برایم نوشت و گفت:

«پس از رفتن ماجراها و غوغاها و حرف‌وحدیث‌هایی به راه افتاد و حملات متعددی سامان داده شد که همگی ضد این دوست تو (۲۵) و با هدف نابودی‌اش صورت گرفت... این حملات از هیئت ناظر بر مجله الاضواء یا به بیان درست‌تر بعضی از این افراد و اطرافیان‌شان آغاز شد. شروع کردند به حرف زدن و انتقاد کردن... و به تدریج بر شدت حمله‌ها افزوده شد. ناگهان افرادی از قبیل حسین صافی هم پیدا شدند و درباره یک سری مسائل اتهامات عجیب و غریبی به من و گروهی که تو آنها را می‌شناسی زدند. البته نمی‌دانم آیا تعامل و ارتباطی میان دو حمله وجود دارد یا نه؟...»

قابل توجه است که بعضی‌ها در این حمله از دو شیوه استفاده کردند:

اول: اتهام به اینکه مجله الاضواء نماینده جماعه العلماء نیست، بلکه بیانگر نظرات یک سازمان سیاسی - دینی مخفیانه است که از اسم جماعه العلماء سوءاستفاده می‌کند. در آن دوره به دلیل عقب‌ماندگی سیاسی و دینی توده مردم متدین و به‌ویژه روحانیون، اتهام وابستگی به یک سازمان سیاسی اتهام بسیار زشتی به شمار می‌آمد.

دومین اتهام به شهید صدر موضوع «رسالتنا» بود که به اسم جماعه العلماء نوشته می‌شد و شهید صدر [با اجازه کلی آن‌ها و] بدون اینکه متن آن را به کسی از آن‌ها نشان بدهد، می‌نوشت. شهید صدر در همان دوره در نامه‌ای نوشته بود:

«هم‌چنین زحمت دیگری هم هست که از اشکالات و اعتراض‌هایی ناشی می‌شود که بخشی از مردم یا [در واقع] فضای آخوندی در نجف اشرف به نشریه و مخصوصاً به «رسالتنا» دارند. اشکالشان هم به رسالتنا این است که چطور این مقالات به نام جماعه العلماء نوشته می‌شود، در حالی که آنها آن را تدوین نمی‌کنند و قبل از انتشار هم از محتوای آن مطلع نمی‌شوند و این مسأله باعث می‌شود کرامت علما خدشه‌دار شود. اینها در شرایطی است که آقای «.....» می‌گوید همه در بغداد اتفاق نظر دارند که رسالتنا نوشته‌ای خلاقانه و نوآور بوده و سطح آن از سایر مطالب الاضواء بالاتر است.»

شهید صدر در تاریخ ۶ ربیع الاول ۱۳۸۰هـ/ ۱۹۶۰ م نوشته است:

«نمی‌توانم اسم افراد را در ماجرای جماعه العلماء و حمله آنها به الاضواء ذکر کنم، اما به همین حد اکتفا می‌کنم که بعضی افراد این گروه به طور فعال به دیدار اعضای جماعه العلماء می‌رفتند تا آنها را علیه الاضواء و رسالتنا تحریک کنند. حتی می‌گویند ذهن آقای همدانی هم که نگاه خوبی داشت، نسبت به این موضوع خراب و منفی شده... و مشابه همین اتفاق با برخی تفاوت‌ها برای جمعی از طلاب هم رخ داده است.»

هم‌چنین نوشته است:

«در پاسخ به سؤال تو درباره موضع دایی [یعنی شیخ مرتضی آل‌یاسین] باید بگویم از آنجا که دایی در کاظمین است، تقریباً از حوادث دور بوده و فقط از ظواهر قضیه باخبر شده است و همچنان الاضواء را تأیید و حمایت می‌کند. آقای «.....» از او خواسته که برای بعضی از افراد جماعه العلماء نامه بنویسد تا خیالشان راحت شود و نسبت به الاضواء رضایت خاطر پیدا کنند. او هم برای آقای «.....» نامه نوشته و به او گفته که الاضواء با نظارت و اشراف شخص خودش منتشر می‌شده است... هم‌چنین به او اطلاع داده که نویسنده رسالتنا دیگر به نوشتن این مقالات ادامه نخواهد داد.»...

شهید صدر هم‌چنین نوشت:

«یک نفر در کاظمین با من صحبت کرد و گفت در نجف اشرف در جمعی حضور داشته و در آن جمع اسم مرا برده‌اند و اتهام‌هایی را که حسین صافی بدون هیچ توجیهی به من نسبت داده برای او بیان کرده‌اند. در هر حال امیدوارم او برای این کارش دلیل شرعی داشته باشد، ان شاء الله.»

این روش دوم (۲۶) به‌طور ویژه در تحریک جماعه العلماء بر ضد شهید صدر و مجله بسیار تأثیرگذار بود، بر خلاف روش اول که تأثیر اصلی‌اش در میان طبقات متعصب روحانیون بود که از جریان اسلامی و دغدغه‌های آن و مشکلات مردم و انحرافات فکری و سیاسی آنها دور بودند. شهید صدر با آرامش برای بهتر شدن اوضاع موجود اقدام و سیاست صبر و سکوت را پیشه کرد. او در نامه‌ای نوشته است:

«واقعیت این است که الاضواء یک مجله مجاهد در راه خدا است. شکر خدا هجوم جماعه العلماء بعد از اینکه به آنان اطمینان داده شد که خودشان ناظر آن هستند، تمام شد. اما آن طور که می‌شنوم جمعی از طلاب و اهل علم یا کسانی که از اهل علم محسوب می‌شوند، حمله نگران‌کننده‌ای را آغاز کرده‌اند که منجر به این شده که الاضواء نزد برخی از بزرگان حوزه بدنام شود. حتی شماری از کسانی که جامعه آخوندی آن‌ها را مقدس یا وجیه می‌داند از زدن برچسب اتهام به الاضواء و نویسندگان آن اجتناب نمی‌کنند...»

شایان ذکر است که برادران هیئت اجرایی در ارائه مطالبشان به جماعه العلماء برای نظارت مستقیم، تسامح می‌کردند؛ چون می‌ترسیدند جماعه العلماء به قالب‌های جدیدی که هیئت اجرایی برای بیان اندیشه‌های اسلامی به کار می‌گرفت و پشتوانه فکری جریان اسلامی را تأمین می‌کرد، اشکال وارد کند. اما تجربه‌ای که بعد از این هیاهوها به دست آمد نشان داد که جماعه العلماء آن قدر هشیار بودند که نه تنها با چنین افکاری مخالفت نکنند، بلکه آنها را تأیید کرده و می‌پذیرند. شهید صدر بعد از آن در تاریخ ۱۸ ربیع‌الاول ضمن بیان این مطلب می‌گوید:

«هیچ ابهامی درباره خانواده الاضواء وجود ندارد و آنها کاملاً مورد اطمینان هستند. این افراد مقالات خود را به سه نفر (۲۷) عرضه می‌کنند و تا الآن با مشکل جدی در این رابطه برخورد نکرده‌اند، و الحمد لله رب العالمین... حدس می‌زنم که انتشار الاضواء ان شاء الله ادامه پیدا خواهد کرد؛ چون اکنون در داخل و خارج از پشتوانه قدرتمندی برخوردار است. تعداد اشتراکات مجله از خارج به (... .) رسیده و در داخل عراق از رضایت جماعه العلماء برخوردار است.»

به این ترتیب شهید صدر توانست با حکمت و پایداری در کنار برادران و شاگردانش در مسیر جهاد پیش برود و همه‌باهم رودرروی این حمله شدید که ریشه در پست‌ترین احساسات انسانی داشت و خبیث‌ترین شیوه‌ها را به کار می‌برد بایستد. این کار باعث شد تا خط اصیل اسلامی بتواند هم‌چنان در میان مردم تأثیر بگذارد و به این روند ادامه بدهد (۲۸)

سید محمدباقر حکیم هم‌چنین درباره جماعه العلماء و نقش شهید صدر در آن می‌نویسد:

«... طرح عملی شهید صدر برای جماعه العلماء این بود که سازمانی از علمای آگاه تشکیل شود که آمادگی داشته باشند هر چند به میزانی اندک در اقدامات سیاسی مشارکت کنند. تشکیل این گروه از آنجا اهمیت دارد که اقدامات اسلامی، از رهگذر وجود این تشکیلات ماهیت اجتماعی پیدا می‌کند. این تشکیلات می‌تواند اهداف ذیل را محقق نماید:

الف) ایجاد تشکیلی بارز یا طلیعه‌ای سیاسی که در نگاه امت مشروعیت داشته و از نظر تاریخی ریشه‌دار باشد؛ به این ترتیب می‌توان در مقاطع مختلف و زیر لوای آن برای ساخت بنای حزب و انجام فعالیت‌های فکری و فرهنگی، حرکتی مرحله‌ای را پیش برد.

ب) سوق دادن امت به سمت فعالیت سیاسی و مشروعیت بخشیدن به آن و شکستن موانع روانی که استعمار با هدف جدا کردن دین از سیاست خصوصاً در میان طبقات حوزه علمیه، ایجاد کرده بود. حوزه علمیه از یک سو تحت تأثیر این رویکرد و از سوی دیگر متأثر از پیامد ناکامی‌های فعالیت سیاسی‌اش در گذشته بود.

ج) تقویت فعالیت سیاسی در محافل حوزوی؛ چراکه در بسیاری از محافل حوزوی فعالیت سیاسی به کاری عجیب و نپذیرفتنی تبدیل شده بود؛ زیرا استعمار تلاش کرده بود حوزه را منزوی کند و نقشش را کاهش دهد و گاهی حتی برای جلوگیری از ایفای نقش حوزه به زور هم متوسل شده بود. با تقویت محافل حوزوی این گروه‌ها می‌توانستند نقش مهمی در حمایت و پشتیبانی از مرجع اعلا در انجام فعالیت‌های سیاسی داشته باشند.

د) مبارزه با جریان‌های فرهنگی و سیاسی دارای ماهیت الحادی و هم‌چنین اصلاح انحرافات اخلاقی و رفتاری امت. این مبارزه نیازمند آن بود که حوزه علمیه به شکل گسترده و فعال وارد عرصه شود.

مرجع آگاه و هشیار، حضرت آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم در فعالیت سیاسی و نگرش‌های عملی خود با سه هدف اخیر از تأسیس جماعه العلماء همراه بود و افزون بر آن‌ها خود نیز اهداف دیگری را پیگیری می‌کرد. این مسأله باعث شد وی در کنار سایر علمایی که به این رویکرد باور داشتند، جماعه العلماء را تشکیل دهد و از آنها حمایت کند. جماعه العلماء شامل علمای بزرگی بود که در رتبه دوم و سوم علمی بعد از مراجع بزرگ در نجف اشرف قرار می‌گرفتند و فعالیت‌ها و نگرش‌هایشان در مسیر اهداف مرجعیت قرار داشت. می‌توان گفت تأسیس جماعه العلماء اهداف مرحله‌ای دیگری - از منظر مرجعیت و در چارچوب آن - داشت که این اهداف به شرح ذیل است:

الف) مطالبه حقوق لگدمال شده مسلمانان و مخصوصاً شیعیان چه در سطح مدنی و چه در سطح دینی و طرح اندیشه سیاسی اسلام برای مردم؛

ب) موضع‌گیری در قبال حوادث و تحولات پیش روی مردم و ایستادگی در برابر جریان‌های الحادی که به عراق و بلاد مسلمانان یورش آورده بودند از طریق ایجاد یک جریان سیاسی اسلامی و تلاش برای برجسته‌سازی این جریان و اندیشه آن با فعالیت اجتماعی حوزه علمیه؛

ج) تلاش برای ایجاد اتحاد در همه جریان‌های حوزوی در حوادث و موضع‌گیری‌های گوناگون. اگرچه پس از رحلت آیت‌الله بر جرودی در سال ۱۳۸۰هـ/۱۹۶۰م، مرجعیت به شکلی بارز در مرجع اعلای وقت یعنی امام حکیم نمود آشکار پیدا کرده بود، باز هم جریان‌های حوزوی مختلفی وجود داشتند که هر یک به یکی از مراجع عظام منسوب بودند. در این میان جماعه العلماء شامل گرایش‌های مختلف می‌شد و به همین دلیل توانایی ایجاد این اتحاد را داشت.

بر این اساس جماعه العلماء توانست در نجف اشرف و با حمایت مرجعیت دینی، شکل بگیرد. شهید صدر نیز که در همان وقت جوانی معروف به فضل بود، امور جماعه را به شکل جدی پیگیری می‌کرد، اما سن کم او (۲۹) اجازه نمی‌داد علناً به فهرست اعضای جماعه العلماء اضافه شود. با این حال تمام هفت بیانیه جماعه العلماء را او نوشت. هم‌چنین غالباً او بود که به اسم جماعه العلماء سرمقالات الاضواء را با عنوان «کلمتنا» می‌نوشت.

شهید صدر از ابتدا به این فکر افتاد که کتاب «فلسفتنا» را هم به اسم جماعه العلماء منتشر کند، اما از این فکر منصرف شد؛ زیرا عده‌ای به او تهمت زدند که می‌خواهد از اسم جماعه استفاده کند و بر حرکت سیاسی واقعی خودش که یک حرکت حزبی است، سرپوش بگذارد. هم‌چنین ایشان بعد از اینکه از نوشتن «کلمتنا» هم به عنوان دستاویزی برای فتنه‌گری علیه او استفاده کردند، دست کشید.

شهید صدر به دلیل رابطه ویژه خود با رئیس جماعه العلماء، یعنی دایی‌اش آیت‌الله شیخ مرتضی آل‌یاسین و برخی اعضای آن که از خویشاوندان و دوستانش بودند، مثل پسر عمویش محمدصادق صدر و برادرش سید اسماعیل صدر و آیت‌الله محمدتقی بحر العلوم و حجت‌الاسلام والمسلمین سید باقر شخص و... از قدرت تأثیرگذاری بسیاری در حرکت جماعه برخوردار بود.

علاوه بر این، حضور حجت‌الاسلام سید مهدی حکیم و برادرش سید محمدباقر حکیم (نویسنده این سطور) در دستگاه مرجعیت امام حکیم، در هماهنگی میان اهداف مرجعیت اعم از تشکیل جماعه العلماء و اندیشه‌های آن و اهداف مربوط به حزب تأثیر

به‌سزایی داشت. چراکه حزب در آن زمان مراحل ابتدای تشکیل خود را می‌گذراند و تنها از طریق این روابط طبیعی که قبل از تأسیس خود حزب شکل گرفته بود، می‌توانست تاثیرگذار باشد.

جماعه‌العلماء به این شکل توانست تأیید مرجع عام و سایر مراجع را به دست بیاورد و در عین حال جوانان حوزه نیز - که چشم انتظار فعالیت سازمان‌دهی شده خاصی بودند - به آن اقبال نشان دادند. چون جماعه‌العلماء از یک سو نیاز واقعی و ضروری به مرجعیت و حوزه علمیه و از سوی دیگر نیاز به یک سازمان سیاسی خاص را پاسخ داده بود. همچنین اعضای آن را افرادی تشکیل می‌دادند که در سطح دوم علمی در حوزه علمیه و در مرتبه بعد از مراجع عظام قرار داشتند.

به این ترتیب جماعه‌العلماء در نجف اشرف به الگویی تبدیل شد که محافل وابسته به مرجعیت آگاه و حوزه‌های علمیه و سازمان خاص [یعنی حزب الدعوه] در عرصه فعالیت سیاسی از آن پیروی می‌کردند.

فعالیت جماعه‌العلماء در نجف اشرف به دلایلی که در اینجا مجال توضیح آن نیست، کم یا متوقف شد. پس از آن، اندیشه تشکیل جماعه‌العلماء در بغداد و کاظمین به منظور تحقق همان اهداف مرجعیت شکل گرفت. این اتفاق زمانی روی داد که مرجعیت مستقیماً رهبری فعالیت سیاسی را به دست گرفته و به دلیل در اختیار داشتن جایگاه مرجعیت اعلا توانسته بود حوزه علمیه را یکپارچه کند. شاخصه جماعه‌العلماء بغداد و کاظمین فعالیت آنها در دهه شصت است و علمای بزرگ بغداد و کاظمین جزء اعضای آن به شمار می‌آمدند و اکثریتشان افرادی بودند که مستقل و صرفاً در چارچوب مرجعیت عمل می‌کردند. چند نفر از علمایی که با سازمان [یعنی حزب الدعوه] ارتباط داشتند نیز در جمع آنها بودند. (۳۰)

سید محمدباقر حکیم از آیت‌الله شیخ مرتضی آل‌یاسین و آیت‌الله شیخ حسین همدانی و آیت‌الله شیخ خضر الدجیلی به عنوان هیئت نظارت جماعه‌العلماء نجف اشرف نام برده است.

اعضای جماعه‌العلماء نیز عبارت بودند از: آیت‌الله سید محمدتقی بحرالعلوم، آیت‌الله سید موسی بحرالعلوم، آیت‌الله سید محمدباقر شخص، آیت‌الله شیخ محمدرضا مظفر، آیت‌الله سید مرتضی خلخالی، آیت‌الله شیخ محمدطاهر آل‌راضی، آیت‌الله محمدجواد آل‌راضی، آیت‌الله سید محمدصادق صدر، آیت‌الله شیخ محمدحسن جواهری، آیت‌الله سید اسماعیل صدر و آیت‌الله شیخ محمدتقی ایروانی.

تأسیس مدرسه علوم اسلامی

گام دیگری که در راستای ایجاد تغییر در شرایط حوزه برداشته شد، تلاش فراوان شهید صدر برای تأسیس مدرسه علوم اسلامی بود که آیت‌الله‌العظمی سید حکیم به آن اشراف و نظارت داشت. این مدرسه اولین تلاش جدی به منظور سامان‌دهی وضعیت درسی حوزه و نخستین گام به‌سوی شیوه «مرحله‌بندی دروس حوزوی» به شمار می‌رفت.

در هر حال نه جماعه‌العلماء و نه مدرسه علوم اسلامی (الدوره) هیچ‌کدام در مقابل مخالفت‌های شدید گروه‌هایی که این نوع نوآوری را دوست نداشتند، دوام نیاوردند. شاید نامه‌هایی که شهید صدر به سید محمدباقر حکیم نوشته به‌خوبی نشان بدهد که شهید صدر تا چه حد از دست این افراد و امثال آنها رنج کشید.

شایان ذکر است که شهید صدر در این دوره یکی از آثار شگفت‌انگیز فکری خود یعنی کتاب «فلسفتنا» را به رشته تحریر درآورد. شهید صدر در این کتاب به مهمترین نیازهای فکری جهان اسلام پاسخ داده و با اندیشه الحادی مارکسیسم مبارزه کرده است؛ اندیشه‌ای که آن زمان بر بلوک شرق سلطه پیدا کرده بود.

اینها مهم‌ترین فعالیت‌هایی بود که شهید صدر بر اساس طرح همه‌جانبه‌اش در مرحله قبل از برعهده‌گرفتن مرجعیت، انجام داد. نپذیرفتن مرجعیت

بعد از رحلت آیت‌الله‌العظمی حکیم در سال ۱۳۹۴هـ/۱۹۷۴م (۳۱)، بعضی از علمای برجسته عراق و برخی طبقات علمی حوزه نجف اشرف تلاش کردند از شهید صدر دعوت کنند تا مرجعیت را بپذیرد، اما ایشان به هیچ عنوان نپذیرفت و مصلحت بزرگ‌تر اسلام را بر آنچه می‌توان آن را افتخار فردی و موقعیت دینی و اجتماعی شخصی نامید، ترجیح داد.

یکی از افرادی که تلاش کرد زمینه را برای تقلید مردم از شهید صدر مهیا کند آیت‌الله سید میرمحمد قزوینی، عالم برجسته استان بصره بود که در آنجا قدرت و نفوذ فراوانی داشت. اما شهید صدر از قبول پیشنهاد او خودداری کرد و نامه‌ای برای او نوشت که در بخشی از آن آمده است:

«چند روز قبل خواهرزاده عزیز شما همراه عده‌ای از برادران عزیز نزد من آمدند و اظهار داشتند که جناب‌عالی لطف فرموده و مایلید از بعضی مباحث فقهی من اطلاع پیدا کنید. به همین جهت در جواب خواسته برادرانه و مقدسی که از طرف شما به من ابلاغ شده، بخشی از تقریرهای طلاب را از دروس طهارت کتاب عروه‌الوثقی برایتان می‌فرستم.

سرور عزیز! مایلم به همین مناسبت از توجه برادرانه شما که حقیقتاً یکی از گنج‌ها و امیدهای بزرگ زندگی من در راه اسلام عظیم است، تشکر کنم. درعین حال تأکید می‌کنم که آن مباحث را صرفاً برای این فرستادم که برادری از دروس برادرش مطلع شود و اصلاً راضی نیستم که مسائلی را به‌دنبال داشته باشد که این برادران عزیز به آن اشاره کردند. این عزیزان گفتند جناب‌عالی مایلید از دروس فقهی من اطلاع داشته باشید و آنها را از نظر علمی ارزیابی کنید تا در قبال مؤمنینی که تمایل دارند در مسائل دینی خود به من مراجعه کنند، موضع مشخصی [یعنی معرفی به‌عنوان مرجع] اتخاذ کنید. این چیزی است که باید درباره آن مطالبی را بگویم که موضع من نسبت به این موضوع برایتان روشن شود. من فعلاً به‌هیچ‌وجه قصد ندارم به شکل اجتماعی وارد فعالیت‌هایی از قبیل صدور فتوا که در حال حاضر مراجع بزرگ - خداوند عمرشان را طولانی کند - به آن مشغول هستند، بشوم؛ زیرا من به این کارها به‌عنوان ابزاری برای خدمت به اسلام نگاه می‌کنم، نه اینکه براساس نفع شخصی به این کارها نگاه استقلالی داشته باشم. بنابراین از آنجاکه نگاهم به انجام این کارها نگاهی ابزاری و به‌عنوان راهی برای خدمت به اسلام است، درحال حاضر که مراجع بزرگ این مسئولیت را به دوش گرفته‌اند، احساس می‌کنم ورود من به این میدان دستاوردی برای اسلام ندارد (۳۲)

نظر شهید صدر در آن دوره این بود که همه توان‌ها و تلاش‌ها باید متحد شده و صرف حمایت از مرجعیت‌اعلایی بشود که بتواند در شرایط دشوار پس از رحلت آیت‌الله حکیم نقش سازنده ایفا کند. حزب بعث در آن زمان خود را برای اجرای نقشه‌ای کامل بر ضد مرجعیت دینی و حوزه علمیه آماده می‌کرد که اسم آن را «القضاء علی الرجعیه (۳۳) گذاشته بود و در راستای اجرای هدف خود از ارتکاب شنیع‌ترین جنایت‌ها هیچ ابایی نداشت. شهید صدر به‌خوبی می‌دانست که مبارزه میان آیت‌الله حکیم و حزب بعث، نه مبارزه‌ای شخصی، بلکه مبارزه‌ای اعتقادی و فراتر از مرزهای شخصی بود و برای همین باید نجف برای مقابله‌ای در این سطح آماده شود.

بر این اساس شهید صدر معتقد بود ضرورت و شرایط اقتضا می‌کند از مرجعی واحد و قوی حمایت شود تا به سرعت مراحل متعارف و معمول رسیدن به سطح مرجعیت اعلا را پشت سر بگذارد، به‌گونه‌ای که حزب جنایتکار بعث نتواند نقشه خود را اجرا کند. بر همین اساس شهید صدر مرجعیت آیت‌الله خوبی را اعلام و - طبق شرایطی که درباره آن توافق کردند - ایشان را به‌عنوان

مرجع به مردم معرفی کرد. شهید صدر بسیار اهتمام داشت که با تمام امکاناتی که در اختیار دارد از مرجعیت آیت‌الله خویی حمایت کند.

حمایت و تأیید شهید صدر از مرجعیت مرحوم آیت‌الله خویی باعث شد تا دشمنی‌ها و فشارهای فراوانی از سوی برخی افراد نسبت به او ایجاد شود؛ افرادی که مایل نبودند این اتفاق روی بدهد و انتظار داشتند این حمایت‌ها از آن‌ها انجام شود، نه دیگران. قطعاً شهید صدر از واکنش‌های منفی حاصل از این اقدام غافل نبود، با این حال در قامت رهبری رسالت‌مدار و هدفمند، مصلحت اسلام را بر سود و زیان شخصی خود مقدم کرد.

بر عهده گرفتن مرجعیت

دلایل بر عهده گرفتن مرجعیت

به تدریج رویدادها ثابت کرد که بر خلاف خلأ فقهی، خلأ سیاسی و اجتماعی ناشی از ارتحال آیت‌الله حکیم به شکل مطلوب جبران نمی‌شود و اوضاع در مسیری ناخوشایند پیش می‌رود و زنگ خطر نسبت به اوضاع امت و مرجعیت و حوزه عراق به صدا در آمده است. شرایط به گونه‌ای بود که هر کس با کمترین آگاهی نسبت به اوضاع عراق، به راحتی تشخیص می‌داد که باید هر چه زودتر مرجعی سررشته کار را به دست بگیرد که با اوضاع و شرایط مردم و به‌طور خاص جامعه عراق کاملاً آشنا باشد و بر بایدها و نبایدهای موضع‌گیری متناسب با شرایط احاطه داشته باشد؛ کسی که تقیه را خطمشی ثابت خود قرار ندهد و بین نهاد مرجعیت به عنوان یک مقام الهی که گاهی اقتضا می‌کند همچون خود امامان علیهم‌السلام راه فداکاری در پیش بگیرد با مرجع به عنوان یک انسان که حق دارد خارج از چارچوب نهاد دینی یا رهبری، جان خودش را حفظ کند، تفاوت قائل شود.

یکی از مسائلی که در آن دوران شهید صدر را بسیار تحت تأثیر قرار داد این بود که شخصی از یکی از مراجع بزرگ پرسیده بود آیا پیوستن به حزب بعث عراق جایز است و آن مرجع در جواب او گفته بود: «جایز است»؛ چون از این می‌ترسید که پرسشگر جاسوس حزب بعث باشد یا فتوای او بر حرمت پیوستن به حزب بعث، منتشر شده و باعث ضرر و زیان شخصی برای او بشود، وگرنه آن مرجع در واقع پیوستن به حزب بعث مزدور را حرام می‌دانست و گرامی‌تر از این بود که واقعاً فتوا به جواز این کار بدهد. شهید صدر عقیده داشت اگر وضعیت درباره این قضیه و قضایای دیگر به همین شکل ادامه پیدا کند، در نگاه نسل‌های آینده پیوستن به حزب بعث یک موضوع عادی و بدون اشکال شرعی خواهد بود. از این‌رو به شکلی کاملاً علنی و آشکار فتوا داد که پیوستن به حزب بعث، حتی به شکل صوری و ظاهری، حرام است. شهید صدر تنها مرجعی بود که در اوج قدرت حزب بعث چنین فتوایی صادر کرد و این موضوع یکی از دلایلی بود که به شهادت ایشان منجر شد.

شهید صدر با توجه به شرایط عمومی عراق و مخصوصاً نجف اشرف که مرکز حوزه و مرجعیت به شمار می‌رفت، کاملاً به این باور رسیده بود که به نوع دیگری از مرجعیت نیاز است؛ مرجعیتی که قادر باشد مشکلات خطیر و بزرگ را حل کرده، راه کارهای دلیرانه‌ای را در پیش بگیرد و گاهی مواضعی اتخاذ کند که چه بسا حزب بعث را خشمگین و عصبانی نماید.

رژیم در زمان مرجعیت آیت‌الله حکیم جرأت نداشت چنین جنایت‌هایی را مرتکب شود؛ چون آیت‌الله حکیم در کمین رژیم بود. دلیل آن هم فقط این نبود که آیت‌الله حکیم، مرجعیتی عام و گسترده داشت بلکه به این دلیل بود که ایشان برای مبارزه با رژیم شجاعت کافی داشت و این شجاعت باعث می‌شد حزب بعث از این مرجعیت حساب ببرد. شهید صدر به حق آیت‌الله حکیم را «امام مجاهد» نامید؛ (۳۴) چون او هر جا مسئولیت شرعی‌اش اقتضا می‌کرد، بدون ملاحظه شرایط شخصی، رودرروی رژیم می‌ایستاد.

آیت‌الله حکیم حتماً می‌دانست که هر گونه مبارزه با رژیم اصلاً به نفع او نیست، با این حال و به‌رغم ضرر و زیان‌های شخصی، با تمام توان برای حفظ کیان اسلام تلاش می‌کرد. نجف بعد از آیت‌الله حکیم این ویژگی را از دست داد.

در هر حال، وضعیت به‌گونه‌ای پیش رفت که شهید صدر دریافت که ناچار است مرجعیت را هر چند به‌شکل محدود، بر عهده بگیرد؛ اگرچه شخصاً مایل بود این اتفاق به تأخیر بیفتد و روند پذیرش مرجعیت را به زمان دیگری موکول کند.

آمادگی شهید صدر برای کناره‌گیری از مرجعیت

بر کسی پوشیده نیست که شهید صدر از تمام ظواهری که به طور معمول موجب معرفی مرجع می‌شود، اجتناب می‌کرد. مثلاً هیچ نهاد تبلیغاتی نداشت که مردم را به تقلید از او دعوت کند، رساله عملیه ایشان مجانی توزیع نمی‌شد و پرداخت شهریه ایشان بر اساس حضور طلاب در جلسات درس صورت نمی‌گرفت. شهید صدر از همه اقداماتی که معمولاً یک مرجع را مطرح می‌کند، دوری کرد و از همه مهم‌تر همیشه آمادگی داشت تا در هر مرجع صالحی که به اسلام خدمت کند ذوب شده و همه وجود خود را فدای او کند. این خط‌مشی در طول دوران مرجعیت او هیچ تغییری نکرد. برای نمونه حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید عبدالهادی شاهرودی که یکی از نزدیک‌ترین طلاب شهید صدر بود، برای من تعریف کرد که ایشان در اوائل دوران پذیرش مرجعیت، در یک جمع خصوصی به طلاب خاص خود گفت:

«شما نباید با این مرجعیت [یعنی مرجعیت خود شهید] برخورد عاطفی و شخصی داشته باشید، و ارتباطتان با من نباید مانع از نهادمحموری شما بشود، بلکه شما باید همواره اسلام را معیار مصلحت [سنجی خود] قرار بدهید. بر همین اساس می‌بایست از هر مرجع دیگری که بتواند به اسلام خدمت کرده و اهداف آن را محقق نماید، حمایت و پشتیبانی کنید و در او ذوب شوید. مثلاً اگر مرجعیت آقای خمینی این مسأله را محقق کند نباید ارتباطتان با من، مانع ذوب شدن در مرجعیت او بشود.»

شهید صدر این حرف را تقریباً ده سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران گفته است. بعد از آن هم در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران با دستخط خود نامه‌ای به شاگردانش در ایران نوشته و در آن علناً اعلام کرد که از مرجعیت خود کناره گرفته و در مرجعیت امام خمینی ذوب شده است. ایشان به‌روشنی تأکید می‌کند که مرجعیت، وسیله است، نه هدف، و بر همین اساس هر گاه یکی از مرجعیت‌های صالح بتواند به اهداف، جامه عمل بپوشاند سایر مراجع می‌بایست در او ذوب شوند. شهید صدر در این نامه چنین آورده است:

«بر هر یک از شما و هر کسی که بخت با او یار شده و سعادت یافته تا در سایه این تجربه اسلامی پیشگام، زندگی کند، واجب است که هر چه توان و ظرفیت و استعداد دارد برای این تجربه هزینه نماید و در این راه از هیچ چیز دریغ نکند؛ چراکه وقتی بنایی برای اسلام به‌پا می‌شود، هزینه کردن برای آن پایانی ندارد و آن‌گاه که نهضتی با قدرت اسلام، پرچم می‌افرازد، بذل و فداکاری حد و اندازه نمی‌شناسد؛ زیرا عملیات ساخت بنای جدید به ظرفیت‌های هر چند ناچیز همه، نیاز دارد.

هم‌چنین لازم است روشن باشد که همگی باید گرد مرجعیت امام خمینی که آرزوهای اسلام را امروز در ایران محقق کرده است، جمع شوید و برای آن، فداکاری و از مصالح آن دفاع کنید و به همان اندازه که آن مرجعیت، خود، در هدف بزرگش ذوب شده است، شما نیز در آن ذوب شوید؛ که مرجعیت صالح یک شخص نیست، بلکه یک هدف و راه است و هر مرجعیتی که این هدف و راه را محقق کند، همان مرجعیت صالح است که باید با اخلاص کامل، برای آن کار کرد(۳۵)

بارها شهید صدر در پاسخ عده‌ای که به او اعتراض می‌کردند که چرا از امام خمینی و انقلاب اسلامی حمایت می‌کند، می‌گفت:



«اگر آقای خمینی به من بگوید که در یکی از روستاهای ایران ساکن شوم و در آنجا به اسلام خدمت کنم، لحظه‌ای تردید نمی‌کنم. امروز آقای خمینی همان چیزی را محقق کرده است که من سعی داشتم محقق کنم...»

روشن است که هیچ مصلحت شخصی پشت این حرکت و کناره‌گیری از مرجعیتی مستقر که دامنه آن به اکثر نقاط جهان اسلام کشیده شده بود، وجود نداشت و تنها، مصلحت بزرگ اسلام و حفظ کیان رسالت و مصالح امت مطرح بود. علاوه بر این لازم است اشاره کنم که زیربنای حرکت شهید صدر برای قبول مرجعیت و برعهده‌گرفتن امور مسلمانان، چنان قدرتمند و مستحکم بود که می‌توانست به سرعت به همه طبقات فرهیخته و آگاه امت که زیربنای نیرومند هر جنبش و فعالیتی هستند، کشیده شود. این زیربنا تألیفات شهید صدر بود که ویژگی‌هایی از قبیل نوآوری، اصالت و عمق از شاخصه‌های آن به شمار می‌آید. شهید صدر در سطح حوزه علمیه توانست فقاقت بی‌نظیر خود را از همان مراحل ابتدایی حیات علمی‌اش ثابت کند. اولین بار این توان فقهی در محتوای پژوهش تاریخی او به نام «فدک فی التاریخ» و مباحث فقهی پایانی این کتاب آشکار شد؛ مباحثی که کمتر کسی می‌تواند در آن سن اندک و با آن عمق و اصالت فقهی بیان کند. پس از آن نیز دیگر نوشته‌های شهید صدر در زمینه فقه و اصول، یکی پس از دیگری به انتشار می‌رسید و هر یک به‌نوبه خود این توان را به اثبات می‌رساند.

#### مرجعیت موضوعی

شهید صدر طرحی همه‌جانبه و سازمانی منظم و دقیق برای مرجعیت طراحی کرده بود که مرجعیت را از شخصی بودن و فردگرایی خارج کرده و آن را به یک نهاد سازمان‌دهی شده و ثابت تبدیل می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که با تغییر اشخاص، تغییری در روند مرجعیت صورت نگیرد.

شهید صدر بعدها پیوست‌ها و پیشنهادهایی را به طرح مرجعیت موضوعی اضافه کرد که آیت‌الله سید کاظم حائری در کتاب مباحث الاصول (۳۶) به طور خلاصه آنها را بیان کرده است.

#### پیامدهای برعهده گرفتن مرجعیت

مشکلات و پیامدهایی که شهید صدر بعد از برعهده گرفتن مرجعیت با آن مواجه شد به دلیل کثرت و گوناگونی آنها تقریباً غیرقابل شمارش است. بعضی از این مشکلات از سوی رژیم، بعضی دیگر از سوی جامعه و برخی از سوی گروه‌هایی در حوزه علمیه برای او ایجاد می‌شد. با این حال مهم‌ترین رنج شهید صدر ناتوانی حوزه علمیه از درک او و نبود فهم کافی نسبت به او در جامعه بود. او در این جو چنان احساس غربت می‌کرد که گاهی آرزوی مرگ می‌نمود. شهید صدر وقتی مشکلات ناشی از این شرایط شدید می‌شد می‌گفت: «سن من به اندازه عمر پدر و برادرم رسیده است، پس چرا مرگ من فرا نمی‌رسد و مرا آسوده نمی‌کند؟» شهید صدر فردی صبور بود و از چیزی شکایت نمی‌کرد، اما برخی اوقات بردباری هم در مقابل آن مشکلات عظیم از پا می‌افتاد و او این شکوه‌ها را سر می‌داد. خدا می‌داند که مشکلات تا چه حد بود که او مجبور به گله و شکایت می‌شد! آن غم‌ها و غصه‌ها چقدر بزرگ بودند که آن قلب عظیم هم طاقت تحمل آن را نداشت!

شهید صدر سعی داشت نهاد حوزه و مرجعیت را از ریشه تغییر دهد، به‌گونه‌ای که جوابگوی نیازهای حال و آینده بوده و با اقتضائات زندگی تناسب داشته باشد و بتواند مرجعیت و حوزه را کاملاً حفظ و حمایت کند و برای آن ثباتی همیشگی را به وجود بیاورد. شهید صدر حتی حزب‌الدعوه را که عده‌ای از آن، بهانه‌ای برای اتهام و ابزاری برای تخریب چهره او در میان مردم ساخته بودند، تنها برای حفظ کیان اسلام و امت اسلامی تأسیس کرد. عجیب است که عده‌ای به فرزندان خود اجازه می‌دادند به عضویت

حزب صلیبی بعث دربیابند، اما به خاطر تأسیس حزب اسلامی الدعوه با شهید صدر مبارزه می کردند. عده‌ای از مردم در مدتی که عراق تحت اشغال انگلیس به سر می برد از روحانیون انتقاد می کردند و می گفتند: «علما ورود فرزندان ما به مدارس انگلیسی را حرام اعلام کرده‌اند، اما مدرسه‌ای اسلامی برای آن‌ها راه‌اندازی نمی کنند». اما همین افراد وقتی روحانیون برای آنها حزبی اسلامی تأسیس کردند تا جلوی عضویت آنها در حزب بعث یا حزب کمونیست و به طور کلی فرقه‌های الحادی را بگیرد، به سان لشکری قوی و به هم پیوسته در مقابل این حزب قرار گرفتند.

در هر حال شهید صدر خود را در برابر واقعیتی دید که نمی توانست از آن چشم‌پوشی کند. شرایط و نیازهای ضروری اقتضا می کرد که ایشان هر چه زودتر مرجعیت را خواه در طول مرجعیت اعلا و خواه در عرض آن، بر عهده بگیرد و در میان مردم عراق و مخصوصاً قشر آگاه و فرهیخته - که به او امیدها بسته بودند - گسترش پیدا کند. این ضرورت تنها از نظر فقهی نبود، بلکه نیازهای فرهنگی و فکری بود که نیاز به پاسخ داشت و شهید صدر توانایی بسیاری داشت که با استفاده از بهترین روش‌ها آنها را برآورده سازد.

پیش از پذیرش مرجعیت، بخش‌هایی از حوزه علمیه نجف در مکتب فقهی و اصولی شهید صدر ابتکارها و عمق و اصالت را یافته بودند و همین موضوع هر کسی را که به این نوع نوآوری علاقه داشت به خود جذب می کرد. از این رو مجلس درس شهید صدر به یکی از مجالس درس اصلی حوزه تبدیل شده بود و نظرات فقهی و اصولی او مورد اهتمام علما و فقها قرار می گرفت. در نهایت، مرجعیت شهید صدر به موضوعی غیرقابل چشم‌پوشی تبدیل شد و کسانی که در آن دوره زندگی کردند، گواهند که ملت عراق با وجود شرایط دشوار سیاسی و امنیتی با چه احساسات بی نظیری با مرجعیت او برخورد کردند.

### اندیشه سیاسی و جهادی شهید صدر

شهید صدر دیدگاه و راهبرد خاص خود را در فعالیت سیاسی و جهادی داشت و در محتوا و روش ارائه این دیدگاه نیز متمایز بود. خفقان سیاسی و فضای تروریستی عراق به او اجازه نداد که همه جزئیات نظرات مهم و حساس خود را آن‌طور که از شخصیتی چون او توقع می رفت، تدوین کند. با این حال خوشبختانه می توانیم از خلال نوشته‌هایی چون «طرح مرجعیت موضوعی»، مجموعه «اسلام راهبر زندگی»، بیانیه‌های دوران حصر در سال ۱۹۷۹م، بیانیه‌های مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی ایران، برخی نامه‌های شهید و نیز خاطرات و توصیفات بعضی از شاگردانش، شاخصه‌های کلی و چارچوب اصلی این نظرات را به دست بیاوریم.

دیدگاه شهید صدر درباره تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت

شهید صدر معتقد بود که تشکیل حکومت اسلامی شایسته در زمان غیبت مسئله‌ای مهم و ضروری است؛ حکومتی که دستورات خداوند را اجرا کند و ابعاد درخشان دین اسلام را بازتاب دهد و ثابت کند این دین توانایی ساخت یک زندگی نمونه برای انسان را دارد. همچنین با روش‌ها و ویژگی‌های خود نشان دهد که اسلام تنها نظامی است که می تواند پاسخگوی تمام نیازهای انسان باشد و سعادت دنیا و آخرت او را تضمین نماید.

شهید صدر در نامه‌ای در این باره می گوید (۳۷)

در این زمینه می خواهم بر چند حقیقت تأکید کنم:

حقیقت اول: اجرای اسلام یک فریضه واجب است و برگرداندن اسلام به همه عرصه‌های زندگی و برپایی نهضت حقیقی امت بر اساس اسلام، شرط ضروری بازگرداندن مجد و کرامت و اصالت امت و پیروزی آن بر مشکلاتی از قبیل عقب‌ماندگی و تفرقه و تباهی است. همه مسلمانان و پیشاپیش آنها شیعه امامیه به این حقیقت ایمان دارند؛ شیعیانی که از ابتدا طلعه‌دار حمل مشعل اسلام بوده و جان خود را در این راه فدا کرده‌اند. امیر مؤمنان امام علی علیه‌السلام در محراب و سید الشهداء، امام حسین علیه‌السلام در سرزمین پاک کربلا فقط در راه اسلام و اجرای آن کشته شدند....

بر این مبنا می‌بینیم که مسئله اجرای اسلام در زندگی یکی از مبانی قطعی در اندیشه شهید صدر به شمار می‌رود. این دیدگاه در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران شکل نگرفت، چون ایشان این متن را چند سال قبل از پیروزی انقلاب ایران و هنگامی نوشت که پاکستان اعلام کرد قصد دارد شریعت اسلامی را به اجرا دریاورد.

از نظر شهید صدر اجرای اسلام مقتضیاتی دارد و یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین آن‌ها، اجتهادی پویاست که بتواند راه‌حلهایی را از کتاب و سنت استنباط کند که پاسخگوی نیازهای عصر حاضر بوده و مشکلات انسان معاصر را حل کند. از نظر او نباید تنها به تجربه فقهایی که چند قرن با آنها فاصله داریم و طبق نیازهای زمانه خود اجتهاد نموده‌اند، اکتفا شده و تجربه آنها بر جامعه معاصر تحمیل شود. بلکه حتی مجتهد امروز نیز اگر در جایگاه رهبری قرار گرفته باشد، نباید تنها به استنباط و دستاوردهای فقهی خود اکتفا نماید. نظرات موجود فقهی نمی‌تواند در طول زمان، اساسی یگانه و مطلق را برای زندگی اسلامی تشکیل دهد و از این رو لازم است که در میراث فقهی تجدیدنظر نموده و با تکیه بر منابع صدر اسلام آن را بازسازی کرد، طوری که با نیازهای زندگی جدید و رخدادهای تازه آن تناسب داشته باشد، نه اینکه بر استنباط‌های فقهی فقهایی تکیه کنیم که صدها سال با آنها فاصله داریم. این کار، نوعی ناهماهنگی میان زندگی واقعی و میراث فقهی را به وجود می‌آورد. همچنین ولیّ امر باید به دیدگاه‌های سایر فقهای عصر خود، توجه کرده و نظرانی را که به ماهیت اسلام نزدیک‌تر و برای مسلمانان سودمندتر و شایسته‌تر است انتخاب کند.

شهید صدر در ادامه نامه پیشین به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید:

حقیقت دوم: اجرای اسلام در جامعه‌ای معاصر، اجتهادی زنده و پویا و آگاه را می‌طلبد که بتواند بی‌واسطه با منابع اولیه اسلام، اعم از قرآن و سنت شریف، ارتباط برقرار کند و به‌رغم فاصله زمانی و تحول مشکلات و پیچیدگی‌های فراوانی که طی سیزده قرن گذشته به وجود آمده، شیوه کامل زندگی را از این دو منبع استخراج نماید. از نظر عملی اکتفا کردن به تجربه محدودی که فقهای معینی در عصرهای گذشته انجام داده‌اند و ما چند قرن با آنها فاصله داریم، کافی نیست؛ زیرا آنچه مطلق است، شریعت است، اما اجتهاد، محدود به نیازهای جامعه مجتهد و مشکلات عصر اوست. نظرات هر مجتهدی، هر اندازه هم او در فقه خود غنی باشد، چنان نیست که بتوان زندگی اسلامی را در طول زمان بر پایه آن‌ها بنا کرد. این بدان معناست که ما به اجتهادی زنده و پویا و حتی به انواع مختلف این اجتهاد نیاز داریم. ولیّ امر نیز باید همواره از آرای مجتهدانی که به حق بیانگر اسلام و شریعت هستند، نظرانی را که به روح اسلام و مصالح امت نزدیک‌تر بوده و با شرایط آگاه‌سازی و نهضت اسلامی سازگارتر است، انتخاب نماید. ...

شهید صدر معتقد بود که فقط فقه شیعی می‌تواند همه نیازهای حکومت اسلامی را برای تداوم مسیر و پاسخ‌گویی به اقتضائاتش فراهم نماید؛ زیرا فقه شیعی به‌خاطر ادامه حرکت اجتهاد توسط فقهای شیعه هنوز زنده و پویا است، بر خلاف سایر مذاهب فقهی که قرن‌هاست باب اجتهاد را بسته‌اند و از همراهی با نیازهای زندگی عقب مانده‌اند. این ویژگی به فقه شیعی این قدرت را داده است که راه‌حلهای مناسب مشکلات انسان معاصر را ارائه کند.

در زمینه عملی نیز شهید صدر دست به اقداماتی حیاتی زد و کتاب‌های ارزشمندی از جمله «اقتصاد ما» و «فلسفه ما» و «بانک بدون ربا» و کتاب‌های دیگری از این دست را تألیف کرد. برای به اجرا در آوردن اسلام در همه عرصه‌های زندگی، باید ابتدا این باور در مردم ایجاد و تقویت می‌شد که اسلام همواره توانایی همگامی با زندگی انسان با همه جزئیات آن را داشته و هم‌چنان خواهد داشت. این کتاب‌ها نقش مقدمه‌ای ضروری را برای ایجاد این باور در مسلمانان ایفا می‌کردند.

شهید صدر در جلد دوم کتاب «اقتصاد ما» که در آن به ارائه مکتب اقتصادی اسلام می‌پردازد، تنها به فقه شیعه امامیه اکتفا نکرده، بلکه در کنار آن از نظرات و فتاوی‌های سایر مذاهب اسلامی نیز استفاده کرده است، چون ایشان معتقد بود که اسلام به‌رغم وجود اجتهادهای متعدد در فهم نص، یک کیان واحد است و تنها یک شریعت وجود دارد. از این رو او در اقتصادنا از امام مالک (به نقل از ماوردی در احکام السلطانیه)، صحیح بخاری، سنن ابی‌داود، کتاب‌الأم شافعی، تکمله شرح القدير و نهاییه المحتاج الی شرح المنهاج نقل قول نموده است. همچنین از آرای ابوحنیفه و ابویوسف و سایر علمای مذاهب اسلامی و کتاب‌هایشان مطالبی را آورده است. آخرین تلاش شهید صدر در راستای تألیف کتبی با این هدف، مجموعه ارزشمندی به نام «اسلام راهبر زندگی» بود که آن را در اواخر عمر شریف خود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نگاشت تا نگرشی ساده و روشن درباره این موضوع به مردم ارائه کند.

#### ولایت فقیه

شهید صدر به صحت صدور توقیع شریف امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باور پیدا کرد و در پرتو آن نظریه ولایت فقیه را پذیرفت.

شهید صدر در بحث اجتهاد در کتاب «الفتاوی‌الواضحه» می‌گوید: «مکلف جایز است از مجتهد مطلق در صورتی که حائز سایر شرایط شرعی در مرجع تقلید باشد، تقلید نماید و این مجتهد در شئون مسلمانان ولایت شرعی عام دارد به شرط اینکه هم‌زمان از نظر دینی و واقعی نیز شایستگی آن را داشته باشد.»

همچنین در همان منبع می‌گوید: «و اگر حاکم شرع حکمی صادر کند که آن را به مصلحت عمومی بدانند، پیروی از آن بر همه مسلمانان واجب است و اگر کسی با آن مخالفت نماید عذرش پذیرفته نیست، حتی کسی که به نظرش آن مصلحت‌اهمیتی ندارد» (۳۸)

همچنین در حاشیه خود بر کتاب «منهاج‌الصالحین» (۳۹) می‌نویسد: «... اگر صدور حکم بر اساس این باشد که مجتهد، به ولایت عام خود در شئون مسلمانان پرداخته، حتی در صورت علم به مخالفت آن [با واقع] نقض آن جایز نیست و بر کسی که به خطا بودن حکم، علم دارد نیز جایز نیست که بر اساس علم خود عمل نماید.»

#### سرپرستی فعالیت اسلامی

شهید صدر بر این باور بود که سرپرستی فعالیت اسلامی باید بر عهده مرجعی آگاه باشد که با شرایط و اوضاع زمان آشنا بوده و دغدغه‌های امت و آرزوها و آمال آنها را به‌خوبی درک کند. مطالبی که او در نوشته‌های گوناگون خود از قبیل طرح «مرجعیت موضوعی» و بیانیه‌های پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مطالبی از این دست، به ثبت رسانده، برای ما کافی است و جای هیچ‌گونه شک و تردیدی برای اثبات این موضع باقی نمی‌گذارد. شهید صدر در بحث مرجعیت موضوعی تحت عنوان «اهداف مرجعیت صالح» در بیان اهداف این مرجعیت می‌نویسد:

فعالیت‌های اسلامی را سرپرستی و مدیریت کند و بر مفاهیمی که فعالان اسلامی در نقاط مختلف جهان اسلام، ارائه می‌کنند، نظارت داشته باشد و مفاهیم صحیح را تأیید و پشتیبانی و مفاهیم غلط را تصحیح کند.

از این متن متوجه می‌شویم که نقش فقیه صرفاً محدود به تعیین و تبیین حکم شرعی نیست، بلکه دامنه آن به مفاهیمی که فعالان جهان اسلام عرضه می‌کنند - یعنی مواضع سیاسی، اجتماعی و ... - نیز کشیده می‌شود. همچنین فقیه باید «منطقه الفراغ» را که شرع موضع مشخصی در آن اتخاذ نکرده، به‌گونه‌ای پر کند که دیدگاهی روشن در آن زمینه را ارائه نماید؛ زیرا عدم وضوح در این موارد ممکن است به مخالفت با شرع یا انحراف از احکام اولیه شرعی منجر شود، یا موجب زبان‌های بزرگی برای اسلام و مصالح مسلمانان گردد. در اینجا فقیه با تأیید مواضع صحیح و تصحیح مواضع اشتباه به ایفای نقش می‌پردازد و همچنین در صورت لزوم و به اقتضای شرایط، مصادیق را نیز مشخص کند.

دیدگاه شهید صدر درباره فعالیت حزبی

شکی نیست که شرایط و اوضاع سیاسی عراق به یک فعالیت جهادی و سیاسی سازمان‌یافته نیاز داشت؛ فعالیتی که در جهت خدمت به اسلام و تثبیت پایه‌ها و گسترش اندیشه‌های آن بوده و بر شیوه‌های جدید و البته هماهنگ با اسلام، تکیه داشته باشد.

فعالیت حزبی یا سازمانی - به مفهوم اسلامی آن - یکی از روش‌های مؤثری است که سبب استفاده بهتر از وقت می‌شود و قدم‌ها را بسیار زودتر به سمت آن هدف بزرگ، یعنی تشکیل حکومت اسلامی آگاه و رشدیافته پیش می‌برد؛ زیرا از طریق حزب یا سازمان موضع‌گیری‌های افراد در قبال مسائل مختلف یکپارچه می‌شود و این به‌تنهایی بسیاری از سختی‌ها را تسهیل کرده و انبوهی از مشکلات را از بین می‌برد. بر این اساس شهید صدر با شیوه حزبی مخالفتی نداشت؛ البته به شرط آنکه حزب یا احزاب نه به عنوان یک نهاد رهبرانه مستقل، بلکه به عنوان نهادی تحت سرپرستی مرجعیت شکل بگیرند و نقش بازوهای او را ایفا کنند.

تأسیس حزب الدعوه الاسلامیه

حضرت آیت‌الله سید کاظم حائری ماجرای تأسیس حزب‌الدعوه الاسلامیه را چنین نقل می‌کنم:

استاد شهید در فعالیت سیاسی خود دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است. تحول آشکار در شیوه‌های فعالیت او دلایلی دارد که عبارت‌اند از:

۱- فعالیتی متکامل در یک دوره تقریباً طولانی، ماهیتی مرحله‌ای دارد که اقتضا می‌کند با گذشت زمان دچار تغییر و تحول شود. یعنی شاید فعالیتی که در یک مرحله صحیح بوده، در مرحله بعد درست نباشد و بالعکس.

۲- تحول پیش‌بینی‌نشده عوامل خارجی، ناگزیر بر شیوه فعالیت تأثیر می‌گذارد.

۳- امکان دارد اصل نظریه درباره شیوه فعالیت در گذر زمان در ذهن انسان، رشد و تکامل پیدا کرده و تغییر کند. این مسئله نیز در شیوه فعالیت تأثیر می‌گذارد و به تغییر شیوه منتهی می‌شود.

استاد شهید ما در عنفوان جوانی حزبی اسلامی به نام «حزب الدعوه الاسلامیه» را تأسیس کرد. این کار پیشتازی بارزی در عرصه آگاهی سیاسی، به‌ویژه نسبت به آگاهی متعارف آن زمان در حوزه علمیه نجف اشرف به شمار می‌رفت. در آن زمان بسیاری از مقدس‌مآب‌ها حتی کسی را که به حزبی اسلامی می‌پیوست هم به انحراف از خط‌مشی اسلام صحیح و ارتباط با استعمارگران کافر متهم می‌نمودند، چه رسد به اینکه کسی خودش حزبی اسلامی تأسیس کند. این افراد به هر کس که عقیده داشت تشکیل

حکومت اسلامی ضروری است نیز چنین اتهاماتی وارد می‌کردند؛ چون به نظر آنها تشکیل حکومت اسلامی فقط بعد از ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف امکان‌پذیر بود.

شهید صدر به گفته حاج محمد صالح ادیب (از اعضای اولیه حزب که می‌توان او را از پایه‌گذاران آن نیز به‌شمار آورد) حزب الدعوه الاسلامیه را در ماه ربیع الاول سال ۱۳۷۷ق/۱۹۵۷م (۴۰) تأسیس کرد. وی می‌گوید: «شهید صدر تقریباً چهار سال و نیم یا پنج سال بعد از تأسیس حزب از آن بیرون آمد». ماجرای بیرون آمدن شهید صدر از حزب نیز به گفته حاج ادیب چنین است:

«برخی بدخواهان نزد مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم می‌رفتند و بارها به دلیل تأسیس حزب الدعوه توسط شهید صدر، علیه او حرف می‌زدند. در نهایت هم حسین صافی که یکی از افراد حزب جنایتکار بعث بود نزد مرحوم حکیم آمد و گفت: صدر و چند نفر دیگر - که از آنها نام برد - حزبی به اسم حزب الدعوه الاسلامیه تأسیس کرده‌اند و با این کار خود حوزه را نابود می‌کنند. سپس شروع به تهدید کرد و علیه افرادی که آنها را بنیان‌گذاران حزب می‌خواند حرف زد. آیت الله حکیم به او نهییب زد: «یعنی تو بیشتر از آقای صدر به فکر منافع حوزه هستی؟!». بعد هم او را با ذلت و خواری از خانه خود بیرون کرد. سپس یکی از فرزندانش را سراغ شهید صدر فرستاد تا این پیام را به او بدهد: «حمایت از همه نهادها و فعالیت‌های اسلامی وظیفه و شأن شماست و شایسته است که شخصی مثل شما به آن پردازد، اما انتساب به یک جریان اسلامی یا حزب خاص، شایسته کسی مانند شما که در این جایگاه علمی و اجتماعی شامخ قرار دارد نیست. شما با این جایگاه ویژه باید بدون اینکه به یک چارچوب خاص محدود شوید، تکیه‌گاه همه فعالیت‌های اسلامی باشید». شهید صدر پاسخ داد که درباره این موضوع فکر می‌کند. وی پس از تأمل نامه مفصلی برای حزب الدعوه نوشت و فردای آن روز به دست حاج محمد صالح ادیب برای آن‌ها فرستاد. شهید صدر در این نامه ابتدا به لزوم و ضرورت استمرار فعالیت حزب الدعوه تأکید کرد و از آن تجلیل فراوان نمود. سپس گفت: آیت الله حکیم از من خواسته است که در تشکیلات حزب حضور نداشته باشم و من این‌طور متوجه می‌شوم که این، نظر الزامی ایشان است. بنابراین هم اکنون از تشکیلات حزب خارج می‌شوم و از شما می‌خواهم که با جدیت در این کار کوشا باشید و بدانید که من همچنان از شما در فعالیت اسلامی مبارکتان حمایت می‌کنم.»

بعد از این اتفاق و پس از ارتحال مرحوم آیت الله العظمی حکیم به تدریج شهید صدر مرجعیت را بر عهده گرفت. ایشان در این دوران صراحتاً نظرش را درباره لزوم جدا کردن دستگاه مرجعیت صالح از تشکیلات حزبی مطرح کرد. دلیل این نظر این بود که مرجع صالح در واقع رهبر واقعی همه امت است، نه فقط حزب و حزب باید صرفاً به‌عنوان یکی از بازوهای نهاد مرجعیت و تحت امر او قرار بگیرد و به‌هم‌آمیختگی میان حزب و دستگاه مرجعیت باعث تشویش و آشفتگی امور می‌شود.

البته شاید هم استاد شهید از زمان تأسیس حزب چنین فکری داشته، اما اظهار آن را به وقت مناسبی موکول کرده بود و درواقع چه‌بسا تناقضی میان این دو مرحله از فعالیت او وجود ندارد.

شهید صدر در دهه آخر عمر مبارک خود در خانه‌اش مجلسی هفتگی تشکیل داد که طلاب خاصش در آن شرکت می‌کردند و با آنها درباره مسائل مختلفی از قبیل امور اجتماعی، مسائل بنیادین و مشکلات مسلمانان در نقاط مختلف جهان گفت‌وگو می‌کرد. آنچه همه افراد حاضر در این جلسات به روشنی احساس می‌کردند این بود که شهید صدر به برآورده شدن نیازهای همه مسلمانان در هر جای دنیا توجه دارد و همه فکر و ذکرش خدمت به اسلام و مسلمانان است. او در همین راستا برنامه‌های حکیمانه‌ای را برای حوزه‌های علمیه طراحی می‌کرد تا بتواند جای خالی علما را در هر کشوری که تجمعی اسلامی داشت، پر کرده و نیز افرادی را که علیه کفر و طاغوت در کشورهای مختلف فعالیت می‌کنند، ارشاد و راهنمایی کند. در اینجا من قصد ندارم به همه مباحث آن

جلسات هفتگی پردازم و فقط به مطالب مربوط به راهبرد شهید صدر در فعالیت‌های سیاسی ایشان اشاره می‌کنم که شامل سه نکته می‌شود: موضع شهید صدر نسبت به فعالیت مرحله‌ای حزب الدعوة الاسلامیه؛ طرح شهید صدر درباره مرجعیت صالح و مرجعیت موضوعی؛ دیدگاه شهید صدر درباره میزان مشارکت حوزه علمیه در احزاب سیاسی و اسلامی.

نکته اول درباره فعالیت مرحله‌ای حزب الدعوة است که خود شهید صدر آن را هنگام تأسیس حزب تصویب کرده بود. امروزه معروف است که حزب الدعوة به چهار مرحله برای فعالیت باور دارد:

۱- مرحله شکل‌گیری و ساخت حزب و تغییر فکری امت؛

۲- مرحله فعالیت سیاسی که از رهگذر آن نظر امت به طرح‌های اسلامی و مواضع سیاسی حزب جلب می‌شود و آن مواضع را می‌پذیرد و از آنها دفاع می‌کند؛

۳- مرحله در اختیار گرفتن حکومت؛

۴- مرحله حفظ منافع اسلام و امت اسلامی بعد از در اختیار گرفتن حکومت.

البته شهید صدر در آن مجالس هفتگی فقط درباره سه مرحله اول سخن گفته و به مرحله چهارم اشاره‌ای نکرد. در نشریه‌های اولیه حزب هم تنها همان سه مرحله آمده است. در هر حال استاد این فعالیت مرحله‌ای را در آن جلسات به چالش کشید و البته هدفش این نبود که اصل مرحله‌ای بودن را انکار نماید، چون این اصل یکی از ضروریات فعالیت اجتماعی به شمار می‌آید و خود شهید صدر نیز در مطالبی که درباره مرجعیت صالح نوشته آن را به کار گرفته است. آنچه شهید صدر در آن جلسات به آن پرداخت، بررسی وضعیت واقعی امکان انتقال از مرحله اول به مرحله دوم بود. خلاصه سخنان استاد در این زمینه این بود: اگر ما در کشوری دموکرات زندگی کنیم که باور دارد باید به ملت و نظرات آنها احترام گذاشت و نمی‌توان بدون هیچ حساب و کتابی مردم را به قتل رساند یا آنها را تبعید و آواره نمود، می‌توان فرض کرد که حزبی با تشکیل یک هسته مرکزی اولیه به طور مخفیانه فعالیت خود را آغاز نماید و بعد از آن وارد مرحله سیاسی علنی بشود و تلاش کند مردم را به حمایت از خود و پذیرفتن مواضع سیاسی‌اش جذب کند. اما در کشوری مثل عراق وضعیت این‌طور نیست و هر لحظه که حکومت ظالم احساس کند یک حزب اسلامی سازمان‌یافته وجود دارد که بر اساس این مراحل در جهت تحکیم اسلام فعالیت می‌کند، افراد فعال در آن حزب را به قتل می‌رساند یا تبعید می‌کند یا به زندانشان می‌اندازد و زیر شکنجه می‌گیرد و اساساً قبل از اینکه مردم با آن حزب همراه شده و از آن حمایت کنند، کار را در نطفه خفه می‌کند. بنابراین اگر در دنیا یک تحول بین‌المللی اتفاق نیفتد که شرایط را به کلی تغییر بدهد، حزب هرگز نمی‌تواند از مرحله اول به مرحله دوم منتقل شود. شهید صدر این سخنان را حوالی سال ۱۳۹۲ق/۱۹۷۳م بیان کرد(۴۱)

حضرت آیت الله سید محمدباقر حکیم معتقد است که تأسیس حزب الدعوة الاسلامیه در اواخر تابستان ۱۳۷۸ق/۱۹۵۸م بوده است(۴۲) نه آن‌طور که آیت‌الله حائری از حاج محمد صالح ادیب نقل کرده است در سال ۱۳۷۷ق/۱۹۵۷م. همچنین ایشان دلیل خروج شهید صدر را از حزب این‌طور گزارش می‌کند:

تردید در دلالت آیه شوری به تردید در درستی فعالیت حزبی منجر شد؛ چراکه در آن زمان فعالیت حزبی از نظر شهید صدر تنها در صورتی معنا داشت که دربردارنده دعوت به تشکیل حکومت اسلامی باشد و وقتی نظریه مشخصی درباره خود تشکیل حکومت اسلامی وجود نداشته باشد، چطور می‌توان سازمانی تشکیل داد که برای هدفی نامشخص تلاش کند؟ بر همین اساس شهید صدر از حزب الدعوة که رهبری فکری آن را بر عهده داشت، کناره گرفت(۴۳)

سید محمدباقر حکیم همچنین اشاره می کند که خروج شهید صدر از حزب هم‌زمان با درخواست آیت‌الله سید محسن حکیم بوده که از او خواسته است از حزب کناره‌گیری کند. (۴۴)

رابطه شهید صدر با حزب الدعوه الاسلامیه

موضوع مهم دیگری که باقی‌مانده رابطه میان شهید صدر و حزب الدعوه الاسلامیه در مراحل پس از خروج شهید صدر از حزب است. دلیل خروج شهید صدر از رهبری حزب هر چه که باشد، چه به دلیل تغییر مبنای فقهی شهید صدر از شورا به ولایت فقیه، چه درخواست آیت‌الله سید محسن حکیم از او و چه هر دوی اینها با هم، مهم این است که در اینجا به مراحل مختلف رابطه بین شهید صدر و حزب اشاره‌ای داشته باشیم.

رابطه شهید صدر بلافاصله بعد از جدایی از حزب الدعوه به سردی نگرایی، بلکه ایشان تا مدت‌ها و تا آنجا که شرایط به او اجازه می‌داد این حزب را تأیید کرده و از آن حمایت و پشتیبانی می‌کرد. پس از آن، به دلایل گوناگون مدتی روابط میان شهید صدر و حزب سست و سرد شد؛ از جمله این که شهید صدر با ذکر دلایلی واقع‌بینانه و غیرشخصی از رهبران حزب خواست، شخص معینی را از رهبری حزب بیرون کنند، اما آنها این خواسته شهید صدر را رد کرده و برای ماندن آن شخص پافشاری کردند. در نتیجه این مخالفت، نوعی قطع رابطه میان شهید صدر و حزب ایجاد شد. البته مدت زیادی طول نکشید که حزب مجبور شد آن شخص را به همان دلایلی که شهید صدر گفته بود اخراج کند، هر چند این کار را در راستای پذیرش خواسته ایشان انجام نداد.

در سال ۱۹۷۲م و در پی هجمه علیه حوزه علمیه نجف اشرف و دستگیری‌های همه‌جانبه‌ای که گریبانگیر بیشتر طلاب و مؤمنین و در رأس آنها حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین شیخ خالد اباذر و دیگران شد، شهید صدر نظر خود را درباره لزوم و ضرورت جدایی میان مرجعیت و فعالیت حزبی اظهار کرد. او طرح مرجعیت صالح و مرجعیت موضوعی را در همین زمان به رشته تحریر درآورد. شهید صدر در سال ۱۹۷۴م / ۱۳۹۴ق به دنبال دستگیری‌های وحشتناکی که منجر به اعدام پنج شهید معروف (۴۵) و صدور حکم زندان برای شماری دیگر شد، فتوایی صادر کرد و ضمن آن عضویت در هر گونه حزب سیاسی اسلامی را حرام اعلام نمود. این فتوا در پاسخ به یک استفتا ابراز شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله العظمی امام سید محمدباقر صدر دام ظلّه

بعد از دعا و آرزوی تأیید و توفیق هر چه بیشتر برای سرورم مستدعی است لطف فرموده و به این سؤال پاسخ دهید:

نظر جناب عالی درباره موضع حوزه علمیه نسبت به احزاب سیاسی دینی مثل حزب الدعوه و سایر احزاب چیست؟ آیا عضویت در آنها جایز است یا نه؟ لطفا فتوای خود را بفرمایید.

سید حسن [فرزند] سید محمدهادی صدر»

متن پاسخ شهید صدر به این استفتا بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم



[عضویت در این احزاب] جایز نیست. ما مواردی از این قبیل را جایز نمی‌دانیم و قبلاً بارها نظر خود را در این خصوص اظهار کرده و توضیح دادیم که وظیفه طلبه علوم دینی این است که موعظه و ارشاد نماید و احکام شرعی را به شیوه متعارف و معلوم میان علما [به مردم] آموزش دهد. به خداوند متعال پناه می‌بریم که توفیق به دست اوست.

۱۳۹۴ ق [۱۹۷۴ م] محمدباقر صدر (۴۶)

ممکن است علت واقعی اظهار و نشر این فتوا، صرفاً موضع شهید صدر نسبت به احزاب سیاسی دینی نباشد، هرچند ایشان در آن زمان این موضع را برای اطرافیان خود و دست کم افرادی که در دستگاه مرجعیت او بودند ضروری می‌دانست. بلکه می‌توان گفت این فتوا عوامل دیگری نیز داشته است که ما برخی از آنها را در اینجا بیان می‌کنیم:

- ۱- آمیختگی و بهم‌پیوستگی میان حوزه علمیه و فعالیت سیاسی حزبی باعث می‌شد همه خطرات سیاسی که فعالیت حزبی داشت بر حوزه علمیه نیز بازتاب پیدا کند و در نتیجه اگر رژیم می‌توانست فعالیت حزبی را از هم متلاشی کند، در پی آن حوزه علمیه نیز نابود می‌شد.
- ۲- وظیفه حوزه علمیه این است که همه بخش‌های امت اسلامی را تحت رعایت و حمایت خود بگیرد و وابستگی به فعالیت حزبی ممکن بود مانع چنین اهتمام همه‌جانبه‌ای نسبت به همه امت بشود.

نظر شهید صدر درباره فعالیت نظامی

شهید صدر عقیده داشت وقتی که ابزارهای صلح‌آمیز در فشار رژیم مستبد و ظالم، کارآیی خود را از دست بدهند، فعالیت نظامی و جهادی فعالیتی مهم و ضروری به شمار می‌آید. شهید صدر در سال‌های آخر عمر شریف خود، هرچند در دامنه‌ای محدود، شخصاً به این میدان وارد شد. ایشان - نقل به مضمون - می‌گفت: «این رژیم - یعنی نظام عقلی‌ها در عراق - با استفاده از سلاح و زور، همه مظاهر آزادی در عراق را از بین برده است، بنابراین باید با زور و قدرت آنها را از بین برد». او - در حوالی سال ۱۹۷۰ م - از یکی از افراد وفادار و نزدیک به خود خواسته بود تا مقدمات این کار را فراهم سازد و بدین‌منظور پادگان‌های نظامی کوچک و مخفی برای آموزش سلاح ایجاد کند.

سه بیانیه اخیر او خطاب به ملت عراق، به طور واضح ایمان او را به اهمیت فعالیت نظامی و جهادی نشان می‌دهد و می‌توانیم با بررسی این بیانیه‌ها به جزئیات دیدگاه شهید صدر نسبت به این موضوع پی ببریم.

درگیری میان شهید صدر و رژیم حاکم

از نخستین روزهایی که حزب مزدور بعث در سال ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م، در عراق به قدرت رسید، شهید صدر به‌خوبی دریافت که این نظام تا چه حد خطرناک است و چه افکار ویرانگر و نقشه‌های جنایتکارانه‌ای علیه اسلام و مراکز و نیروهای اسلامی در سر دارد.

در ابتدای امر طبیعی بود که نظام بعثی برای فریب دادن توده‌های مردم از شعارهای پرزرق و برق درباره آزادی و عدالت اجتماعی و اقتصادی استفاده کند، اما مدتی نگذشت که نقاب از چهره برداشت و با اقدامات و اعمال خود که در جنایت و درندگی فراتر از حد تصور بود، روی زشت و چهره واقعی و ماهیت الحادی و گرایش‌های کینه‌توزانه و ضد دینی خود را نشان داد.

این حزب مزدور بر سر کار آمد تا همه ثروت‌ها و توانایی‌ها و امکانات عراق را برای سرنگونی اسلام و ریشه‌کن کردن آن از دل و جان مردم عراق به کار بگیرد و عقیده میشل غفلق و عیسی و فراماسون‌ها و صلیب‌پرستانی مانند آنها را جایگزین آن نماید.

از این رو بی‌رحمانه با اسلام جنگید و عالمان و افراد صالح عراق را بدون هیچ شفقتی به قتل رساند و آنچنان خاک عراق را به خون فرزندان و جوانانش آغشته کرد که در تاریخ نمونه و نظیر ندارد.

گام اولی که چهره واقعی نظام بعثی را آشکار کرد تهمت جاسوسی به شهید سید مهدی حکیم بود. هدف واقعی آنها از این کار ابتدا شخص آیت‌الله‌العظمی سید محسن حکیم، مرجع عام شیعیان و به دنبال آن اصل مرجعیت بود که چون خاری در چشم، عقلی‌ها را می‌آزد. پس از آن رژیم گام دوم را برداشت و شهید عبدالصاحب دخیل را به تهمت عضویت در حزب الدعوه اعدام کرد. سپس ماجرای اخراج اجباری طلاب به بهانه ایرانی تبار بودن آنها آغاز شد. رژیم با این کار قصد داشت حوزه علمیه نجف و سایر شهرها را از نیروهای علمی خالی کند و مقدمه نابودی حوزه را فراهم آورد. همچنین با این کار در جمعیت عراق تغییر ایجاد کرده و درصد شیعیان عراق را کاهش می‌داد.

سلسله جنایت‌های رژیم که مرحله‌به‌مرحله آن از پیش آماده و بررسی شده بود، پشت سر هم ادامه یافت و هر روز و هر ساعت بهترین فرزندان عراق را با دندان‌های صلیبی کینه‌توز خود می‌درید. نظام بعثی حملات خود را بر سرکوب مراکز قدرت و محورهای آگاهی و بصیرت در حوزه علمیه متمرکز کرده بود و شهید صدر یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این قدرت و آگاهی قلمداد می‌شد. به همین دلیل او در زمانی که یاران و دوستان اندک بودند، آماج آن حملات ددمنشانه و ضربات شدید قرار گرفت و به مرجعی در تاریخ مرجعیت‌ها و مراجع تبدیل شد که به شکلی بی‌مانند همه نیروها برای تحت فشار قرار دادن او با یکدیگر متحد شدند و او را در معرض غیرانسانی‌ترین انواع ظلم و فشار قرار دادند و در نهایت او را دستگیر و شکنجه کردند و به همراه خواهر مظلومه‌اش بنت الهدی به شهادت رساندند. و این شرایطی است که در تاریخ مرجعیت‌ها نظیر آن دیده نمی‌شود.

جهاد شهید صدر برای سرنگون کردن صدام

رژیم بعث که جدایی دین از سیاست شعار و روح اصلی آن بود، با اقدامات خود نشان داد که دشمن سرسخت اسلام است و هدفی جز از بین بردن دین - حتی ساده‌ترین مظاهر و اشکال آن - از زندگی مردم عراق ندارد و آیا از حزبی که میشل عفلق صلیبی تأسیس کرده و رشد داده بود، انتظاری جز این می‌رفت؟! حزب بعث دست خود را به کارهایی آلود که هیچ حاکم یا حکومتی جرأت نزدیک شدن به آنها را نداشت؛ پخش اذان را که شعار اسلام بود از رسانه‌ها ممنوع کرد؛ (۴۷) مساجد و حسینیه‌ها و محافل دینی را آماج حملات وحشیانه خود قرارداد؛ مؤمنان پاک و بهترین فرزندان عراق را با بی‌رحمی و بدون هیچ شفقتی به قتل می‌رساند و... بخش اعظم اداره امنیت بعث (شعبه پنجم) به اسم مبارزه با ارتجاع به همین سرکوب‌ها اختصاص داشت.

در آن زمان مخالفان رژیم بعث در سطحی نبودند که بتوانند مقابل آن بایستند و آشکارا با آن مبارزه کنند؛ چون جنبش‌های به اصطلاح ملی‌گرا تمام قدرت خود را از دست داده بودند و احزاب اسلامی نیز هنوز در ابتدای راه و نوپا بودند و با وجود این با چنان ظلم و خشونت سرکوب می‌شدند که سایر احزاب غیراسلامی در اوج قدرت خود هم نمونه آن را ندیده بودند.

مرجعیت به طور کلی - به استثنای مرجعیت آیت‌الله سید محسن حکیم که از نقش و مسئولیت‌های خود آگاه بود - دغدغه‌های دیگری داشت که از این خطر دور بود.

کاروان‌های الفتوه و الطلائع و الرفاق (۴۸) از کنار حرم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رد می‌شدند و سرودها و شعارهای صلیبی سر می‌دادند و با این کار در واقع علی علیه‌السلام را به مبارزه می‌طلبیدند.

شهید صدر با دلی نگران، شرایط را در نظر داشت و این کاروان سرگشته در دل تاریکی‌ها را همراهی می‌کرد. او به‌رغم آنکه امکانات مالی و گستره نهاد مرجعیت و وضعیت اجتماعی‌اش نسبت به دیگران بسیار اندک بود و تنها می‌توانست در چارچوبی محدود فعالیت کند، چندین گام در جهت سرنگونی رژیم بعث و برکندن ریشه‌های آن از عراق برداشت که این گام‌ها در دو محور بود: محور اول: تلاش برای بی‌اعتبار کردن و سلب مشروعیت از حزب بعث در میان جامعه عراق.

محور دوم: تلاش برای سرنگونی رژیم بعث یا دست‌کم از بین بردن مغز متفکر و گرداننده اصلی حزب که پشت‌پرده تمام این نقشه‌های جنایتکارانه ایستاده بود.

شهید صدر خیلی زود و قبل از آنکه صدام همه امور در حزب بعث را رسماً به دست بگیرد، تشخیص داد که او مغز متفکر رژیم بعث است. من بارها از شهید صدر شنیدم که می‌گفت:

«تا وقتی صدام در حکومت هست ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم، بلکه اگر در مقابل او سکوت کنیم حتماً کل کیان اسلامی را در عراق نابود می‌کند.»

به همین جهت شهید صدر دست به اقدامات متعددی زد که از میان آنها موارد ذیل را ذکر می‌کنم:

۱- شهید صدر در راستای محور اول، یعنی بی‌اعتبار کردن و سلب مشروعیت از حزب بعث، فتوای حرمت پیوستن به حزب بعث را صادر کرد. هرچند این موضع، با وضعیت طبیعی مبارزه، تناسب نداشت و در آن زمان مرجعیت شهید صدر و نفوذ اجتماعی ایشان در سطحی نبود که بخواهد با این صراحت خطرناک با حکومت متکبر و جنایتکار بعث به رویارویی مستقیم برخیزد، اما ایشان تصمیم گرفت که این موضع را به‌شکل کاملاً آشکار اتخاذ کند. ایشان می‌دانست در حوزه‌ای زندگی می‌کند که - به استثنای تعدادی اندک - کسی از او حمایت و دفاع نمی‌کند و امکانات خودش نیز به اندازه‌ای نیست که بتواند چنین رویارویی خطرناکی را انجام دهد و در مقابل، قدرت و امکانات رژیم بعث به گونه‌ای است که می‌تواند به سادگی در این درگیری پیروز شود؛ از این‌رو عواقب عظیم و خطرات وحشتناکی را که بر این موضع مترتب می‌شد، پیش‌بینی می‌کرد، اما با این حال تشخیص داده بود که دستاوردهای این موضع در بلندمدت برای وجود اسلام در عراق، بزرگ‌تر و بیشتر از ضرر و زیان آن خواهد بود و اگر چنین موضعی اتخاذ نکند، نتیجه‌طور دیگری رقم خواهد خورد.

شهید صدر می‌گفت:

«من می‌دانم که این فتوا در زمان فعلی تأثیر مطلوب را نخواهد داشت، چون رژیم از همه جهت مخصوصاً از جهت اقتصادی، زندگی شهروند عراقی را به پیوستن به حزب بعث وابسته کرده است و ما چه فتوای تحریم حزب بعث را صادر کنیم، چه نکنیم در هر حال شهروندان به این حزب می‌پیوندند، اما درعین حال میان کسی که عضو این حزب می‌شود و می‌داند این کار از نظر شرعی حرام است و بین کسی که با این باور عضو حزب می‌شود که این کار عادی و از نظر شرعی بی‌اشکال است، تفاوت وجود دارد. این مسئله بی‌نهایت مهم است و باید به آن توجه کنیم.»

طبیعی بود که خبر این فتوا به گوش رژیم بعث برسد. بنابراین رژیم جاسوس‌هایش را می‌فرستاد تا این فتوا را از زبان شهید صدر ضبط کنند تا بعداً او را به‌خاطر این فتوا محکوم نماید. اما شهید صدر از این مسئله پروایی نداشت. یکی از علما از شهید صدر خواست که در جواب دادن احتیاط کند و تنها به اشخاص کاملاً مورد اعتماد پاسخ بدهد اما شهید صدر گفت:

«ایرادی ندارد، من می‌خواهم همه بدانند که پیوستن به حزب بعث حرام است و رژیم هم بداند که مرجعیت، حزب بعث و عقاید آن را باطل می‌داند.»

قطعاً تأثیرات این فتوا زیاد بود و حتی رژیم را که در اوج قدرت خود قرار داشت نگران کرد و نتوانست در آن زمان واکنش مناسبی که از آن انتظار می‌رفت را نسبت به فتوا نشان دهد. حقیقت این است که این موضع علنی در مقایسه با شرایط سیاسی و امنیتی عراق در آن دوران از شجاعانه‌ترین و شریف‌ترین مواضع شهید صدر به شمار می‌آید.

۲- شرایط سیاسی و اجتماعی عراق، در دوره‌ای علما و فقها را مجبور کرد تا نسبت به موضوع ورود به ارتش موضع منفی اتخاذ کنند. آنها این کار را همکاری با ستمکاران و کمک در ظلم آنها برشمرده و فتوا دادند که پیوستن به ارتش عراق حرام است. طبیعتاً متدینان از ورود داوطلبانه به ارتش اجتناب کردند، اما افرادی که تعهد دینی نداشتند، به این کار به چشم فرصت مناسبی برای گذران زندگی نگاه می‌کردند، به‌خصوص که اوضاع اقتصادی در آن دوره بسیار بد بود. جریان‌های قومی و حزبی نیز ارتش و نیروهای مسلح را زمینه بسیار مناسبی برای فعالیت می‌دانستند و در نتیجه هر حزبی تا آنجا که توانست نیروهای خود را وارد ارتش کرد و با مرور زمان ارتش عراق به نیرویی برای احزاب سکولار و جریان‌های قومی تبدیل شد. در این میان اسلام‌نه‌تنها فرزندان خود را در ارتش از دست داد، بلکه آن‌ها به دشمنی با اسلام برخاستند و در نتیجه ارتش عراق به سلاحی برای سرکوب اسلام و ارزش‌های الهی و ریختن خون بهترین فرزندان ملت عراق، تبدیل شد.

شهید صدر که برای مرحله رویارویی همه‌جانبه آماده می‌شد، می‌دانست که این خلأ بسیار خطرناک است و باید پر شود. او از ابتدا به مراکز حساس و تصمیم‌گیرنده ارتش می‌اندیشید و بر همین اساس به گروهی ویژه از جوانان اجازه داد به ارتش و نیروهای مسلح بپیوندند، به این امید که این افراد به هسته‌ای شایسته برای تسلط عملی بر ارتش تبدیل شوند و آن را در راه خدمت به اسلام به کار گیرند. برخی از این افراد در مدتی کوتاه به بعضی از پایگاه‌های نیروی هوایی یا مراکز حساس ارتش نفوذ کردند. حتی یکی از خلبان‌ها که گاهی مأموریت همراهی هواپیمای صدام که معاون وقت رئیس‌جمهور بود به او سپرده می‌شد به شهید صدر تعهد داد که در فرصتی مناسب هواپیمای صدام را بزند و آن را سرنگون کند.

شایان توجه است که ارتش عراق اهمیت ویژه و نقش بزرگی در رژیم مزدور بعث داشت و به همین دلیل رژیم تلاش می‌کرد تسلط کاملی بر آن داشته باشد. از این رو به‌هیچ‌وجه به عراقی‌هایی که به عضویت حزب بعث درنیامده بودند، اجازه ورود به ارتش را نمی‌داد. همچنین از همه نظامی‌ها تعهد کتبی گرفته بود که اگر غیر از بعث به حزب دیگری بپیوندند اعدام خواهند شد.

۳- شهید صدر هسته‌های فداییانی را تشکیل داد که به طور غیرمستقیم با او ارتباط داشتند و وظیفه‌شان ترور صدام جنایتکار بود. شیخ عبدالامیر محسن ساعدی و مرحوم شیخ جلیل مال الله و مرحوم شیخ قاسم ضیف و بعضی دیگر از برادران، مستقیماً این کار را بر عهده داشتند. آنها جوانان ایثارگر و شهادت‌طلب را انتخاب و در مناطقی که صدام در آنها رفت‌وآمد داشت تقسیم می‌کردند تا بر طبق نقشه‌ای از پیش طراحی شده، در آن جاها کمین کرده و در صورت فراهم شدن فرصت مناسب، صدام را ترور کنند.

۴- شهید صدر در اواخر عمر شریف خود توانست پزشکی به نام «دکتر هاشم...» را مأمور کند که به کادر پزشکی مخصوص ریاست جمهوری ملحق شود و مأموریت ترور صدام را اجرا کند، اما او در مدتی که برای اجرای مأموریت خود آماده می‌شد، لو رفت و اعدام شد.

اینها بخشی از مسائلی بود که در چارچوب اقدامات شهید صدر برای رویارویی با نظام و سرنگون کردن آن اتفاق افتاد و من به طور مختصر آنها را ذکر کردم.

## مواضع خصمانه رژیم نسبت به شهید صدر

دستگیری‌های شهید صدر

دستگیری اول

اولین دستگیری شهید صدر در دوره ناظم‌گزار، مدیر اداره کل امنیت عمومی عراق (۴۹) و با مدیریت مهدی بیانی جنایتکار، مدیر اداره امنیت نجف روی داد. حضرت آیت‌الله سید کاظم حائری در کتاب *مباحث الاصول* به این دستگیری و شرایط آن پرداخته است:

شهید صدر در سال ۱۳۹۲ق [=۱۹۷۲م] دستگیر شد و به گمانم این اتفاق در ماه رجب یا اواخر جمادی‌الثانی آن سال روی داد و ماجرای آن این‌گونه بود:

یک روز شهید صدر در میان صحبت‌هایش گفت: «به من خبر داده‌اند که بعضی‌ها قرار است امشب مرا دستگیر کنند». صبح آن شب متوجه شدم که چنین اتفاقی نیفتاده است. شب دوم شهید صدر به‌طور اتفاقی دچار مسمومیت یا چیزی شبیه مسمومیت شد که احتمال داشت به مرگش منجر شود. برای همین خواست که ایشان را به بیمارستان برسانیم. من و مرحوم سید عبدالغنی در خدمت ایشان بودیم و یادم نیست که آیا شخص دیگری هم همراه ما بود یا نه. به هر حال ما ایشان را به بیمارستان نجف بردیم و بعد از مدتی همسر ایشان ام‌جعفر و خواهرش بنت‌الهدی برای عیادت به بیمارستان آمدند و بعد از عیادت به خانه برگشتند. من هم به خانه خودم برگشتم و مرحوم سید عبدالغنی اردبیلی همراه ایشان در بیمارستان ماند. بعد از آن مطلع شدیم که نیروهای امنیتی همان شب خانه استاد را محاصره کرده و با هدف دستگیری ایشان به خانه یورش برده‌اند. خدمتکار شهید صدر که آن زمان آقای محمدعلی محقق بود، به آنها گفته بود که سید در خانه نیست و نمی‌دانم کجا رفته است. آنها هم آقای محقق را به باد کتک می‌گیرند تا جای سید را به آنها بگویند، اما او با اینکه می‌دانست، هیچ حرفی نزده بود. در همین اثنا بنت‌الهدی (۵۰) بیرون آمده و به مأموران گفته بود که سید مریض شده و او را به بیمارستان نجف برده‌اند.

سپس مأموران به بیمارستان نجف رفتند و بیمارستان را محاصره کردند و به مسئولان بیمارستان گفتند که باید سید را تحویل بدهند. آنها پاسخ دادند: «وضعیت سید وخیم است و اگر او را از اینجا ببرید و او از دنیا برود ما مسئولیت آن را قبول نمی‌کنیم.» در نهایت به این توافق رسیدند که سید تحت نظارت مأموران امنیتی به بیمارستان کوفه منتقل شود (۵۱) و مرحوم سید عبدالغنی اردبیلی هم به عنوان همراه بیمار با ایشان برود.

به این ترتیب حضرت استاد را به بیمارستان کوفه برده و در بخش بازداشتی‌ها بستری کردند. صبح سید محمد غروی برای اطلاع از حال استاد به بیمارستان کوفه می‌رود و مرحوم سید عبدالغنی اردبیلی را در آنجا می‌بیند و از طریق او مطلع می‌شود که مأموران

امنیتی به دست شریف ایشان دستبند زده‌اند. آقای غروی هم این مطلب را به من اطلاع داد. من بعد از شنیدن این خبر به خانه امام خمینی که آن زمان در نجف اشرف زندگی می‌کرد رفتم و ماجرا را برایشان تعریف کردم.

فردای آن روز تعداد زیادی از مردم و به ویژه طلاب و علمای عظام همچون مرحوم آیت الله شیخ مرتضی آل یاسین و مرحوم حجت الاسلام سید محمدصادق صدر، برای ملاقات به بیمارستان کوفه مراجعه کردند، اما نگهبان‌ها اجازه ملاقات ندادند. با این حال و به رغم این ممانعت عده‌ای توانستند شهید صدر را ملاقات کنند و وضعیت به گونه‌ای شد که نزدیک بود تجمع مردم بحرانش شود، به همین دلیل رژیم از نتایج این اوضاع ترسید و دستبند را از دست سید برداشت. بعد از مدت کوتاهی هم رژیم حضرت استاد را آزاد کرد و ایشان را از بخش بازداشتی‌ها خارج و در بخش عادی بیمارستان کوفه بستری کرد. پس از آن نیز شهید صدر به بیمارستان نجف برگشت و بعد از بهبود به خانه بازگشت. سپس مردم زیادی برای دیدن ایشان به منزلش آمدند و این وضعیت تا ایام شهادت امام موسی کاظم علیه‌السلام که شهید صدر طبق روال هر سال در آن روز در خانه خود مراسم عزاداری برپا می‌کرد ادامه یافت و در آن روز مجلس بیش از هر سال دیگر از عزاداران پر شد. سخنران این مراسم نیز سید جواد شبر بود.

استاد درباره این ماجرا می‌گفت: «این دستگیری باعث شد مردم بیشتر از قبل به طرف ما جذب شوند و بیشتر با ما همراهی کنند.» برداشت ما هم آن زمان این بود که بیماری شهید صدر لطف خداوند بوده و باعث شد تا بعضی‌ها مجبور شوند اجرای نقشه خود را به وقت دیگری موکول کنند. آنها می‌خواستند شهید صدر را مخفیانه به بغداد ببرند اما ماجرا بر سر زبان مردم افتاد و مردم غوغا به پا کردند و در نتیجه رژیم مجبور شد ایشان را بدون اینکه به بغداد برود، آزاد کند. (۵۲)

قبل از دستگیری شهید صدر نیز آیت الله سید محمدباقر حکیم دستگیر شد. گروهی از مأموران امنیتی در صحن حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام جلوی آیت الله سید محمدباقر حکیم را گرفته و از او خواستند که آنها را تا اداره امنیت همراهی کند. اما ایشان قبول نکرد و تقریباً یک ساعت در صحن شریف ماند و پس از آن به سمت بازار العماره رفت. آن‌ها تلاش کردند ایشان را داخل بازار دستگیر کنند، اما آیت الله حکیم به بهانه اینکه می‌خواهد با برادرش مرحوم آیت الله سید یوسف حکیم خداحافظی کند، از رفتن با مأموران امتناع کرد و در این کشمکش با صدای بلند با آنها صحبت می‌کرد تا به مردم بفهماند که مأموران می‌خواهند او را دستگیر کنند.

علاوه بر ایشان، مأموران امنیتی شماری از علمای برجسته و مجاهد از جمله سید محمدتقی طباطبایی و شیخ عزالدین جزائری و سید محمدعلی شیرازی و شیخ مجید صیمری را هم دستگیر کردند. همگی آنها به جز شیخ مجید صیمری و چند نفر دیگر که به تلاش برای عملیات مسلحانه علیه رژیم متهم شده بودند، فردای همان روز آزاد شدند.

دستگیری دوم و «انتفاضه ماندگار ماه صفر»

رژیم بعث تصمیم داشت که شعائر اسلامی را محدود کرده و به مرور آنها را از بین ببرد، به همین جهت هر روز به سخت‌گیری‌های خود نسبت به شعائر می‌افزود و برای رسیدن به هدف نهایی خود سیاست حرکت تدریجی را انتخاب کرده بود. آنچه رژیم را به ادامه کار و استمرار ستم‌ها و اقدامات جنایتکارانه‌اش تشویق کرد، سکوت مردم در برابر اتفاقاتی بود که برای شهید صدر و حوزه علمیه در نجف اشرف افتاد؛ چراکه از نظر حزب بعث این دو دژهای محکم اسلام بودند و خطری جدی علیه آنها به شمار آمده و حزب و اهداف آینده آن را تهدید می‌کردند، اما حزب بعث در برابر اقدامات تروریستی خود علیه این دژهای اسلامی، هیچ‌گونه واکنشی که باعث ترس آن بشود، ندید. آنها قبل از دستگیری شهید صدر شیاعی منتشر کردند و اتهامات و افتراءاتی سیاسی به او نسبت دادند، اما وقتی با هیچ واکنش مناسبی از سوی توده مردم مواجه نشدند، بنابراین آن را نشانه موفقیت خود در بازی به

حساب آورده و پنداشتند که شایعات واقعاً توانسته در مردم تأثیرگذار باشد و آنها را گمراه کند. در نتیجه جو را مناسب دیدند و وارد مرحله بعدی مبارزه با اسلام و ریشه کن کردن آن شدند. حزب بعث در این مرحله دست جنایتکار خود را به سوی شعائر امام حسین علیه السلام دراز کرد و توانست با اعمال فشار و ارباب از شعائر حسینی، مخصوصاً هیئت‌هایی که مردم معمولاً در ماه محرم و صفر به برگزار می‌کردند، به نفع خود استفاده کند. رژیم شاعران و مداحان را مجبور می‌کرد که از رئیس‌جمهور احمد حسن البکر و صدام حسین تکریتی که آن زمان معاون او بود در شعرهای خود نام ببرند و در مرثی و اشعار درباره به اصطلاح «موفقیت‌های انقلاب» سخن بگویند.

رژیم بعث اجرای این آخرین مرحله را گام به گام آغاز نمود و شهر به شهر و روستا به روستا این ممنوعیت را اعمال کرد تا در نهایت همه شهرهای عراق را به جز نجف و کربلا دربرگرفت. از آنجا که شرایط این دو شهر سخت‌تر و پیچیده‌تر از سایر شهرها بود، اعمال این سیاست در آن‌ها نیاز به زمان بیشتری داشت، اما با این حال چند سال بیشتر طول نکشید که دامنه حمله به نجف و کربلا هم کشیده شد و رژیم بعث تلاش کرد تا در این شهرها هم تقریباً انجام همه شعائر حسینی را به طور کامل ممنوع کند. آنها به عنوان نخستین اقدام در این زمینه اعلام کردند که هیئت‌ها اجازه ندارند پیاده به کربلا بروند.

درواقع حکومت بعث که آزادی را به عنوان یکی از شعارهای اصلی خود سر می‌داد و ادعا می‌کرد در راه تحقق آن تلاش می‌کند، نه تنها نباید در مقابل این شعائر موضعی منفی اتخاذ می‌کرد، بلکه می‌بایست احساسات مسلمانان را نیز محترم می‌شمرد و راه آنها را در برپایی شعائر دینی و مذهبی‌شان باز می‌گذاشت؛ زیرا حق طبیعی هر انسانی است که تا وقتی خواسته‌های دینی و اعتقادات فکری او به امنیت کشور ضرر نمی‌رساند آنها را آزادانه اظهار نماید.

بعثی‌ها جنگ ددمنشانه‌ای با این آیین حسینی به راه انداختند و با این کار نقاب را از چهره پلید خود کنار زدند و مقاصد کینه‌توزانه خود را نشان داد. این کار باعث شد تا توده مردم به حرکت درآمده، بیدار شوند و غیرت دینی در رگ‌هایشان به جوش بیاید. دیگر اتهام‌های سیاسی و توجیهات امنیتی برای سرپوش گذاشتن بر این جنایت شنیع، سودی نداشت. در نتیجه فرزندان ملت مسلمان و غیور عراق در انتفاضه جاودان ماه صفر ۱۳۹۷ ق برابر با نهم فوریه ۱۹۷۷ م (۵۳) موضعی شرافتمندانه اتخاذ کردند. آنها یقین پیدا کرده بودند که بعثی‌ها می‌خواهند امام حسین علیه السلام و همه انقلاب و رسالت و اهداف انسانی شریفی که او نماد آنهاست را از صفحه وجدان ملت حسینی عراق محو کنند و اندیشه‌ای را که مؤسس حزب بعث علفی از غرب آورده بود جایگزین آن نمایند؛ اندیشه‌ای که ارزش‌های آن با ماهیت دینی عراق بیگانه و برنامه اجتماعی آن از مکتب فراماسونری یهودی گرفته شده بود که از دیرباز برای نابودی اسلام برنامه‌ریزی کرد بود.

رژیم احساس کرد که توده مردم در نجف اشرف و همچنین سایر هیئت‌هایی که از دیگر استان‌ها به آنها ملحق شده بودند، آماده‌اند تا راهپیمایی بزرگی را به سمت کربلا شکل دهند و با ممنوعیت شدیدی که آن زمان جاسم رکابی استاندار نجف در جلسه خود با رؤسای هیئت‌ها اعلام کرده بود، مقابله کنند.

کاروان پیاده‌روی در موعد مقرر یعنی روز جمعه ۱۷ صفر برابر با ۹ فوریه ۱۹۷۷ م، به سمت کربلا حرکت کرد و تظاهرکنندگان شعار مبارزه طلبانه‌شان را سر دادند: «لو قطعوا ارجلنا و الیدین، نأتیک زحفا سیدی یا حسین/ مولای من! ای حسین! اگر دست و پای ما را هم قطع کنند باز سینه‌خیز به سمت تو می‌آییم». شعارها به دلیل واکنش‌های شدید رژیم به شعارهایی ضد رژیم و تمام دشمنان امام حسین علیه السلام تبدیل شد. این امر رژیم مزدور بعث را به وحشت انداخت و متوجه شد که نقشه‌اش شکست خورده است، به خصوص اینکه در روز دوم در خان النصّ میان رژیم و مردم درگیری رخ داد و عده‌ای شهید شدند و عشائر عراق هم خود

را برای رویارویی با نظام آماده کردند. به همین دلیل رژیم بعث تلاش کرد تا اشتباه خود را جبران کند و حکم ممنوعیت را لغو کرد. اما این اقدام هم نتوانست بحران موجود را حل کند، مخصوصاً که کاروان بیش از یک‌چهارم مسیر خود را به سمت کربلا طی کرده بود.

اعتراض به درون ارتش هم رسیده بود و تعدادی از کامیون‌های نظامی که افراد دستگیر شده در مسیر کربلا را منتقل می‌کردند، پیش از رسیدن به بازداشتگاه‌های نجف دستگیرشدگان را آزاد و آنها را تشویق به فرار می‌کردند. این گامی بسیار مهم به شمار می‌آمد چون نشان می‌داد که دیگر ارتش هم با رژیم هم‌صدا نیست.

شهید صدر به دقت حوادث را پیگیری می‌کرد و وقتی اخبار مبارزه یاران امام حسین علیه‌السلام با حکومت دشمنان حسین علیه‌السلام را دریافت می‌کرد و پایداری ملت را در مقابل تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و هواپیماهای میگ که با فاصله چند متر بالای سر مردم پرواز می‌کردند می‌شنید، واقعاً خوشحال و خوشنود می‌شد. اخبار پیوستن تعداد زیادی از اعضای ارتش عراق و حزب بعث به صفوف انقلابیون هم باعث خوشحالی بیشتر ایشان می‌شد. از نظر شهید صدر این اتفاق نشانه بیدار شدن ملت و درک چهره واقعی نظام حاکم به شمار می‌آمد که مدت طولانی آنها را فریب داده بود. ایشان می‌گفت:

«این دسته‌های عزاداری خار چشم ستمگران است. همین هیئت‌ها و شعائر هستند که بذر عشق به حسین علیه‌السلام و عشق به اسلام را در دل نسل‌های مختلف کاشته است. بنابراین باید با تمام توان برای حفظ این شعائر تلاش کنیم، هرچند بعضی از آنها به اصلاح و ترمیم نیاز دارند.»

شهید صدر از یکی از شاگردانش خواسته بود که به همه هیئت‌ها و دسته‌هایی که نیاز به مساعدت و حمایت مالی دارند کمک شود، حتی مبلغ زیادی هم اختصاص داد که به بقیه موکب‌ها که مساعدت نخواستند بپردازد.

در هر حال انتفاضه ماه صفر ۱۹۷۷م، انتفاضه‌ای تاریخی بود که رژیم را به وحشت انداخت و غرور آن را در هم شکست، مخصوصاً اینکه مداخله نظامی و امنیتی هم برای سرکوب کردن آن ناموفق بود. بنابراین رژیم تصمیم گرفت آن آبروی اندکی را که برایش مانده بود حفظ کند و برای همین از انقلابیون خواست تا شعارهای ضد حسن البکر و صدام سر نداده و فقط با شعارهای حسینی وارد کربلا شوند.

در همین راستا استاندار نجف، جاسم الرکابی نزد شهید صدر آمد و از ایشان خواست نماینده‌ای بفرستد تا از انقلابیون بخواهد علیه رژیم شعار ندهند و به آنها خبر دهد که رژیم از تصمیم خود مبنی بر ممانعت از حرکت دسته‌های عزاداری صرف‌نظر کرده است، بنابراین آرام باشند و فقط شعارهای حسینی سر بدهند.

شهید صدر به او گفت: «چه کسی ضمانت می‌کند هیئتی که من نزد آنها می‌فرستم آسیبی نبینند؟» رکابی گفت: «من سلامت هیئت را تضمین می‌کنم و اگر اتفاقی برای آنها بیفتد استعفا می‌دهم و سبیلیم را می‌تراشم. این تعهد از طرف من و وزیر کشور، عزت‌الدوری است.»

در هر حال، شهید صدر با موقعیت دشواری روبه‌رو شد، چون حضرت آیت‌الله‌العظمی خویی که مرجع اعلا بود با درخواست رژیم هیئتی شامل تعدادی از علما از جمله فرزندش مرحوم سید جمال خویی را برای آرام کردن انقلابیون فرستاده بود و در صورتی که شهید صدر به این درخواست پاسخ مثبت نمی‌داد، این موضع به‌عنوان مخالفت و دشمنی با رژیم و حمایت از انقلابیون قلمداد می‌شد و بهانه به دست حکومت می‌داد. به این ترتیب بعد از درخواست جاسم الرکابی، ایشان جلسه‌ای با برخی طلاب خود از جمله



سید محمدباقر حکیم تشکیل داد و بعد از مشورت با آنها تصمیم گرفت هیئتی را به ریاست سید محمدباقر حکیم نزد انقلابیون بفرستد، هرچند آقای حکیم عقیده داشت رژیم به تعهدات خودش عمل نخواهد کرد و بهتر است به درخواست آنها جواب منفی داده شود. در واقع نظر شهید صدر هم همین بود و می دانست که رژیم به تعهدش عمل نخواهد کرد، اما با توجه به شرایط چنین تصمیمی را گرفت.

استاندار نجف که تا چند ساعت قبل به شهید صدر التماس می کرد، آقای حکیم را به خانه مرحوم سید مصطفی جمال الدین فراخواند و شخصاً او را دستگیر کرد و به نیروهای امنیتی تحویل داد و از همان جا به اداره کل اطلاعات فرستاد. هیچ دادگاهی برای آقای حکیم تشکیل نشد و فقط در زندان اداره کل اطلاعات به ایشان اعلام کردند که به حبس ابد محکوم شده است. بعد هم ایشان را به زندان ابو غریب منتقل کردند.

استاندار نجف برخلاف وعده‌ای که داده بود نه استعفا داد و نه سببش را تراشید. بلکه حکومت خشم و کینه خود را بر سر شهید صدر خالی کرد تا از او به عنوان نمادی واقعی از نجف با آن میراث دینی و علمی ریشه‌دار، انتقام بگیرد و با دستگیری او دیگران را به وحشت بیندازد.

#### دستگیری سوم

پیش از غروب خورشید روز دوشنبه ۱۶ رجب ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م، نیروهای امنیتی خانه شهید صدر و خیابان‌ها و کوچه‌های مجاور و نزدیک آن را محاصره کرده و رفت‌وآمد را مطلقاً ممنوع کردند.

شب سایه سکون و آرامش خود را روی تمام شهر نجف پهن کرد، جز کوچه شهید صدر که مأموران به سرعت در آن رفت‌وآمد می کردند و هر لحظه بر تعدادشان افزوده می شد و همین آرامش آن ساعات شب را درهم می شکست. همه آماده می شدند تا مقدمات دستگیری شهید صدر را فراهم کنند.

شهید صدر در آن شب انگشتی که در حکم امضای او بود و فتواها و نامه‌هایش را با آن مهر می زد به یکی از نزدیکان مورد اعتمادش تحویل داد، چون می ترسید بعد از دستگیری و شهادتش انگشت را از او بگیرند و از آن برای جعل مثلاً فتاویی که رژیم به آن احتیاج دارد استفاده کنند.

صبح زود وقتی مردم هنوز خواب بودند، ناگهان در باز شد و ابوسعید جنایتکار، مدیر اداره امنیت نجف، به اسم ملاقات با شهید صدر وارد خانه شد. این اتفاق غیرمنتظره یا ناگهانی نبود، چون همه نشانه‌ها حاکی از آن بود که شهید صدر در آن روز دستگیر خواهد شد. در هر حال این جنایتکار با شهید صدر ملاقات کرد.

شهید صدر به او گفت: «این چه رژیم و چه حکومتی است؟ دهان‌ها را بسته‌اید و آزادی‌ها را سلب و ملت را با زور آهن و آتش خفه کرده‌اید. شما ملتی مرده می خواهید که بی اراده زندگی کند. ملتی بدون کرامت می خواهید. وقتی ملت ما خواسته خود را اعلام می کند و نظر خود را نسبت به قضیه‌ای بیان می کند و وقتی ده‌ها هزار نفر از فرزندان ملت می آیند تا ولایت خود را نسبت به اسلام و مرجعیت نشان دهند، آشفته می شوید و به ملت و دین و به هیچ کدام از ارزش‌ها احترام نمی گذاید، بلکه با زور دهان‌ها را می بندید و آزادی‌ها را سلب می کنید و کرامت ملت را از بین می برید. کجاست آن آزادی که ادعایش را دارید و آن را به عنوان یکی از شعارهای خودتان مطرح کرده‌اید؟ کجاست آن ملتی که شما ادعا می کنید از حقوق آنها دفاع و از مصالحشان حمایت می کنید؟»

آیا هزاران نفری که برای ابراز ولایت نسبت به مرجعیت اقدام کردند، فرزندان عراق نیستند؟ چرا اگر روزی توده مردم خواسته و تمایل خود را اعلام کنند، ترس و وحشت به جان شما می‌افتد؟»

شهید صدر به همین شیوه اعتراض‌هایش را خطاب به مدیر اداره امنیت نجف ادامه داد. مدیر اداره امنیت، از این برخورد غافلگیر شده و تحت تأثیر قرار گرفته و به شدت مضطرب و نگران بود و هیچ حرفی نمی‌زد. شهید صدر پس از آنکه اعتراض‌هایش را بیان کرد، به مدیر امنیت گفت: «راه بیفت برویم». آنگاه با هیئت علوی و شجاعت هاشمی خود راه افتاد و این ذکر را تکرار می‌کرد: «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر.»

سخنرانی شهیده بنت الهدی صدر

شهیده جاودان بنت الهدی قبل از همه به جایی که ماشین مدیر کل در خیابان امام زین العابدین علیه‌السلام توقف کرده و قرار بود شهید صدر را به بغداد منتقل کند رفت و آنجا ایستاد. شجاعت و صبر و فداکاری او مثل حضرت زینب (س) بود. بیش از سیصد نفر از مأموران اداره امنیت و اعضای حزب بعث و مزدوران در هر طرف ایستاده بودند تا شهید صدر را با خود ببرند. شهیده بنت الهدی در مقابل این جمعیت عظیم ایستاد و خطاب به آنها سخنرانی خود را ایراد کرد و گفت:

نگاه کنید! - و به جلادان تا بن دندان مسلح و اسلحه‌های کلاشینکوف اشاره کرد - برادرم تنها و بدون سلاح است، بدون مدافع و بدون سلاح... اما شما با اینکه صدها نفرید با این سلاح‌ها به میدان آمده‌اید. آیا هیچ از خودتان پرسیدید چه نیازی به این تعداد و این همه سلاح است؟

من به شما جواب می‌دهم... به خدا قسم که شما می‌ترسید و وحشت بر قلب‌هایتان مستولی شده است. به خدا قسم که شما می‌ترسید؛ چون می‌دانید که برادر من تنها نیست و همه مردم عراق همراه او هستند و شما این را با چشم خود دیده‌اید. و گرنه چرا یک نفر را که سپاه و سلاحی ندارد با این همه نیرو دستگیر می‌کنید؟

شما می‌ترسید و اگر نمی‌ترسیدید چرا برادرم را در این صبح زود دستگیر می‌کنید؟ چرا وقتی همه مردم خوابند برای دستگیری او می‌آیید؟ از چه کسی می‌ترسید و می‌هراسید؟ از خودتان ببینید. بعد خطاب به شهید صدر گفت: «برو برادرم که خداوند حافظ و یاریگر توست و این راه اجداد طاهرین توست (۵۴)

شهید صدر نجف اشرف را به سوی بغداد ترک کرد. نیروهای رژیم پس از آن هم‌چنان خانه او تحت محاصره نگاه داشتند.

شهیده بنت الهدی به حرم امام علی علیه‌السلام مشرف شد تا خبر دستگیری شهید صدر را به اطلاع مردم برساند.

شهیده بنت الهدی به این می‌اندیشید که در آن شرایط دشوار چه کاری انجام بدهد. گویی می‌گوید: من دختر علی هستم و هرگز ساکت نخواهم نشست و هرگز در مقابل خفت و خواری آرام نخواهم نشست. وقتی مطمئن شد زمان مناسب فرارسیده و فرصت مهیا شده به حرم شریف رفت و در کنار ضریح سید مظلومان، امام علی علیه‌السلام با صدای بلند بانگ برآورد:

«فغان و فریاد! فغان و فریاد از این ظلم! ای جد شریف! ای امیر مؤمنان! فرزند تو صدر را دستگیر کرده‌اند،

ای جد شریف! من از ظلم و فشار ستمی که بر ما روا می‌دارند به خدا و تو شکایت می‌کنم»

پس از آن خطاب به افرادی که در حرم شریف بودند گفت:

«ای مؤمنان شریف! آیا سکومت می‌کنید درحالی‌که پیشوایتان به زندان رفته و شکنجه می‌شود؟ فردا اگر جدم امیرالمؤمنین از شما بپرسد چرا سکوت کردید و یاری‌اش نکردید، به او چه خواهید گفت؟ به خیابان‌ها بیاوید و تظاهرات کنید و اعتراض خود را نشان دهید.»...

#### شهادت

شب روز نهم آوریل ۱۹۸۰م، حدود ساعت نه یا ده شب رژیم جریان برق را در شهر نجف اشرف قطع کرد. در این شب تاریک و ظلمانی مجموعه‌ای از نیروهای امنیتی به خانه مرحوم حجت الاسلام سید محمدصادق صدر ریختند و از او خواستند تا همراهشان به ساختمان فرمانداری نجف برود. ابوسعید مدیر جنایتکار اداره امنیت نجف آنجا منتظرش بود و به او گفت: اینها جنازه صدر و خواهرش است که اعدام شده‌اند، سپس از سید محمدصادق صدر خواست همراهشان برود و آنها را دفن کند.

مرحوم سید محمدصادق صدر گفت: باید آنها را غسل داد. مدیر اداره امنیت گفت: غسل داده شده و کفن شده‌اند. گفت: باید به آنها نماز خواند. مدیر اداره امنیت: بله، به آنها نماز بخوان.

بعد از پایان نماز مدیر اداره امنیت به او گفت: آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفت: بله.

او به دژخیمان دستور داد که تابوت را باز کنند. او شهید صدر را دید که در خون خود غرق بود و آثار شکنجه در جای جای صورتش پیدا بود. وضعیت شهیده بنت‌الهدی هم به همین شکل بود. سپس به او گفت: می‌توانی اعدام سید صدر را اطلاع بدهی اما حق نداری درباره اعدام بنت‌الهدی چیزی بگویی وگرنه اعدام خواهی شد.

وقتی زمان مرگ مرحوم سید محمدصادق صدر فرارسید او از شهادت بنت‌الهدی سخن گفت.

شهید صدر در مقبره وادی السلام در نجف اشرف و در کنار خواهر طاهره‌اش بنت‌الهدی در محلی که من به طور کلی می‌شناسم، دفن شده بودند.

رژیم عقلی جنایتکار بر این جنایت شنیع خود سرپوش گذاشت و تنها عده کمی از مردم نجف از طریق تعدادی از گورکن‌هایی که در قبرستان وادی السلام نجف کار می‌کردند، در جریان موضوع قرار گرفتند.

رژیم گاهی از طریق کادرهای حزب مزدور بعث وقوع جنایت را تأیید و گاهی آن را رد می‌کرد و مردم را با سرگردانی شدید مواجه می‌ساخت و هیچ‌کسی نمی‌توانست موضع عملی مناسبی نسبت به این جنایت عظیم اتخاذ کند. در آن دوره گوش مردم به بخش عربی زبان رادیو جمهوری اسلامی ایران بود و امیدوارم بودند سرگردانی‌شان با شنیدن اخبار مربوط به این موضوع مهم از رادیو ایران برطرف شود. چنین به نظر می‌آمد که خبر شهادت سید صدر چند روز بعد از وقوع جنایت به آنها رسیده است، زیرا امام راحل سید خمینی با صدور بیانیه گرامیداشت مهمی خبر شهادت را اعلام کرد و به این ترتیب مردم در جریان وقوع این جنایت بزرگ قرار گرفتند.

به این ترتیب جهان اسلام و ملت عراق دچار زبانی غیرقابل جبران شد و یکی از پرچم‌های برافراشته در آسمان ایمان و علم و معرفت را از دست داد. دست ستمکار صدام حسین تکرینی جنایتکار که به خون افراد مؤمن و بیگناه تشنه بود او را به قتل رساند؛ و وای بر هر ستمگر پلیدی «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ/ و آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی باز می‌گردند.»

بیانیه امام خمینی قدس سره

امام راحل سید خمینی بیانیه‌ای تاریخی صادر کرد و در آن شهادت امام سید صدر و خواهر مظلومه‌اش بنت‌الهدی را اعلام کرد و متن بیانیه به شرح ذیل است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

با کمال تأسف حسب گزارش جناب آقای وزیر خارجه که از منابع متعدده و مقامات کشورهای اسلامی به دست آورده است و حسب گزارشاتی که از منابع دیگر به دست آمد، مرحوم آیت الله شهید سید محمد باقر صدر و همشیره مکرمه مظلومه او - که از معلمین دانش و اخلاق و مفاخر علم و ادب بود - به دست رژیم منحط بعث عراق با وضع دلخراشی به درجه رفیع شهادت رسیده‌اند. شهادت ارثی است که امثال این شخصیت‌های عزیز از موالیان خود برده‌اند و جنایت و ستمکاری نیز ارثی است که امثال این جنایتکاران تاریخ از اسلاف ستم‌پیشه خود می‌برند. شهادت این بزرگواران که عمری را به مجاهدت در راه اهداف اسلام گذرانده‌اند به دست اشخاص جنایتکاری که عمری به خونخواری و ستم‌پیشگی گذرانده‌اند عجیب نیست؛

عجب آن است که مجاهدان راه حق در بستر بمیرند و ستمگران جنایت‌پیشه، دست خبیث خود را به خون آنان آغشته نکنند. عجب نیست که مرحوم صدر و همشیره مظلومه‌اش به شهادت نایل شدند؛ عجب آن است که ملت‌های اسلامی و خصوصاً ملت شریف عراق و عشایر دجله و فرات و جوانان غیور دانشگاه‌ها و سایر جوانان عزیز عراق از کنار این مصایب بزرگ که به اسلام و اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله - وارد می‌شود بی‌تفاوت بگذرند و به حزب ملعون بعث فرصت دهند که مفاخر آنان را یکی پس از دیگری مظلومانه شهید کنند. و عجب تر آنکه ارتش عراق و سایر قوای انتظامی آلت دست این جنایتکاران واقع شوند و در هدم اسلام و قرآن کریم به آنان کمک کنند.

من از رده بالای قوای انتظامی عراق مأیوس هستم؛ لکن از افسران و درجه‌داران و سربازان مأیوس نیستم و از آنان چشم‌داشت آن دارم که یا دلاورانه قیام کنند و اساس ستم‌کاری را برچینند همان سان که در ایران واقع شد؛ و یا از پادگان‌ها و سربازخانه‌ها فرار کنند و ننگ ستم‌کاری حزب بعث را تحمل نکنند. من از کارگران و کارمندان دولت غاصب بعث مأیوس نیستم؛ و امیدوارم که با ملت عراق دست به دست هم دهند و این لکه ننگ را از کشور عراق بزدایند. من امیدوارم که خداوند متعال بساط ستمگری این جنایتکاران را درهم پیچد.

اینجانب برای بزرگداشت این شخصیت علمی و مجاهد، که از مفاخر حوزه‌های علمیه و از مراجع دینی و متفکران اسلامی بود، از روز چهارشنبه سوم اردیبهشت به مدت سه روز عزای عمومی اعلام می‌کنم و روز پنجشنبه چهارم اردیبهشت را تعطیل عمومی اعلام می‌نمایم و از خداوند متعال خواستار جبران این ضایعه بزرگ و عظمت اسلام و مسلمین می‌باشم.

و السلام علی عباد الله الصالحین

دوم اردیبهشت ۵۹

روح الله موسوی خمینی»

- (۱) قطر الندی و بل الصدی، تصنیف ابن هشام انصاری (متوفی ۷۶۱ ق)، اثری است درباره دستور زبان عربی که در حوزه‌های علمیه برای آموزشی ادبیات عرب تدریس می‌شده است. (مترجم)
- (۲) الدرہ کتابی فقهی است که در آن سید بحر العلوم مسائل علمی را در قالب ابیاتی منظوم بیان کرده است. (مترجم)
- (۳) رضاک رضاک لا جنات عدن و هل عدن تطیب بلا رضاکا
- (۴) آنچه گفتیم خلاصه‌ای از زندگینامه‌ای بود که آیت الله سید کاظم حائری (دام ظلّه) از نوشته مرحوم سید عبدالغنی اردبیلی نقل کرده است.
- (۵) شبهه حیدریه، اشکالی است که مرحوم «سید حیدر صدر» در یکی از مباحث علم اصول (اجتناب از ملاقات کننده با یکی از اطراف علم اجمالی به نجاست) نسبت به نظریه مرحوم «شیخ انصاری» مطرح کرده است. (مترجم)
- (۶) شیخ محمدرضا نعمانی، کتابی به نام «الشهیده بنت الهدی؛ سیرتها و مسیرتها» درباره زندگی نامه او دارد؛ مراجعه کنید.
- (۷) نک: سند شماره ۱، این زندگینامه برای اولین بار منتشر می‌شود.
- (۸) این شجره نامه را با توجه به نوشته آیت الله سید رضا صدر پسرعموی شهید صدر تنظیم کرده‌ایم.
- (۹) سوره الضحی، آیه ۸۰.
- (۱۰) از شهید صدر شنیدم که می‌گفت: من به صحت این داستان یقین دارم.
- (۱۱) نخست وزیر و رئیس پارلمان در حکومت‌های مختلف عراق.
- (۱۲) اشاره به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها؛ من شهر علمم و علی دروازه آن». این حدیث در منابع مختلف شیعه و سنی روایت شده است.
- (۱۳) این کتاب بعدها با اضافه شماری از مقالات دیگر شهید صدر در این موضوع با نام «ائمہ اهل البیت و دورهم فی تحصین الرسالۃ الإسلامیة» توسط پژوهشگاه شهید صدر به چاپ رسید. ترجمه فارسی آن با نام «امامان اهل بیت؛ مرزبانان حریم اسلام» نیز توسط پژوهشگاه عرضه شده است.
- (۱۴) افزون بر فهرست ارائه شده توسط مؤلف، بعدها شماری دیگر از آثار شهید صدر به دست آمد که توسط پژوهشگاه شهید صدر به چاپ رسیده یا در دست چاپ است. این آثار عبارتند از: مجموعه مقالات «رسالتنا» که ترجمه آن با عنوان «رسالت ما» و به ضمیمه دو کتاب «اسلام، راهبر زندگی» و «مکتب اسلام» به چاپ رسیده است؛ «تعلیقہ علی مختصر منهاج الصالحین» و «تعلیقہ علی مبحث صلاه الجمعه من کتاب شرائع الإسلام»؛ مقالات و گفتارهای مختلف شهید صدر که با عنوان «ومضات» به چاپ رسیده و با عنوان «بارقه‌ها» به فارسی ترجمه شده است؛ «ائمہ اهل البیت علیهم السلام و دورهم فی تحصین الرسالہ الإسلامیة» که با عنوان «امامان اهل بیت علیهم السلام؛ مرزبانان حریم اسلام» به فارسی ترجمه شده است؛ مجموعه شش درس از دروس خارج شهید صدر که با عنوان «محاضرات تأسیسیه» به چاپ رسیده و با عنوان «گفتارهای بنیادین» به فارسی ترجمه شده است. همچنین تقریرات «درس خارج خمس» ایشان نیز در حال تحقیق و تدوین است.

(۱۵) نک: بخش اسناد، سند ش ۱۱، که به این کتاب در آن اشاره شده است: «امیدوارم اگر حالم مساعد باشد بتوانم یک کتاب درسی درباره اصول دین بنویسم»؛ هم‌چنین نک: سند ش ۱۴، که در آن نوشته است: «با این حال من در حال حاضر بحثی را که قبلاً با اسم «البحث فی اصول الدین» به آن اشاره می‌کردم، مقدم داشته‌ام...».

(۱۶) نک: بخش اسناد، سند ش ۲۷.

(۱۷) آل‌عمران: ۱۵۹.

(۱۸) همسر شهید صدر در جایی می‌گوید: «او واقعاً مردی آرمانی بود و من می‌توانم بدون مبالغه بگویم که در این نوزده‌سالگی که در کنار او بودم حتی یک بار هم من را ناراحت نکرد و من هم همواره تلاش می‌کردم او را ناراحت نکنم». وجع‌الصدر ومن وراء الصدر ام‌جعفر، ص ۱۲۶. (مترجم)

(۱۹) نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷.

(۲۰) این خانه متعلق به مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالله مامقانی صاحب کتاب شریف «تنقیح المقال» بود که فرزند ایشان شیخ محیی‌الدین مامقانی آن را در اختیار شهید صدر گذاشته بود. (مترجم)

(۲۱) مؤمنون: ۲۰.

(۲۲) طرح مرجعیت نهادمند.

(۲۳) ۲۳ تیر ۱۳۳۷ ش.

(۲۴) مجموعه این مقالات در جلد ۵ «موسوعه الإمام الشهيد السيد محمدباقر الصدر» چاپ و ترجمه آن به نام «رسالت ما» توسط پژوهشگاه تخصصی شهید صدر به فارسی منتشر شده است. (مترجم)

(۲۵) منظور ایشان خودش است.

(۲۶) اتهام نگارش رسالتنا بدون اجازه جماعه العلماء.

(۲۷) سه نفر از اعضای جماعه العلماء که عبارت بودند از: آیت‌الله مرتضی آل‌یاسین، آیت‌الله حسین همدانی و آیت‌الله خضر الدجیلی. (مترجم)

(۲۸) مجله الجهاد، شماره ۱۴، منتشر در ماه جمادی الثانی، سال ۱۴۰۱ هـ / ۱۹۸۱.

(۲۹) شهید صدر در زمان تشکیل جماعه العلماء حدود ۲۴ سال سن داشت.

(۳۰) الإمام الشهيد الصدر؛ النظرية السياسية، ص ۳۲ - ۳۹.

(۳۱) معادل سال ۱۳۴۹ شمسی و در زمان ۳۶ سالگی شهید صدر.

(۳۲) نک: بخش اسناد، سند ش ۴۹.

(۳۳) طرح ریشه‌کن کردن تحجر و واپس‌گرایی.

- (۳۴) نک: بخش اسناد، سند ش ۵۲.
- (۳۵) نک: بخش اسناد، سند ش ۵۴.
- (۳۶) بخش اول از فصل دوم، ص ۹۹.
- (۳۷) نک: بخش اسناد، سند ش ۷۰.
- (۳۸) الفتاوی الواضحه، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.
- (۳۹) بخش اول، چاپ دوم، دار التعارف، صفحه ۱۱.
- (۴۰) مصادف با پاییز ۱۳۳۶ شمسی که شهید صدر در ۲۳ سالگی خود بوده است.
- (۴۱) مباحث الاصول، ج ۱، ص ۸۷ - ۹۱.
- (۴۲) قضايا اسلاميه، ش ۳، ص ۲۴۷.
- (۴۳) قضايا اسلاميه، ص ۲۵۲.
- (۴۴) قضايا اسلاميه، ص ۲۵۶.
- (۴۵) این پنج شهید عبارت‌اند از: شهید سید عماد تبریزی، سید عزالدین قبانچی، شیخ عارف بصری، سید حسین جلوخان، سید نوری طعمه.
- (۴۶) نک: بخش اسناد، سند ش ۷۳.
- (۴۷) البته حزب بعث بعداً با بالاگرفتن اعتراضات مردمی، برای کاهش خشم معترضان ممنوعیت پخش اذان را لغو کرد.
- (۴۸) طرفداران حزب سوسیالیسم بعث، گروه‌های مختلفی در سنین و اصناف مختلف داشتند که با نام‌هایی از قبیل الفتوه، الطلائع و الرفاق به فعالیت‌های گوناگون می‌پرداختند. مترجم.
- (۴۹) [ناظم‌گزار بعدها توسط حزب بعث و به اتهام توطئه اعدام شد.] من مراسم تشییع جنازه او را دیدم. یک روز وارد صحن شریف حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدم و دیدم ده‌ها نفر از مأموران امنیتی در صحن مستقر می‌شوند. بعد دو نفر نعش‌کش جنازه‌ای را آورند و فقط یک نفر پشت سر تابوت راه می‌رفت. سؤال کردم که میت چه کسی است؟ جواب دادند: ناظم‌گزار!
- (۵۰) در متن نوشته آیت‌الله حائری این‌طور آمده است، اما بنا بر خاطرات همسر شهید صدر (وجع الصدر و من وراء الصدر أم‌جعفر) و نیز کتاب «محمدباقر الصدر؛ السیره والمسیره فی حقائق و وثائق»، ج ۲، ص ۴۳۷، گوینده این سخن ام‌جعفر، همسر شهید صدر بوده است، نه بنت‌الهدی.
- (۵۱) بیمارستان کوفه سالنی برای افراد دستگیرشده داشت.
- (۵۲) مباحث الاصول، ج ۱، بخش دوم، ص ۱۰۵.

(۵۳) مصادف با بیستم بهمن‌ماه سال ۱۳۵۵ شمسی.

(۵۴) سخنان بنت الهدی صدر بیشتر از ده دقیقه بود و در سطور بالا تنها بخشی از آن سخنان نقل شده است.